



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



پایه علمی
در مسیر تحول دیجیتال

مداری و معارف نهج البلاغه



ابوالقاسم طاهری

مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مدارک و معارف نهج البلاغه

نویسنده:

ابو القاسم طاهری

ناشر چاپی:

حوزه علمیه قم - مرکز مدیریت

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	مدارک و معارف نهج البلاغه
۷	مشخصات کتاب
۹	فهرست مطالب
۱۳	مقدمه
۱۷	بخش اول: آشنایی با نهج البلاغه و سند آن
۱۷	اشاره
۱۸	فصل اول: آشنایی با نهج البلاغه
۱۸	اشاره
۱۸	۱. صاحب نهج البلاغه
۲۰	۲. محتوای نهج البلاغه
۲۲	۳. گردآورنده ی نهج البلاغه
۲۴	۴. علل گردآوری نهج البلاغه
۲۴	الف) پاسخ گویی به درخواست دوستان
۲۵	ب) بهره مندی از سود معنوی
۲۵	ج) معرفی چهره ی ادبی حضرت علی علیه السلام
۲۵	د) جاذبه های هنری کلام امام علیه السلام
۲۶	۵. نهج البلاغه از دیدگاه دانش وران و صاحب نظران
۲۸	۶. ارزش و اعتبار جهانی نهج البلاغه
۳۰	فصل دوم: پرسش ها و شبهات سندی و پاسخ آن ها
۳۰	اشاره
۳۰	ریشه ی پیدایش پرسش ها و شبهات سندی
۵۴	بخش دوم: پرسش های محتوایی
۵۴	اشاره

۵۶	فصل اول: زن در نهج البلاغه
۵۶	اشاره
۵۶	یک: جایگاه زن در اقوام و ملل
۶۵	دو: جایگاه زن در اسلام (قرآن و نهج البلاغه)
۷۸	سه: اندیشه های افراطی درباره ی زنان
۸۳	پرسش ها و پاسخ های مربوط به زنان در نهج البلاغه
۹۳	بررسی خطبه ی هشتاد نهج البلاغه
۱۲۰	فصل دوم: دنیا در نهج البلاغه
۱۲۰	اشاره
۱۲۰	مراد از دنیا
۱۴۲	فصل سوم حکومت در نهج البلاغه
۱۴۲	اشاره
۱۴۲	۱. جایگاه حکومت و سیاست در اسلام از دید گاه نهج البلاغه
۱۴۲	الف) ضرورت حکومت:
۱۴۳	ب) ارزش و اهمیت سیاست و تدابیر امور:
۱۴۳	ج) ضرورت التزام عملی به قرآن و سنت در حکومت اسلامی:
۱۴۴	د) ضرورت قاطعیت در اجرای عدالت:
۱۴۶	هـ-) نقش حکومت و رهبری در سرنوشت ابدی مردم:
۱۴۶	۲. فلسفه ی حکومت
۱۴۹	۳. جدا نبودن دین از سیاست در اسلام
۱۵۰	۴. زیر ساخت های منطقی حکومت
۱۵۳	منشأ مشروعیت حکومت از دیدگاه قرآن
۲۰۰	کتاب نامه
۲۰۶	درباره مرکز

طاهری ابوالقاسم، 1342 -

مدارک و معارف نهج البلاغه / ابوالقاسم طاهری؛ تهیه کننده مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی حوزه ی علمیه. _قم: حوزه علمیه قم، مرکز مدیریت، 1388.

هفت، 190 ص.

26000 ریال : 9 - 49 - 2638 - 964 - ISBN 978

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه: ص. [185] - 190 ؛ همچنین به صورت زیرنویس.

1. علی بن ابی طالب (علیه السلام) امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق. - مأخذ

2. علی بن ابی طالب (علیه السلام)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق. - نهج البلاغه، نقد و تفسیر

الف. حوزه علمیه قم. مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی. ب. حوزه ی علمیه قم. مرکز مدیریت. ج. عنوان

4 م 2 ط / BP 38/085

297/9515

مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی حوزه ی علمیه

نام کتاب: مدارک و معارف نهج البلاغه

مؤلف: ابوالقاسم طاهری

تهیه کننده و ناشر: مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی حوزه ی علمیه

ویراستاران: محمد جواد شریفی و حمیده انصاری

نوبت چاپ: اول / 1388

شمارگان: 2000 نسخه

بها: 2600 تومان

قم، صندوق پستی 37185/4466 تلفن: 7737217

شابک: 978-964-2638-49-9

مراکز پخش:

قم: خ شهدا (صفائیه) کوچه شماره ی 19، پلاک 45، مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی حوزه ی علمیه تلفن: 7737217 تلفکس: 7737213

قم: مدرسه ی عالی، دارالشفاء، انتشارات مرکز مدیریت حوزه ی علمیه قم، تلفن: 7748383

تهران: خ انقلاب، چهار راه کالج، ابتدای خیابان حافظ شمالی، نبش کوچه ی بامشاد، شماره ی 525 (پکتا) تلفن 88926275 تلفکس: 88926271

کلیه حقوق برای تهیه کننده محفوظ است

با قدردانی از تمام کسانی که در تولید این اثر نقش داشته اند، از جمله آقایان: حمید کریمی: معاونت پژوهش مرکز • محمد جواد شریفی: معاون اجرایی مرکز • حسن رضا رضایی: مدیر گروه قرآن و حدیث • محسن صادقی: طراح جلد • نهضت الله عظیمی: حروف نگار و صفحه آرا •

مدیر مرکز: محمدرضا باقرزاده

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم نفیسه معظم

ص: 1

مقدمه... پنج

بخش اول: آشنایی با نهج البلاغه و سند آن

فصل اول: آشنایی با نهج البلاغه

1. صاحب نهج البلاغه... 3

2. محتوای نهج البلاغه... 5

3. گرد آورنده ی نهج البلاغه... 7

4. علل گرد آوری نهج البلاغه... 9

5. نهج البلاغه از دید گاه دانشوران و صاحب نظران... 11

6. ارزش و اعتبار جهانی نهج البلاغه... 13

فصل دوم: پرسش ها و شبهات سندی و پاسخ آن ها

ریشه ی پیدایش پرسش ها و شبهات سندی... 15

اعتبار روایات نهج البلاغه... 16

صاحب خطبه ها و عبارات نهج البلاغه... 20

محتوای نهج البلاغه در منابع پیش از سید رضی... 22

انتقاد از صحابه ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در خطبه های نهج البلاغه... 30

وجود خطبه های دارای آرایش های ادبی جدید در نهج البلاغه... 31

بیان شگفتی های آفرینش و حیواناتی مانند طاووس در نهج البلاغه... 32

ص: 2

ابهام در گردآورنده ی نهج البلاغه...34

بخش: دوم پرسش های محتوایی

فصل اول: زن در نهج البلاغه

یک: جایگاه زن در اقوام و ملل...41

دو: جایگاه زن در اسلام (قرآن و نهج البلاغه)...50

سه: اندیشه های افراطی درباره ی زنان...63

پرسش ها و پاسخ های مربوط به زنان در نهج البلاغه...68

عقرب و گزنده دانستن زن در نهج البلاغه...68

شر دانستن زن در کلام علی علیه السلام...72

نهی از مشورت با زنان در نهج البلاغه...74

بررسی خطبه ی هشتاد نهج البلاغه...78

نسبت نقص ایمان به زن در نهج البلاغه...89

کمتر بودن سهم الارث زنان در اسلام...90

توصیه ی علی علیه السلام نسبت به پرهیز از زنان حتی نیکان از آنان...93

توصیه ی امام علی علیه السلام درباره ی نپذیرفتن نظر زنان...94

توصیه ی علی علیه السلام نسبت به محدود کردن معاشرت زنان...95

دیدگاه دین درباره ی فعالیت اجتماعی و اقتصادی زنان...99

مراد از رأی زنانه در خطبه یک صد و پنجاه و ششم...101

نکوهش زنان در کلام علی علیه السلام با تعابیر عقرب، شر و غیره...102

فصل دوم: دنیا در نهج البلاغه

مراد از دنیا...105

نکوهش دنیا در خُطب نهج البلاغه...107

کلمات متعارض علی علیه السلام در نهج البلاغه...117

جنگ های علی علیه السلام برای حفظ حکومت اسلامی و مغایرت آن با زهد...118

ص: 3

1. جایگاه حکومت و سیاست در اسلام از دیدگاه نهج البلاغه...127
2. فلسفه ی حکومت...131
3. جدا نبودن دین از سیاست در اسلام...134
4. زیر ساخت های منطقی حکومت...135
- منشأ مشروعیت حکومت از نگاه علی علیه السلام...136
- شکوه نکردن علی علیه السلام نسبت به غضب خلافت...149
- امتناع علی علیه السلام از پذیرش حکومت بعد از عثمان...153
- تأیید و یاری خلفا توسط علی علیه السلام...155
- تأیید نحوه ی انتخاب خلفا از سوی علی علیه السلام...158
- جنگ علی علیه السلام با صحابه و همسر پیامبر صلی الله علیه و آله برای حفظ حکومت...160
- عدم استفاده ی علی علیه السلام از علم امامت در مسایل اجتماعی و حوادث مهم...164
- اعتقاد به عصمت علی علیه السلام و شبهه ی غلو...168
- علل مدح امام علی علیه السلام از شامیان و نکوهش از کوفیان...172
- هتک حرمت برخی افراد در میان مردم از سوی علی علیه السلام...177
- نکوهش شیعیان نسبت به عمر علی رغم تمجید امام علیه السلام از عمر...179
- کتاب نامه...185

در دنیای اسلام، بعد از قرآن کریم که کتاب الهی است، نهج البلاغه امیر المؤمنین علیه السلام بالاترین جایگاه را دارد. در طول تاریخ هم چنان که شخصیت عظیم علیه السلام آماج حملات و طعن های مخالفان بوده است، کتاب شریف نهج البلاغه نیز هدف تیر های دشمنان ولایت قرار داشته است.

در کنار تخریب ها و حملات، ابهام ها و سؤالاتی نیز در این باره وجود دارد.

درباره ی نهج البلاغه دو نوع پرسش وجود دارد:

1. پرسش از سند و مدرک (انتساب آن به امام علی علیه السلام).

2. پرسش از محتوا (شبهاتی که درباره معارف آن وجود دارد).

در این نوشتار پرسش ها در دو بخش جدا گانه مطرح شده: بخش اول، پرسش های سندی و بخش دوم، پرسش های محتوای.

در گذشته برای برخی افراد دشوار بوده که بپذیرند نهج البلاغه کلام علی علیه السلام و نموداری از خط مشی کلی او در دین و سیاست و اداره ی مملکت است؛ لذا آن را آماج تیر های شک و تردید قرار داده اند و ساخته و

پرداخته ی سید رضی دانسته اند که آن را به حضرت نسبت داده است. (1)

برخی از متأخرین نیز بدون اندیشه و تحقیق، همان راه را در پیش گرفته اند؛ مانند جرجی زیدان، شوقی ضیف، مسیو دیمومبین و... .

جرجی زیدان می گوید:

بررسی های دقیق حکم می کند که بسیاری از این خطبه ها به دلیل اختلاف سبک و معنا با اسلوب و شیوه و معانی متداول آن عصر از علی علیه السلام نباشد. (2)

در این موضوع دکتر شوقی ضیف، دچار تناقض گویی عجیبی شده است. او می گوید: از علی خطبه های بسیاری مانده است، سپس اظهار می دارد که شریف رضی نهج البلاغه را پرداخته و جعل کرده است و در ادامه می گوید: وضع و جعل نهج البلاغه به نام علی، نه تنها از زمان سید رضی بلکه از عصر مسعودی نیز مقدم تر است. (3)

مطرح کنندگان شبهات پیرامون نهج البلاغه سه دسته اند:

1. معاندان؛ شب پرستان بسیاری در طول تاریخ با آفتاب وجود نهج البلاغه به مخالفت برخاسته و در صدد خاموش کردن چراغ نورانی آن برآمده اند و در این راه به هر چیزی تمسک جسته اند.

2. غافلان فریب خورده؛ برخی افراد نا آگاه نیز به تقلید از معاندان، به

ص: 6

1-1. ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج 3، ص 3؛ صفدی، الوافی بالوفیات، ج 2، ص 375؛ یافعی، مرآة الجنان، ج 3، ص 55 و ابن حجر، لسان المیزان، ج 4، ص 223.

2- تاریخ آداب اللغة العربیة، ج 2، ص 288.

3- همان، ص 128.

مخالفت با نهج البلاغه پرداخته اند؛ چه بسا اگر آن ها با حقیقت آشنا شوند از مخالفت و اشکال تراشی دست بردارند و برای استفاده از نهج البلاغه زانوی ادب به زمین زنند.

3. حقیقت جوینان و هدایت طلبان؛ با توجه به حجم وسیع تبلیغات منفی دشمنان نهج البلاغه در جهان اسلام، (1) برای بسیاری از دانش پژوهان و محققان حقیقت جو نیز چنین سؤال هایی مطرح است که در صدد رفع ابهام و پاسخ به آن ها می باشند.

کتاب حاضر برای پاسخ گویی به پرسش های حق طلبان درباره مدارک و بخشی از معارف نهج البلاغه تدوین گردیده، امید است مورد توجه و استفاده ی خوانندگان محترم قرار گیرد.

در پایان از زحمات مؤلف محترم جناب حجت الاسلام و المسلمین آقای ابوالقاسم طاهری و ارزیابان علمی آن، حجج اسلام و المسلمین، آقایان: احمد حاج قلی، حمید کریمی و علی رضا کمالی تقدیر و تشکر می نمایم.

مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی حوزه ی علمیه

ص: 7

1- ر.ک: آل یاسین، «نهج البلاغه از کیست؟»، در نهج البلاغه و گرد آورنده ی آن.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مدارک و معارف نهج البلاغه

ابوالقاسم طاهری

تهیه کننده:

مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی حوزه ی علمیه

1388

ص: 1

بخش اول: آشنایی با نهج البلاغه و سند آن

اشاره

فصل اول: آشنایی با نهج البلاغه

فصل دوم: پرسش ها و شبهات سندی و پاسخ آن ها

ص: 2

برای پاسخ گویی درست و در عین حال خلاصه و گویا به شبهات مربوط به سند و مدرک نهج البلاغه، لازم است قبل از طرح پرسش ها و شبهات، چند نکته درباره ی آشنایی با نهج البلاغه ذکر گردد.

1. صاحب نهج البلاغه

نهج البلاغه، سخن و پیام راد مرد بزرگ عالم، مظهر علم الهی، دروازه ی شهر دانش نبوی و سرچشمه ی دریای بی کران معارف انسان ساز اسلام، علی علیه السلام است که کسی را توان پرواز بر قله ی قاف فضایل و کمالاتش نیست، چنان که خود فرمود:

وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلَّ الْقَطْبِ مِنَ الرَّحَا: يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ، وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ؛ (1) و آگاه باش، در حالی که او (ابوبکر) می دانست جایگاه من در حکومت اسلامی چون سنگ زیرین آسیاب است. علم و معرفت، از دامن کوهسار وجودم، مانند سیل جاری می گردد و

ص: 3

مرغان دور پرواز اندیشه ها به افکار بلند من راه نتوانند یافت.

بررسی فضایل و مناقب مردی چون علی علیه السلام عظمتی به مانند او می خواهد؛ جز خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و رهبران معصوم علیهم السلام نه کسی او را شناخت و نه قادر است وصف نماید؛ لکن در این جا به خلاصه ای از زندگانی اش از منظر تاریخ اشاره می نمایم.

امام علی علیه السلام در صبح دم سیزدهم رجب سال سی ام عام الفیل در درون کعبه از مادری فداکار و پاک دامن متولد شد. پدرش ابو طالب، شیخ بنی هاشم و بزرگ ترین مدافع و حامی پیامبر صلی الله علیه و آله بود. امام علی علیه السلام در حالی که ده سال بیش نداشت به عنوان نخستین فرد به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد و پرچم حمایت از دین خدا را بر دوش کشید؛ در 23 سالگی در شب هجرت (لیلة المبتیت) در بستر پیامبر خوابید و آیه ی 207 سوره ی مبارکه ی بقره در شأن او نازل شد و در 25 سالگی در میدان نبرد «بدر» فداکاری کم نظیری خود به نمایش گذاشت و پس از اندک زمانی به افتخار دامادی پیامبر و همسری سیده ی زنان جهان حضرت فاطمه علیها السلام نایل شد. پس از آن نیز در میدان های مختلفی چون أحد، خندق، خیبر، فتح مکه، حنین و... بزرگ ترین یار و یاور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود.

در سال دهم حجری «در غدیر خم» از سوی خداوند و توسط رسول گرامی اسلام به عنوان جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی شد. 25 سال خانه نشینی و تحمل دشواری های فراوان، ثمره ی تلاش های دنیا طلبانی بود که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بر اریکه ی قدرت تکیه زدند.

پس از کشته شدن عثمان، مردم با حلقه زدن به دور خانه اش و با اصرار

با وی بیعت کردند. در دوران حکومت چهار سال و نه ماهه اش با مشکلات بسیاری، هم چون جنگ های تحمیلی داخلی (جمل، صفین و نهروان) بی وفایی یاران، خیانت دوستان و... دست و پنجه نرم کرد.

سرانجام در سحرگاه نوزدهم رمضان سال چهارم هجری با ضربه ی شمشیر اشقی الأشقیاء در خون پاکش غلتید و در صبح دم بیست و یکم رمضان به دیدار معبود و معشوقش شتافت.

2. محتوای نهج البلاغه

*محتوای نهج البلاغه (1)

نهج البلاغه، مجموعه ای از سخنان و پیام های امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که مرحوم شریف رضی، آن را در سه بخش جداگانه تنظیم نموده است.

الف) خطبه ها

اولین و مهم ترین قسمت نهج البلاغه، سخنرانی های امیرمؤمنان علی علیه السلام در شرایط و احوال گوناگون است که به خطبه معروف اند و تعداد آن ها 241 خطبه است. طولانی ترین آن ها، خطبه ی 192 (قاصعه) و کوتاه ترین آن ها، خطبه ی 59 است.

ب) نامه ها و پیام ها

در بخش دوم کتاب، نامه ها و پیام های مکتوب آن حضرت به فرمان داران، دوستان، بستگان، دشمنان، قضات، مأموران جمع آوری زکات

ص: 5

1- ترتیب مطالب فوق و شمارگان خطبه ها و نامه ها طبق نسخه ی صبحی صالح است که متن برخی از شروح (پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام) و ترجمه های موجود (دشتی، شهیدی، شریعت، مکارم، و...) بر اساس آن تنظیم شده اند.

و مالیات و... آمده که تعداد آن ها 79 و طولانی ترین آن ها نامه ی 53 (عهد مالک اشتر) است که در آن اصول ملک داری و عدالت گستری بیان شده (1) و کوتاه ترین آن ها نامه ی 79 است که خطاب به فرماندهان سپاه بوده است.

ج) کلمات قصار و حکمت ها

آخرین بخش نهج البلاغه مربوط به جملات حکمت آمیزی است که در عین کوتاهی، مضامین بلندی دارند، و به کلمات قصار، حکمت ها و قصار الحکم معروف اند. تعداد آن ها 480 عدد است که طولانی ترین آن ها حکمت 147 و کوتاه ترین آن ها حکمت های 187، 216 و 418 است. بین حکمت 260 و 261 نُه کلمه ی کوتاه و حکیمانه قرار دارد که مرحوم شریف رضی از آن ها به «کلام غریب و مشکل» تعبیر کرده که نیاز به تفسیر و توضیح دارند. با توجه به این نه کلمه، مجموع آن ها 489 کلمه می باشد.

این مجموعه ی نفیس، یادگار بر جا مانده از دوره های مختلف زندگی امام علی علیه السلام است که بخش اندکی از آن مربوط به زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله، بخشی دیگر مربوط به دوره ی کناره گیری آن حضرت از خلافت و قسمت عمده ی آن مربوط به عصر خلافت و زمام داری آن حضرت (سال 36 - 40 هـ- ق) است که به مناسبت های مختلف و یا در پاسخ به نیازها و پرسش ها ایراد شده است.

گفتنی است همه ی خطبه ها، نامه ها و کلمات امام در این کتاب ذکر

ص: 6

1- اخیراً رسانه های خبری جهان اعلان کرده اند که عهد امام علی علیه السلام به مالک اشتر به عنوان تنها مرجع عدالت گستر تاریخ، در سازمان ملل متحد به ثبت رسیده است. ر.ک: اطلاعات بین الملل، 1382/8/25 (2003/11/16م).

نشده، بلکه بیش تر سخنرانی ها و نامه ها تقطیع و کوتاه گردیده است، و این بدان جهت بوده که قطعه های ادبی و بلیغ و زیبایی که در کلمات دیگران دیده نشده، نقل گردد و به عنوان راه و رسم بلاغت معرفی شود. از این رو، مرحوم سید رضی آن را نهج البلاغه (روش بلیغ، شیوا و رسا سخن گفتن) نام نهاد.

3. گردآورنده ی نهج البلاغه

برای آشنایی کامل با شخصیت با عظمت گردآورنده ی گران قدر نهج البلاغه و درک موقعیت والای علمی، اخلاقی، سیاسی و... ایشان، لازم است به کتاب های تاریخی و رجالی مراجعه شود؛ لکن در این جا به طور خلاصه به بخش هایی از زندگی پر بار وی اشاره می شود.

ولادت: سید محمد بن حسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم مجاب بن موسی بن جعفر علیه السلام ملقب به سید رضی و شریف رضی، در سال 1359 هـ- در یکی از خانواده های بزرگ علویان بغداد چشم به جهان گشود.

پدرش حسین بن موسی، ملقب به طاهر و اوحد، ذوالمنقب، مردی با عظمت، ستوده خصال، بزرگ نقبای آل ابو طالب و مورد احترام خلفای عباسی و حکام آل بویه و آل حمدان و نیز امیرالحاج و مأمور میانجی گری بین طرف های درگیر در جهان اسلام بود.

مادرش فاطمه بنت ابو محمد حسین بن احمد بن حسن بن علی بن علی بن عمر بن علی بن الحسین رحمت الله علیه، بانویی عالمه، فاضله و دارای مقامی والا بود؛ چنان که شیخ مفید رحمت الله علیه کتاب احکام النساء را به خاطر او

رؤیای شیخ مفید رحمت الله علیه: شبی شیخ مفید در عالم رؤیا مشاهده نمود که حضرت فاطمه علیها السلام دست امام حسن و امام حسین علیهما السلام را گرفته، نزد او آورد و فرمود: «یا شیخ، علمهما الفقه». شیخ پس از بیدار شدن از خواب در شگفت بود. فردای آن روز وقتی در مسجد برائا در محله ی کرخ بغداد تدریس می کرد، بانویی باوقار همراه دو کودک نزد او آمد و پس از سلام گفت: من همسر طاهر ذوالمنقب هستم، از شما می خواهم به فرزندانم، فقه و علم دین بیاموزی؛ شیخ که تعبیر خواب خود را یافته بود، قبول کرد و همه ی کوشش خود را برای رشد و تعالی این دو کودک به کار برد. یکی از آن دو کودک سید مرتضی علم الهدی رحمت الله علیه بود که بعد ها فقیه، متکلم و عالم بزرگ شیعی شد و دیگری سید شریف رضی رحمت الله علیه گردآورنده ی کتاب نهج البلاغه بود.

مقام سید رضی در ادبیات عرب: سید رضی رحمت الله علیه علاوه بر این که فقیه، ادیب، مفسر قرآن، متکلم و حکیم و... بود در بیست سالگی از اساتید به نام ادبیات عرب به شمار می رفت. ثعالبی و خطیب بغدادی او را سرآمد شاعران آل ابو طالب دانسته اند.

صاحب بن عباد با آن که خود مقام علمی بالایی داشت و بر اشعار «مُتَنَّبِی» شاعر معروف و چیره دست عرب اشکال می گرفت، مشتاقانه اشعار سید رضی را مطالعه می کرد.

او در 29 سالگی در مرگ ابوطاهر حسن ناصرالدوله حمدانی، مرثیه ای سرود که استادش «ابن جنّی» کتاب نفیسی در شرح آن نوشت.

ملکات فاضله: سید رضی رحمت الله علیه در عزت نفس، سخاوت، مناعت طبع و آزاداندیشی نظیر نداشت. اشعارش از مرز حقیقت تجاوز نمی کرد. با این که فردی کریم، سخی و بلند نظر بود، اما از گرفتن هدایا و صله های سلاطین حتی صله ی پدرش، که به ظاهر یکی از اشعارش بود، خودداری می کرد.

وی با تأسیس دارالعلم در بغداد، شاگردان بسیاری را تربیت نمود.

مناصب سید رضی: با توجه به نظر عالمان شیعی و طرف دار حکومت الهی ائمه ی معصومین علیهم السلام که دخالت در سیاست (و اداره امور مسلمانان) را جزء وظایف دینی می دانند (یعنی سیاست از دیانت جدا نمی دانند بلکه عین آن می دانند)، سید رضی نیز هم چون پدرانیش قسمتی از مناصب سیاسی و دولتی (مثل: نقابت طالبین، امارت حاج، ریاست دیوان مظالم، سفارت حل اختلاف دولت های اسلامی و...) را، با اعطای آن از طرف امرای شیعی آل بویه و تصویب خلیفه ی عباسی، بر عهده گرفت. (1)

4. علل گردآوری نهج البلاغه

الف) پاسخ گویی به درخواست دوستان

سید رضی رحمت الله علیه در مقدمه ی نهج البلاغه آورده است: پس از گردآوری کتاب خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام به دلیل مشکلات، نتوانستم مباحث بعدی را به انجام رسانم؛ لذا آن را به فصل های مختلفی تقسیم کردم. فصل پایانی آن متضمن سخنان کوتاه و ارزنده ی امام علیه السلام در مواعظ، حکم، امثال و آداب بود. برخی دوستان با دیدن آن از من درخواست نمودند که تمام سخنان

ص: 9

1- برای توضیح بیشتر، ر.ک: نهج البلاغه و گردآورنده ی آن، مقاله ی علی دوانی.

برگزیده‌ی امیر مؤمنان علیه السلام در بخش‌های مختلف (خطبه‌ها، نامه‌ها، مواعظ و ادب) را در یک جا گرد آورم که در اجابت درخواست آن‌ها این کار را آغاز نمودم.

(ب) بهره‌مندی از سود معنوی

سید رضی رحمت الله علیه در مقدمه‌ی کتاب آورده است: یقین داشتم که سود معنوی این کار (گردآوری نهج البلاغه) بسیار است و ذخیره‌ی آخرت خواهد بود و به زودی همه جا را تحت سیطره‌ی خود قرار خواهد داد.

(ج) معرفی چهره‌ی ادبی حضرت علی علیه السلام

در ادامه‌ی مقدمه‌ی نهج البلاغه می‌خوانیم: منظورم از این کار (گردآوری نهج البلاغه) آن بود که علاوه بر فضایل بی‌شمار دیگر، بزرگی قدر و شخصیت امیرمؤمنان علیه السلام این را از این نظر روشن سازم؛ چون او تنها فردی است که، از میان تمام گذشتگان که سخنی از آن‌ها بر جا مانده، به آخرین مرحله‌ی فصاحت و بلاغت رسیده و گفتارش اقیانوسی است بی‌کران، که هیچ سخن بلیغی به آن نمی‌رسد.

(د) جاذبه‌های هنری کلام امام علیه السلام

سید رضی رحمت الله علیه از همان آغاز جوانی شیفته‌ی اسلوب بلاغت، فنّ نویسندگی و انشا بود. او عادت داشت از میان بهترین سخنان کلمات بلیغ و جملات بدیع را برگزیند تا یار او در به ثمر رساندن صنعت انشاء و فنّ خطابه باشند. (1)

ص: 10

1- میرزاده اهری، در پیرامون نهج البلاغه، ص 53 (با تلخیص)

5. نهج البلاغه از دیدگاه دانش وران و صاحب نظران

دانشمندان بسیاری در طول تاریخ درباره ی نهج البلاغه به داوری نشسته اند، از جمله:

-عباس محمود عقاد (نویسنده ی مصری): به نظر وی در نهج البلاغه، نور آیات توحید و حکمت الهی چنان درخشان و پرتوافکن است که بررسی و تحقیق همه ی پژوهندگان را شامل می شود... و چون خوب دقت کنی صدای امام علی علیه السلام را از آن سوی کلمات می شنوی نه صدای دیگری را. (1)

-ابن ابی الحدید (شارح نهج البلاغه): وی معتقد است: «اگر همه ی فصیحان و سخن شناسان عرب در یک جا گرد آیند و سخنان امام علیه السلام، به ویژه خطبه ی 221 نهج البلاغه بر آنان خوانده شود سزاوار است که همه در برابر آن سجده کنند؛ همان گونه که در برابر آیات سجده ی قرآن سجده می کنند». (2)

-ناصری یازجی: عبدالمسیح انطاکی در کتاب شرح القصیده، به نقل از استادش ناصر یازجی آورده است: «من در نویسندگی، استاد و مبرز نشدم مگر با آموختن قرآن و نهج البلاغه». (3)

-نرسی سیان (4) (رئیس منشیان کنسول گری انگلستان در بغداد): وی معتقد است: «نهج البلاغه بر هر سخن عرب برتری دارد» و برای تأیید آن به

ص: 11

1- محمد دشتی، شناخت نهج البلاغه، به نقل از: عبقرية الإمام علی، ص 132.

2- همان، به نقل از: شیخ محمد تقی تستری، بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 32.

3- در پیرامون نهج البلاغه، ص 54.

4-Nersi Seian.

قسمتی از خطبه ی 83 نهج البلاغه تمسک جستته و گفته: «اگر این گوینده ی با عظمت (علی علیه السلام) امروز بر منبر کوفه قرار می گرفت، شما مسلمانان مشاهده می کردید که چگونه مسجد کوفه، با آن همه عظمت و وسعتش از اجتماع مردم مغرب زمین برای استفاده از دریای خروشان علی علیه السلام موج می زد». (1)

-دکتر زکی مبارک (دانشمند مصری): وی می گوید: «به اعتقاد من مطالعه ی نهج البلاغه، در خواننده، مردانگی، شهامت و عظمت نفس ایجاد می کند؛ زیرا این کتاب، فیضی از روحی بزرگ است که با اراده ی آهنین خود با مشکلات روزگار مواجه گشته است... خدمت دیگر نهج البلاغه به زبان عربی این است که فرصت پر ارزشی برای تحرک اندیشه ها و عقل ها به وجود آورده است». (2)

-شیخ محمد عبده (شارح نهج البلاغه، استاد و رئیس الأزهر مصر): در میان دانشمندان و سخن شناسان زبان و ادبیات عرب، کسی نیست که به عظمت امام علی علیه السلام اعتراف نکند. کلام امام علی بن ابی طالب (نهج البلاغه)، پس از کلام خدای متعال و پیامبرش صلی الله علیه و آله شریف ترین و برترین سخن، و دارای بهترین شیوه و بیش ترین معانی و محتواست. (3)

-جرجی زیدان (نویسنده ی مسیحی و عرب زبان): وی می گوید: «مشهور ترین خطیب صدر اسلام امام علی بن ابی طالب علیه السلام است. در یونان

ص: 12

1- همان ص 42

2- نهج البلاغه و گردآورنده ی آن، ص 125

3- شیخ محمد عبده، شرح نهج البلاغه، ص 6 (مقدمه)

برای دموستن (1) (خطیب معروف) شصت و چند خطبه ذکر کرده اند که نصف آن را هم به اشتباه به او نسبت داده اند، اما در رابطه با امام علی علیه السلام چند صد خطبه شمرده اند». (2)

-امام خمینی رحمت الله علیه (بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران): ایشان می فرماید: «ما مفتخریم که کتاب نهج البلاغه، که بعد از قرآن بزرگ ترین دستور زندگی مادی و معنوی و بالاترین کتاب رهایی بخش بشر است و دستورات معنوی و حکومتی آن بالا ترین راه نجات است، از امام معصوم ماست». (3)

6. ارزش و اعتبار جهانی نهج البلاغه

نهج البلاغه نه تنها در مراکز علمی شیعه و جهان اسلام از ارزش و اعتبار فوق العاده ای برخوردار است، بلکه در سطح بین المللی نیز جایگاه ویژه ای دارد؛ چنان که در سال 2003 میلادی، نامه ی 53 نهج البلاغه (عهد نامه ی مالک اشتر)، به عنوان مهم ترین سند عدالت گستر تاریخ بشر، در سازمان ملل متحد به ثبت رسیده و معرفی شده است. (4)

ص: 13

Demosten -1

2- جرجی زیدان، تاریخ آداب اللغة العربیه، ج 1، ص 188

3- امام خمینی، وصیت نامه ی سیاسی الهی

4- اطلاعات بین الملل، 1382/8/25 (2003/11/16م).

اشاره

چنان‌که در مقدمه یادآور شدیم درباره‌ی نهج البلاغه دو نوع پرسش و شبهه مطرح است:

1. پرسش‌ها و شبهات مربوط به انتساب نهج البلاغه به امام علی علیه السلام؛

2. پرسش‌ها و شبهات مربوط به متن و محتوای نهج البلاغه.

در این فصل پرسش‌ها و شبهات سندی و در بخش بعد پرسش‌ها و پاسخ‌های مربوط به محتوا و معارف نهج البلاغه مورد بررسی قرار می‌گیرند.

طرح بحث اعتبار و حجیت سندی نهج البلاغه، قرن‌هاست مدنظر محققان، حدیث‌شناسان، کاربران حدیث و دوست و دشمن قرار گرفته است.

ریشه‌ی پیدایش پرسش‌ها و شبهات سندی

چنان‌که قبلاً گفته شد برای برخی افراد دشوار بوده و هست که نهج البلاغه را کلام امیر مؤمنان علی علیه السلام بدانند؛ هر چند برخی از آن‌ها به عظمت علمی امام علی علیه السلام و علم، تقوا و پارسایی سید رضی رحمت الله عنه اعتقاد

داشته اند، لکن نهج البلاغه را آماج تیرهای شک و تردید قرار داده و پنداشته اند که آن ساخته‌ی سید رضی است، نه کلام امام علیه السلام. (1)

پرسش‌ها و پاسخ‌های مربوط به سند و مدرک نهج البلاغه

پرسش اول: با توجه به این که یکی از شرایط اعتبار حدیث، مسند بودن آن است؛ آیا روایات و احادیث نهج البلاغه مسند و معتبر هستند یا خیر؟

پاسخ پرسش اول: پاسخ این پرسش باید در ضمن چند نکته بیان شود:

الف) وثاقت سید رضی رحمت الله علیه

شایان ذکر است که گردآورنده‌ی نهج البلاغه، امین و مورد اعتماد دوست و دشمن است؛ حتی کسانی که نهج البلاغه را دروغ پنداشته اند درباره‌ی شریف رضی سخنان عجیبی نقل کرده اند؛ مثلاً «صفدی» که در الوافی بالوفیات در اعتبار سندی نهج البلاغه (به پیروی از ابن خلکان) تردید می‌کند، درباره‌ی سید رضی رحمت الله علیه می‌نویسد:

و من ورع الرضی انه اشتری جزازاً من امرأة بخمسة دراهم فوجد فيه جزءاً بخط ابن مقله فأرسل اليها وقال: وجدت في جزائك هذا وقيمته خمسة دنانيز فإن شئت الجزء و ان شئت خمسة دنانيز فأبت، وقالت: أبعثك ما في الجزاز فلم يزل بها حتى اخذت الذهب (2)؛ از ورع [شریف]

ص: 16

-
- 1- ابن خلکان، وفیات الاعیان، ج 3، ص 3؛ صفدی، الوافی بالوفیات، ج 2، ص 375؛ یافعی، مرآة الجنان، ج 3، ص 55؛ ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج 4، ص 223؛ جرجی زیدان، تاریخ آداب اللغة العربیة، ج 2، ص 288 و احمد امین، فجر الاسلام
 - 2- صفدی، الوافی بالوفیات، ج 2، ص 279.

رضی این که: او بسته ای پشمی را از زنی به پنج درهم خریداری کرد، داخل آن، نوشته ای از ابن مقله یافت؛ بسته را نزد زن فرستاد و گفت: در این بسته نوشته ای یافتم که پنج دینار ارزش دارد، حال نوشته را می خواهی یا پنج دینار را؟ زن در پاسخ گفت: من همه آن جزاز (بسته ی پشم) را به پنج درهم به تو فروختم و بابت آن نوشته چیزی از تو نمی پذیرم. سید رضی آن قدر اصرار کرد تا زن پنج دینار طلا را پذیرفت.

با توجه به این سطح از ورع که از سید رضی نقل شده، آیا می توان پذیرفت که او خطبه هایی را ساخته و به دروغ به علی علیه السلام نسبت داده است؟ آیا تردید در نسبت نهج البلاغه به امام علی علیه السلام و دروغ به سید رضی، ناروا نیست؟

ب) بهره مندی سید رضی از مهم ترین کتابخانه های بغداد

به گواه تاریخ، سید رضی رحمت الله علیه علاوه بر کتابخانه ی شخصی، کتابخانه ی دارالعلم - که خود در بغداد تأسیس کرده بود - و کتابخانه ی برادرش سید مرتضی علم الهدی - که حاوی 80 هزار جلد کتاب بود - از کتابخانه های بزرگ بغداد نیز استفاده می نموده است؛ لذا به دست آوردن منابع معتبر کلمات امام علی علیه السلام در آن زمان چندان دشوار نبوده است.

ج) تدوین خطبه های امام علی علیه السلام قبل از سید رضی

بسیاری از دانشمندان پیش از سید رضی رحمت الله علیه خطبه های حضرت علی علیه السلام را با عنوان های خطب امیرالمؤمنین و... جمع آوری و چاپ نموده و یا در آثار علمی و دینی خود آن ها را به طور گسترده نقل کرده بودند.

مرحوم سید رضی در مقدمه ی نهج البلاغه آورده است: منظورم از این کار (گردآوری نهج البلاغه) آن بود که علاوه بر فضایل بی شمار دیگر، بزرگی قدر و شخصیت امیر مؤمنان علیه السلام را از این نظر روشن سازم؛ چون او تنها فردی است که سخنش به آخرین مرحله ی فصاحت و بلاغت رسیده و گفتارش اقیانوسی است بی کران که سخن هیچ بلیغی به آن نمی رسد...

ه-) تدوین کتب مسانید نهج البلاغه

برای اثبات این مطلب که در کتاب ها و منابع پیش از سید رضی، تمام محتوای نهج البلاغه وجود داشته، تلاش های زیادی صورت گرفته و کتاب های مختلفی نوشته شده است؛ از جمله:

1. مدارك نهج البلاغه؛ اثر كاشف الغطاء. در این کتاب اسناد قسمتی از نهج البلاغه ارائه گردیده است.

2. استناد نهج البلاغه؛ اثر علی عرشی. در این کتاب نیز برای قسمتی از نهج البلاغه سند و مدرک ارائه شده است.

3. بحثی کوتاه پیرامون مدارك نهج البلاغه؛ اثر رضا استادی. در این کتاب، اسناد پیش از سال چهارصد هجری بررسی و برای تعدادی از خطبه ها، نامه ها و حکمت ها مدرک ارائه شده است.

4. نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغه؛ اثر علامه محمدباقر محمودی. در این اثر نفیس، که تکمله ی نهج البلاغه نیز به شمار می آید، اسناد و مدارك قسمتی از نهج البلاغه و قسمت هایی از خطبه ها و نامه های نهج البلاغه که سید رضی تقطیع کرده بود را جمع آوری نموده است.

5. مصادر نهج البلاغه؛ اثر عبدالله نعمت. در این کتاب نیز اسناد قسمتی از نهج البلاغه ارائه گردیده است.

6. مصادر نهج البلاغه و اسانیده؛ اثر سید عبدالزهره حسینی (خطیب). مؤلف این کتاب ارزشمند، با همتی بس بلند به مصادر اکثر خطبه ها، نامه ها و حکمت های نهج البلاغه دست یافته است.

7. اسناد و مدارک نهج البلاغه؛ اثر محمد دشتی.

8. روایات و محدثین نهج البلاغه؛ اثر محمد دشتی.

علاوه بر این ها، در بسیاری از شرح ها و تفسیر های نهج البلاغه و کتاب های دیگر نیز اسناد و مدارک بخش هایی از نهج البلاغه ارائه شده است.

با توجه به نکات فوق نتیجه می گیریم:

یک: نهج البلاغه یک کتاب روایی معتبر، و دارای ارزش علمی و حدیثی کافی می باشد.

دو: با استفاده از کتب مسانید، امکان مستند نمودن نهج البلاغه وجود دارد.

سه: اگر نهج البلاغه کتاب معتبری نبود، این همه مورد توجه دانشمندان (اعم از دوست و دشمن) قرار نمی گرفت.

چهار: نهج البلاغه به دلیل اعتبار و حجثش و نیز ناسازگاری با اندیشه های باطل این همه مورد بی مهری واقع شده است.

پرسش دوم: آیا تمام محتوای نهج البلاغه از حضرت علی علیه السلام است، یا بخشی از آن؟

پاسخ پرسش دوم: با توجه به مطالب گذشته (1) روشن می‌گردد که علاوه بر این که برای نهج البلاغه به اندازه‌ی کافی سند و مدرک وجود دارد؛ از دیر باز نیز گروهی از ادیبان، محققان و دانشمندان منصف در باب انتساب نهج البلاغه به امام علی علیه السلام تردید نداشته، و حتی نظرات مخالف آن را نیز به شدت رد می‌کردند. از جمله‌ی آن‌ها ادیب و محقق توانای اهل سنت، ابن ابی الحدید معتزلی (متوفای 656 هـ - ق) شارح بزرگ نهج البلاغه است. وی درباره‌ی این که آیا تمام نهج البلاغه از امام علی علیه السلام هست یا بخشی از آن، می‌گوید:

بسیاری از هوا پرستان می‌گویند: بخش عظیمی از نهج البلاغه را دسته‌ای از سخن‌وران شیعه ساخته و پرداخته‌اند و چه بسا قسمت‌هایی از این کتاب را به سید رضی نسبت داده‌اند. اینان کسانی هستند که پرده‌ی عصبیت دیده‌ی حقیقت بین آنان را کور کرده و از راه مستقیم و آشکار حق منحرف گشته‌اند. برای این که نادرستی این پندار را به اختصار روشن کنم، باید بگویم وضع نهج البلاغه بنا بر این پندار که از علی نباشد، از دو حال خارج نیست: یا همه‌ی نهج البلاغه از علی نیست و یا بخشی از آن.

سستی و بطلان صورت اول به خوبی آشکار است؛ زیرا صحت

ص: 20

1- ر.ک: مقدمه و اولین پرسش و پاسخ همین فصل.

اسناد برخی از قسمت های آن به علی به تواتر ثابت شده و همه یا اغلب محدثان و بسیاری از مورخان قسمت های زیادی از آن را نقل کرده اند و چون شیعه نبوده اند، کسی نمی تواند نقل آنان را به غرضی حمل کند.

صورت دوم نیز همان معنا را تأیید می کند؛ زیرا کسی که با آیین سخن و خطابه آشنا و مأنوس باشد و از علم بیان طرفی بسته باشد و در این زمینه از ذوقی سالم و مجرب برخوردار باشد، بی تردید سخن رکیک و فصیح، و کلام اصیل و جدید را باز می شناسد و چنان چه در برابر دفتری، شامل مجموعه ای از سخنان دو یا چند خطیب قرار گیرد اختلاف سبک و تفاوت سخن را درمی یابد؛ چنان که ما به سبب آشنایی ای که با شعر و نقد آن داریم، اگر دیوان ابی تمام را بگشاییم و در میان شعر او قصیده یا قصایدی از دیگران باشد، آن را از شعر ابی تمام تمیز می دهیم؛ چه آن که شعر او و سبک و اندیشه اش با دیگران تفاوت هایی آشکار دارد. به همین گونه، وقتی خواننده ای در نهج البلاغه می اندیشد، بی تردید همه ی آن را آب زلالی از یک سرچشمه، برخوردار از یک روح و جوهر، و دارای یک طرز و سبک می یابد. (1)

ص: 21

1- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 10، ص 127 - 129.

پرسش سوم: آیا محتوای نهج البلاغه در منابع پیش از سید رضی نیز یافت می شود؟

پاسخ پرسش سوم: با توجه به مطالب قبل و کتاب هایی که پس از نهج البلاغه به عنوان مستدرک و یا مستند آن نوشته شده اند، این حقیقت به اثبات رسیده که تمام محتوای نهج البلاغه را می توان در منابع قبل از آن و کتب مستند بعد از آن یافت؛ که در این جا به برخی از این کتب اشاره می کنیم. (1)

ارزش اسناد و مدارک موجود نهج البلاغه (2)

بر اساس تحقیقات به عمل آمده، علاوه بر این که سخنان، نامه ها و کلمات حکمت آمیز امام علیه السلام در همان زمان توسط یاران آن بزرگوار حفظ مکتوب شدند، بسیاری از دانشمندان و نویسندگان و خطبای مشهور نیز تا سال 400 هجری آثار آن حضرت را نگه داری و استفاده می کردند؛ هم چنین بعد از سید رضی نیز بسیاری از دانشمندان اسلامی به جمع آوری سخنان امام علی علیه السلام روی آوردند.

سیری در اسناد و مدارک نهج البلاغه

طبقات روات نهج البلاغه

طبقه ی اول: شاگردان و اصحاب امام علی علیه السلام ایشان بودند که در زمان حیات آن حضرت، سخنان ایشان را نقل می کردند؛ مانند:

1. زید بن وهب (متوفی 96 هجری)؛ وی مجموعه ی خطبه های امام را

ص: 22

1- برای آشنایی بیش تر ر.ک: سید عبدالزهره حسینی خطیب، مصادر نهج البلاغه و اسانیده.

2- ر.ک: محمد دشتی، شناخت ویژگی های نهج البلاغه، ص 121 - 135.

به صورت کتاب مستقلی به نام خطب امیرالمؤمنین علیه السلام تدوین و ارائه نمود.

2. حارث اعور؛ او بسیاری از سخنان امام را در هنگام سخنرانی می نوشت.

3. اصبع بن نباته؛ او سخنان آن حضرت، از جمله عهدنامه ی مالک اشتر و وصیت امام به محمد حنفیه را نوشته است.

4. کمیل بن زیاد؛ وی نیز سخنان و دعاها ی امام، به ویژه دعای کمیل را نوشته است.

5. نوف بکالی؛ او همواره با امام بود و از حالات عرفانی آن حضرت اطلاع داشت و سخنان حضرت را حفظ و برای مردم نقل می نمود؛ که از جمله ی آن ها حکمت 104 است.

6. ضرار بن ضمیره ضبابی (ضبابی)؛ وی بسیاری از سخنان و خطبه های امام را حفظ بود و حتی یک بار با خواندن آن، معاویه و بسیاری از حضار را به گریه انداخت و تحت تأثیر قرار داد. (1)

طبقه ی دوم: اصحاب و شاگردان آن بزرگوار بودند، که با توجه به محدودیت ها و ممنوعیت نشر آثار آن امام همام در دوران بنی امیه و بنی عباس، در نشر آن تلاش نمودند؛ از جمله ی آن ها:

1. نصر بن مزاحم (متوفی 202)، در خطب امیرالمؤمنین علیه السلام؛

2. اسماعیل بن مهران (متوفی 200)، در خطب امیرالمؤمنین علیه السلام؛

3. هشام بن سائب کلبی (متوفی 206)، در خطب امیرالمؤمنین علیه السلام؛

ص: 23

1- ر.ک: مامقانی، تنقیح المقال، ج 2، ص 105 (با تلخیص).

4. اواعدی (متوفی 207)، در خُطْبُ امیرالمؤمنین علیه السلام؛
5. ابو منذر بن کلبی (متوفی 205)، در خُطْبُ امیرالمؤمنین علیه السلام؛
6. مدائنی (متوفی 225)، در خُطْبُ امیرالمؤمنین علیه السلام و کتبه الی عماله؛
7. ابن خالد خراز کوفی (متوفی 310)، در خُطْبُ امیرالمؤمنین علیه السلام؛
8. ابو مخنف بن سلیم ازدی، در خُطْبُ الزهرا لأمیر المؤمنین علیه السلام (تألیف در سال 157ق)؛
9. ابراهیم بن هلال ثقفی (متوفی 283)، در الخطب المعربات؛
10. صالح بن ابی حماد ابی الخیر (متوفی 280)، در خُطْبُ امیر المؤمنین علیه السلام؛
11. مسعدة بن صدقه (از شاگرد امام صادق علیه السلام)، در خُطْبُ علی علیه السلام؛
12. عبدالعزیز یحیی جلودی (در قرن سوم، به نقل نجاشی)، در خُطْبُ علی علیه السلام؛
13. ابو عثمان جاحظ (متوفی 225)، در مائة کلمة من کلمات علی علیه السلام؛
14. أبو روح فرج بن فروه، در خُطْبُ امیرالمؤمنین علیه السلام (تألیف در سال 200)؛
15. ابراهیم حکم ظهیر فزاری (از اصحاب امام صادق علیه السلام)، در خُطْبُ امیر المؤمنین علیه السلام، طبقه ی سوم: روایتی که در آثار خود سخنان امام علیه السلام را نقل کرده اند؛ مانند:
1. علی بن حسین مسعودی (متوفی 333 یا 343) در اثبات الوصیة، و مروج الذهب؛

2. ابو حنیفه دینوری متوفی (290)، در اخبار الطوال ؛
3. ابن درید (متوفی 321)، در الاشتقاق؛
4. زجاجی (متوفی 329)، در الامالی؛
5. ابن قتیبہ (متوفی 276)، در الامامة و السياسة، عیون الاخبار، المعارف و غریب الحدیث ؛
6. بلاذری (متوفی 279)، در انساب الاشراف؛
7. ابو عثمان جاحظ (متوفی 255) در البخلاء، البیان و التبیین، الحیوان، المحاسن و الاضداد و الرسائل؛
8. ابن معتمر (متوفی 296)، در البدیع؛
9. صفار متوفی (290)، در بصائر الدرجات؛
10. ابن فقیه (متوفی 300)، در البلدان؛
11. یعقوبی (متوفی 284-292)، در التاریخ؛
12. عیاشی (متوفی 300)، در تفسیر العیاشی؛
13. مدائنی (متوفی 225)، در الجمل و صفین؛
14. واقدی (متوفی 207) در الجمل؛
15. کلبی متوفی (204-206)، در جمهرة الانساب؛
16. نسائی (متوفی 303)، در الخصائص؛
17. طبری امامی (متوفی 310)، در دلائل الامامة؛
18. ابراهیم بن هلال ثقفی (متوفی 283)، در کلام علی فی الشوری، رسائل امیرالمؤمنین علیه السلام و الغارات؛
19. کلینی (متوفی 328)، در اصول کافی، فروع کافی و روضه ی کافی.

20. ابراهیم بن حسین بن دیزیل (متوفی 281)، در صفین؛

21. جلودی بصری (متوفی 332)، در الملاحم و صفین؛

22. نصر بن مزاحم (متوفی 202)، در صفین؛

23. ابن سعد (متوفی 230)، در طبقات الکبری؛

24. ابن عبدربه (متوفی 328)، در عقد الفرید؛

25. ابن سلام (متوفی 223)، در غریب الحدیث؛

26. مبرد (متوفی 258)، در الفاضل و المقتضب؛

27. بلاذری (متوفی 279)، در فتوح البلدان؛

28. ابی جعفر محمد بن عبد الله معتزلی (متوفی 240)، در نقض العثمانیة؛

29. جهشیاری (متوفی 331)، در الوزراء و الكتاب؛

30. ازدی بصری (متوفی 285)، در الکامل؛

31. ثعلب (متوفی 200-291)، در المجالس؛

32. برقی (متوفی 274)، در المحاسن؛

33. ابن عاصم (متوفی 291)، در الفاخر؛

34. نعیم بن حماد (متوفی 228)، در الفتن؛

35. ابو صالحی سلیلی (متوفی 307)، در الفتن؛

36. ابن یحیی و شاء (متوفی 325) در الموشی؛

37. ابوحاتم سجستانی، در المعمرین (تألیف در سال 248 هـ)؛

38. ابراهیم بن سلیمان نهشی (معروف به خراز کوفی از دانشمندان قرن سوم)، در الخطب لأمیر المؤمنین علیه السلام، کلام علی فی الشوری، ما کان بین علی و

بین عثمان من کلام، دعاء علی، ذکر علی لخدیدجه و لفضائل اهل البیت، بقیة رسائل علی و خطبه؛

39. عبدالعزیز بن یحیی جلودی بصری، در رسائل علی، شعر علی، مواعظ علی و ملاحم علی؛

40. حسن بن علی بن شعبه حرانی، در تحف العقول؛

41. قتال نیشابوری، در روضة الواعظین؛.

42. محمد بن جریر طبری (متوفی 310)، در تاریخ.

طبقه ی چهارم (400-329ه-): مورخان و نویسندگان که از دوران غیبت امام زمان عجل الله تعالی و فرجه الشریف تا زمان تألیف نهج البلاغه (400 329 ه-) سخنان امام را در آثار خود آورده اند.

1. باقلانی (متوفی 403)، در اعجاز القرآن؛

2. ابو الفرج اصفهانی (متوفی 356)، در الاغانی و مقاتل الطالبین؛

3. شیخ صدوق (متوفی 380)، در اکمال الدین، توحید، ثواب الاعمال، علل الشرائع، معانی الاخبار، الخصال و من لا یحضره الفقیه؛

4. ابو حیان توحیدی (متوفی 382)، در الزواجر و الصداقة، الامتاع و المؤمنسه و البصائر و الذخائر؛

5. ابو هلال عسکری (متوفی 395)، در الاوائل، الصناعتین و جُمهُرَة الأمثال؛

6. قاضی نعمان (متوفی 363)، در خطب امیرالمؤمنین، و دعائم الاسلام؛

7. تنوخی (متوفی 384)، در الفرج بعد الشدة؛

8. ابوطالب مکی (متوفی 386)، در قوت القلوب؛

ص: 27

9. مرزبانی (متوفی 384)، در المونق؛

10. کندی (متوفی 350)، در الولاية و القضاة؛

11. ابن یوسف نیشابوری (متوفی 381)، در الاعلام؛

12. ابن مطهر مقدسی (متوفی 355)، در البدء و التاريخ؛

13. زبیدی (متوفی 379)، در الطبقات؛

14. ابن ندیم (متوفی 385)، در الفهرست؛

15. قاضی نعمان مصری (متوفی 363)، در خطب امیرالمؤمنین و دعائم الاسلام.

طبقه ی پنجم، معاصران سید رضی؛ (359-401 هـ-): مورّخان و مؤلفانی که هم زمان با سید رضی با استفاده از منابع یاد شده، به جمع آوری و ضبط سخنان امام علی علیه السلام همت گماشتند؛ مانند:

1. شیخ مفید (متوفی 413) در الاختصاص، الجمل، الفصول المختارة و الافصاح في الامامة؛

2. شیخ طوسی (متوفی 460)، در الأمالي، التبيان، الغيبة، الفهرست و مصباح المتهجد؛

3. سید مرتضی (متوفی 436)، در اوائل المقالات و شرح خطبه ی شقشقیه؛

4. ثعالبی (متوفی 429)، در الایجاز و الاعجاز، ثمار القلوب و خاص الخاص؛

5. هروی (متوفی 401)، در الجمع بین الغریبین؛

6. ابو نعیم اصفهانی (متوفی 402)، در حلیة الاولیاء؛

قاضی نعمان مصری (متوفی 363)، در خطب امیرالمؤمنین و دعائم الاسلام؛

8. ابن سعید عسکری (متوفی 382)، در الزواجر و المواعظ؛

9. جوهری (متوفای 365)، در صحاح؛

10. زبیدی (متوفی 379)، در الطبقات؛

11. تنوخی (متوفی 384)، در الفرج بعد الشدة؛

12. قاضی عبدالجبار (متوفی 415)، در المغنی؛

13. وزیر ابو سعید (متوفی 422)، در نثر الدرر و نزهة الادیب.

و ...

با توجه به آن چه گفته شد، در می یابیم که تنها سید رضی اقدام به جمع آوری سخنان امام علیه السلام نکرده، بلکه دانشمندان فراوانی آن ها را تدوین نموده اند، که این ارزش، اعتبار، اصالت و سلامت نهج البلاغه را می رساند. (1)

چنان که شخصی از ابن خشاب پرسید: به نظر شما خطبه ی سوم نهج البلاغه از علی علیه السلام است، یا سید رضی آن را نوشته است؟ ابن خشاب گفت: «به خدا قسم من این خطبه را در کتاب هایی دیدم که 300 سال پیش از تولد سید رضی تألیف گردیدند». (2)

ص: 29

1- دانشمند محقق، سید عبدالزهره حسینی، در کتاب مصادر نهج البلاغه 46، کتاب را نام می برد که برای تهیه و تدوین و جمع آوری سخنان امام علی بن ابی طالب نوشته شده اند که 22 عنوان آن مربوط به قبل از گردآوری نهج البلاغه است.

2- ر.ک: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 205.

پرسش چهارم: آیا خطبه‌هایی که در آن‌ها از صحابه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله انتقاد شده (مثل خطبه‌های 3، 164، 172، 240، و...) از حضرت علی علیه السلام است؟

پاسخ پرسش چهارم: اولاً، با توجه به معنای صحابه (هم نشین) هرگز نمی‌توان برای دو مصاحب، هم آهنگی و اتفاق در رأی و عقیده را ثابت کرد و حتی نمی‌توان صحابه را از هر خطا و لغزشی مبرا دانست؛ زیرا تاریخ، خلاف آن را ثابت کرده است. قرآن کریم نیز، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را صاحب (مصاحب = هم نشین) اهل مکه و مشرکان می‌خواند: (مَا بِصَاحِبِكُمْ مِّنْ حِئْتَةٍ). (1)

ثانیاً، بنابر نقل صحیح بخاری، خود رسول خدا صلی الله علیه و آله برخی از اصحاب را این‌گونه معرفی می‌نمایند: گروهی از شما (در قیامت) برای شفاعت به سوی من خواهند آمد، در حالی که در برابر من برخود می‌لرزند؛ بر آن می‌شوم که از آنان شفاعت کنم و می‌گویم: «خدایا! اینان از اصحاب من هستند». ندا می‌رسد: «نمی‌دانی بعد از تو چه کردند؟!». (2)

در حدیث دیگری رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «وای بر شما اگر بعد از من به کفر بازگردید که در آن حال، خون بعضی از شما به دست بعضی دیگر ریخته خواهد شد». (3) و یا درباره‌ی برخی صحابه (ولید بن عقبه، اخنس بن شریق و...) آیه‌های نکوهش‌گر نازل گردید، و یا در زمان خلفا، بر بعضی از

ص: 30

1- سوره‌ی سبأ (34)، آیه‌ی 46

2- جمعی از نویسندگان، نهج البلاغه و گردآورنده‌ی آن، ص 230 (با تلخیص و تغییر).

3- سنن ابن ماجه، ج 2، ص 1300، به نقل از همان

آن‌ها به خاطر انجام گناه کبیره، حد شرعی جاری شد.

بنابر این، تعریض به برخی از اصحاب، نمی‌تواند دلیل بر نبودن این سخنان از جانب امیرالمؤمنین علیه السلام باشد؛ زیرا نه تعریض بر اصحاب گنه کار حرام است و نه با خلق و خوی امام علیه السلام منافات دارد.

پرسش پنجم: با توجه به این که در زمان حضرت علی علیه السلام آرایش‌های لفظی (مثل سجع، موازنه و...) رایج نبوده، آیا خطبه‌های موزون و مسجع نهج البلاغه از خود ایشان است؟

پاسخ پرسش پنجم: اولاً این ادعا، که در زمان امام علی علیه السلام سجع و موازنه رایج نبوده، باطل است؛ زیرا قبل از خطبه‌های حضرت علی علیه السلام قرآن با آرایش‌های ادبی و لفظی فراوانی وجود داشته است.

ثانیاً، اعراب و حتی سرسخت‌ترین دشمنان علی علیه السلام به فصاحت و بلاغت آن حضرت اعتراف کرده‌اند.

چنان که محض بن ابی محض از علی علیه السلام روی گرداند و به معاویه پیوست! معاویه از او پرسید، که از کجا می‌آیی؟ گفت: از نزد بی‌زبان‌ترین فرد به نزد شما می‌آیم. معاویه با شنیدن این سخن ناروا به خشم آمد و گفت: وای بر تو! به علی نسبت بی‌زبان‌ترین مردم را می‌دهی؟ قریش پیش از علی، از فصاحت خبری نداشت، علی به آن‌ها درس فصاحت آموخت. (1)

ص: 31

1- ر.ک: شیخ محمد تقی تستری، نهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 59 و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 24.

خوش تر آن باشد که سر دلبران *** گفته آید در حدیث دیگران (1)

پرسش ششم: با توجه به این که سخن درباره ی شگفتی های آفرینش و طبیعت (خفاش، خطبه ی 155؛ طاووس، خطبه ی 165؛ مورچه و ملخ خطبه ی 185 و...) بعد از پیدایش نهضت ترجمه در جهان اسلام رواج یافته و در کلمات صحابه نیز مشاهده نشده، و با توجه به این که در مدینه و اطراف آن طاووس وجود ندارد! آیا خطبه هایی که در این زمینه آمده، از امام علی علیه السلام است؟

پاسخ پرسش ششم: اولاً، عدم آگاهی دیگر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دلیل بر عدم آگاهی امام علی علیه السلام نمی باشد؛ زیرا او به خیلی از چیزهایی که دیگر اصحاب نمی دانستند علم داشت؛ از این رو، رسول خدا صلی الله علیه و آله او را دروازه ی شهر دانش خویش معرفی فرمودند:

(أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ وَالْحِكْمَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا!) (2)

و به همین جهت بود که عمر بار ها گفت: «لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ»: (3) اگر از دانش علی بهره نمی بردم، هلاک می شدم».

ثانیاً، اگر در مدینه طاووس نبود، آیا در جا های دیگر (مانند خیبر، یمن، یبوع، کوفه، مدائن، مکه و نقاط دیگری که علی علیه السلام به آن مکان ها سفر کرده

ص: 32

1- مولانا، مثنوی.

2- علامه امینی، غدیر، ج 6، ص 79.

3- ر.ک: همان، ص 83 - 198.

بود) نیز یافت نمی شد؟

ثالثاً، اگر کتاب های علمی ایران و یونان به عربی ترجمه نشده بود، در اسلام علمی وجود نداشت؟ آیا همین علی علیه السلام نبود که در منبر کوفه می فرمود:

(سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْعُدُونِي، فَلَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنْي بِطُرُقِ الْأَرْضِ)؛ (1) ای مردم! پیش از آن که مرا نیابید آن چه می خواهید پرسید، که من به راه های آسمان از راه های زمین آشنا ترم.

و یا در جای دیگر فرمود:

(فَأَسْأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْعُدُونِي، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ السَّمَاءِ، وَلَا عَنْ فِدَّةٍ تَهْدِي مَدَّةً وَتُضِلُّ مَدَّةً إِلَّا أَنْبَأْتُكُمْ)؛ (2) پس از من پرسید پیش از آن که مرا نیابید. سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، نمی پرسید از چیزی که میان شما تا روز قیامت می گذرد، و نه از گروهی که صد نفر را هدایت یا گمراه می سازد، جز آن که شما را آگاه می سازم و پاسخ می دهم.

آیا شناخت موجوداتی مانند طاووس، مورچه، ملخ و خفاش برای مردی چون علی علیه السلام، که از علم الهی بهره مند، و وارث علوم نبوی بود دشوار تر از علم به ملکوت عالم یا خبر های غیبی دیگر بود؟

پس نکته های علمی نهج البلاغه نشأت گرفته از علم الهی علی علیه السلام است، نه ترجمه ی کتاب های ایران و یونان.

ص: 33

1- نهج البلاغه، خطبه ی 189، ردیف 5.

2- همان، خطبه ی 93، ردیف 3.

آری، در نهج البلاغه از آینده ی شهر های کوفه و بصره و افرادی چون معاویه، مروان، فرزندان مروان، حجاج، صاحب زنج و... و اقوامی مانند خوارج، بنی امیه، بنی عباس، مغول و... خبر داده شده است.

اولاً، به نظر دانشمندان، علم غیب یا ذاتی است و یا اکتسابی. علم غیب ذاتی مخصوص ذات اقدس الهی است، ولی علم غیب اکتسابی، از راه وحی، علم لدنی و الهامات نفسانی برای اولیای الهی ممکن است.

ثانیاً، اگر خدا و رسولش از عالم غیب آگاهی دارند، پذیرش بهره مندی علی علیه السلام از آن علوم نباید چندان دشوار باشد؛ زیرا به سند معتبر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا».

هم چنین امام علیه السلام در خطبه ی 128 تصریح می کند که این خبر دادن از آینده ناشی از علم غیب نیست، بلکه سخنانی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله آموخته ام؛ علم غیب (علم به قیامت، باران، جنین و...) تنها از آن خداوند است.

به علاوه این اخبار در غیر نهج البلاغه و منابع پیش از آن هم یافت می شود.

پس نمی توان، به خاطر پیشگویی های نهج البلاغه، در صحت انتساب آن به امام علی علیه السلام تردید کرد.

پرسش هفتم: گردآورنده ی نهج البلاغه سید رضی است یا سید مرتضی؟

پاسخ پرسش هفتم: ابن حجر عسقلانی اولین کسی است که این شبهه

را در کتاب لسان المیزان مطرح کرد؛ وی در شرح حال سید مرتضی آورده است:

و هو المتهم بوضع كتاب نهج البلاغه، و له مشاركة قوية في العلوم، و من طالع نهج البلاغه جزم بأنه مكذوب على اميرالمؤمنين على رضى الله عنه، ففيه السب الصراح و الحط على السيدين ابى بكر و عمر رضى الله عنهما، و فيه من التناقض و الاشياء الركيكة، و العبارات التى من له معرفة بنفس القرشيين الصحابة و بنفس غيرهم ممن بعدهم من المتأخرين، جزم بأن الكتاب اكثره باطل؛ (1) و هم او (سید مرتضی) ست که متهم به وضع (نسبت دادن دروغ) نهج البلاغه است و دستی تمام در علوم دارد. هر کس نهج البلاغه را مطالعه کند، جزم پیدا می کند که این کتاب به دروغ به علی علیه السلام نسبت داده شده است؛ زیرا در آن سب صریح به آقایان ابابکر و عمر، و نیز تناقض های فراوان و اشیای رکیک و عباراتی وجود دارد که هر قرشی شناس و هر آگاه به غیر قرشی از صحابه در می یابد که اکثر این کتاب باطل است.

ابن خلکان به تقلید از ابن حجر، در وفیات الاعیان در شرح حال سید مرتضی می نویسد:

وقد اختلف الناس فى كتاب نهج البلاغه المجموع من كلام الامام على بن ابى طالب رضى الله عنه، هل هو جمعه ام اخيه الرضى؟ و قد قيل انه ليس من كلام على و انما الذي جمعه و نسبه اليه هو الذى وضعه، و الله

ص: 35

اعلم؛ (1) مردم درباره ی مؤلف نهج البلاغه - که مجموعه ای از کلمات امام علی بن ابی طالب است - اختلاف کرده اند که آیا سید مرتضی است یا برادرش شریف رضی، برخی نیز گفته اند این کلام از علی علیه السلام نیست، بلکه گردآورنده ی آن، آن را به دروغ به علی علیه السلام نسبت داده است؛ خداوند آگاه تر است.

و به تبع او، صفدی در الوافی بالوفیات، این شبهه را بدین صورت تکرار نموده است:

و الناس یزعمون أن نهج البلاغه من انشاء، سمعت الشيخ العلامة، تقی الدین احمد بن تیمیه رحمه الله تعالی یقول: لیس كذلك، بل الذی فیه من کلام علی بن ابی طالب معروف و الذی فیه للشریف الرضی معروف؛ (2) مردم گمان می کنند که نهج البلاغه از انشا های سید شریف رضی است، ولی من از شیخ علامه تقی الدین احمد بن تیمیه شنیدم که می گفت: این گونه نیست، بلکه بخشی از کلام علی علیه السلام که در نهج البلاغه آمده معروف است و کلام سید رضی هم معروف است.

و در میان متأخرین و معاصرین، جرجی زیدان در تاریخ آداب اللغة العربیه (3) به پیروی از استادش بروکلیمان، (4) سید مرتضی را گردآورنده ی نهج البلاغه دانسته است. بروکلیمان در تاریخ الادب العربی آورده است:

ص: 36

1- ابن خلکان، وفيات الاعیان و ابناء ابناء الزمان، ج 3، ص 313.

2- صفدی، الوافی بالوفیات، ج 2، ص 375.

3- جرجی زیدان، تاریخ آداب اللغة العربیه، ج 1، ص 181 و ج 2، ص 288.

Broklman -4

حق این است که بگوییم: شریف مرتضی نهج البلاغه را گردآورده است. (1)

دکتر محمود محمد شاکر نیز در این که گردآورنده ی نهج البلاغه سید رضی است یا سید مرتضی، تردید کرده است. (2)

بنابراین، علاوه بر تصریح تاریخ و گواهی محققان تاریخ و علم رجال، خود سید رضی نیز در برخی آثارش به این نکته تصریح نموده که گردآورنده ی نهج البلاغه بوده است. (3) همچنین هیچ کدام از رجالین و تاریخ نگاران که شرح حال شریف مرتضی را نوشته اند (غیر از مواردی که نقل شد) به نهج البلاغه اشاره نکرده اند، به علاوه در سلسله ناقلان نهج البلاغه نام دختر سید مرتضی آمده که آن را از عمویش سید رضی دانسته است. (4) پس گردآورنده ی نهج البلاغه سید رضی است نه سید مرتضی.

ص: 37

1- بروکلیمان، تاریخ الادب العربی (برگردان عربی)، ج 2، ص 62، به نقل از: نهج البلاغه و گردآورنده ی آن، (مجموعه مقالات)، ص 214.

2- نهج البلاغه و گردآورنده ی آن، (مجموعه مقالات)، ص 214.

3- حقایق التأویل، ص 167؛ و المجازات النبویه، ص 40، 60، 152، 189 و 285.

4- برای پاسخ به این شبهه و اصل انتساب نهج البلاغه به امام علی علیه السلام و بیان سند برخی از خطبه ها، نامه ها و حکمت ها ر.ک: علامه حسن زاده، آملی، هزار و یک کلمه، ج 3، ص 320 - 371.

بخش دوم: پرسش های محتوایی

اشاره

فصل اول: زن در نهج البلاغه

فصل دوم: دنیا در نهج البلاغه

فصل سوم: حکومت در نهج البلاغه

ص: 39

بسیاری از مباحث مطرح در نهج البلاغه مطمح نظر محققان و مفسران نهج البلاغه و دوستان و دشمنان آن واقع شده است. یکی از آن مباحث بحث زن از دیدگاه نهج البلاغه است.

به جهت اهمیت و حساسیت موضوع، پیش از پرداختن به پرسش‌ها و پاسخ‌های مربوط به آن، توجه به چند مطلب، علاوه بر دانستن جایگاه والای انسانی و حقوق مختلف زنان در اسلام مانند حق مالکیت، ارث، حق رأی، انتخاب همسر و مانند این‌ها، بهره‌مندی آنان از آزادی‌های مثبت، تفاوت‌های جسمی و روحی بین زن و مرد، لزوم پوشش بیش‌تر بانوان، مفید می‌باشد.

یک: جایگاه زن در اقوام و ملل

آن‌چه که بررسی جایگاه زن در اقوام و ملل را مهم می‌نماید این است که در عصر ظهور اسلام، زن از مکانت و جایگاه لازم برخوردار نبود و تنها اسلام در آن شرایط دشوار، از حقوق و جای‌گاه زن دفاع نمود و برای او ارزش ویژه قایل شد.

از این رو توجه به نکات ذیل ضروری است.

1. زن در قوانین حقوقی روم

همان گونه که فلسفه به یونان، مجسمه سازی به ایتالیا، نفاست پسندی به ایرانیان منتسب است، قانون گذاری و قانونمندی نیز به رومیان منتسب است؛ لذا قانون روم را برترین و بالا ترین قوانین عالم شمرده اند و حتی امروزه قانون روم، سنگ بنیاد قوانین اساسی اروپا را تشکیل می دهد. (1)

بر اساس قانون روم زن بعد از ازدواج، ملک زر خرید مرد محسوب می شود، تمام دارایی زن جزء ما یملک مرد است. هر مال وزری که زن پیدا کند متعلق به شوهر اوست. زن متصدی هیچ شغل و مقامی نیست و نمی تواند ضامن کسی شود و یا عهد و پیمانی ببندد و نیز نمی تواند به هنگام مرگ، وصیت نماید.

و حتی بعد از اینکه امپراطوری روم مذهب مسیحیت را پذیرفت، تغییرات اندکی در این قانون داد، ولی پس از مدتی به حالت قبل برگشت. سرانجام در سال 586 میلادی در اروپا مجلس بزرگی برای حل این مسأله تشکیل شد که با دید باز و وسعت نظری که از خود نشان داد، زن را به عنوان موجودی ذی روح پذیرفت و لیکن غرض از خلقت زن را خدمت به مرد اعلان کرد. (2)

ص: 42

1- شبلی نعمانی هندی، علم کلام جدید، ترجمه ی سید محمد تقی فخر داعی، ج 2، ص 129 (با تلخیص و تصرف).

2- همان (با تلخیص و تصرف).

2. زن در آیین یهود

در آیین یهود، شهادت و سوگند زنان پذیرفته نیست. آن‌ها با تمسک به ضرب المثلی می‌گویند اگر الاغ از نردبان بالا رفت، زن هم عقل پیدا می‌کند. دعا برای حفظ شدن از شر زنان، شکرگزاری برای زن نبودن و.... (1) از جمله اعمال آن‌هاست. در کتاب مقدس یهود، حوا عامل گناه اولیه ی آدم و مسئول اخراج وی از بهشت شناخته شده است. (2)

3. زن در آیین برخی فرقه‌های مسیحیت

زن به علت پستی فطری، قابل زناشویی نیست؛ زن ذاتاً ناپاک است. آن‌ها کوشیدند کلیسا را وادار نمایند تا ازدواج با زنان را تحریم کند. (3)

4. زن در چین

در آن‌جا به پدر و مادرانی که صاحب دختر می‌شدند تسلیت می‌گفتند وجود دختر را باعث خشم اجداد و نیاکان می‌دانستند؛ لذا با فروش دختران به برده‌داران آن‌ها را از خود دور می‌کردند و معتقد بودند زن بیوه باید برای ابراز وفاداری به شوهرش خودکشی نماید. (4)

5. زن در ایران قدیم

دختر جزء اموال پدر به حساب می‌آمد و حق انتخاب شوهر نداشت و از ارث محروم بود و جزء اشیا به شمار می‌آمد نه اشخاص. رییس خانواده

ص: 43

1- فریده مصطفوی و فاطمه جعفری ورامینی، زن از منظر اسلام، ص 13 به بعد.

2- سعید داوودی، زنان و سه پرسش اساسی، ص 14.

3- زن از منظر اسلام، ص 13 به بعد.

4- همان، به نقل از یحیی نوری، جاهلیت و اسلام، ص 159.

حق فروش یا برده ساختن او را داشت. هر مرد می توانست چندین زن بگیرد و... (1)

6. زن در عصر جاهلیت عرب

یکی از مناطق مهمی که در آن جا زن هیچ منزلتی نداشت، منطقه ی شبه جزیره ی عربستان بود؛ و به جهت این که قبل از اسلام، مردم آن منطقه از عقل و فرهنگ به دور بودند آن دوره ی زمانی به عصر جاهلیت معروف شد. آنان معتقد بودند: زن جزء اموال است و می توان آن را به ارث برد، زن ارث نمی برد، دختران را باید کشت تا اسیر دشمن نشوند و.... در قرآن نیز به برخی از این آداب و رسوم مثل دختر کشی اشاره شده است که از آن به «وئاد» یاد می شود: (وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ) (2)؛ و در آن هنگام که از دختران زنده به گور شده سؤال شود: به کدامین گناه کشته شدند؟! (3) و یا وقتی به آن ها خبر می رسید که صاحب دختری شده اند از ناراحتی چهره شان سیاه می شد. (4)

7. زن در هند، بابل و استرالیا

در هند وقتی مردی فوت می کرد برای رهایی روحش از تنهایی، زنش را زنده زنده می سوزاندند و این را فداکاری و عشق زن به مرد قلمداد می کردند. (5)

ص: 44

1- همان، به نقل از: سید حسن صدر، حقوق زن در اسلام و اروپا.

2- سوره ی تکویر (81) آیات 8 و 9.

3- برای اطلاع بیش تر در این زمینه، ر.ک: تفسیر نمونه، ج 26، ص 277.

4- سوره ی نحل (16)، آیات 58 و 59 و تفسیر نمونه، ج 11، ص 266 - 277.

5- حقوق زن در اسلام و اروپا، ص 41.

بنا بر نوشته‌ی «هردوت» هر سال در دهکده‌ای در بابل دوشیزگانی که به سن زناشویی می‌رسیدند به عنوان کالا و با بهای متفاوت در معرض فروش قرار می‌گرفتند. (1)

در استرالیا نیز زنان در ردیف حیوانات اهلی بودند و در هنگام قحطی از گوشت آنان استفاده می‌کردند. (2)

بنابراین قبل از اسلام در هیچ یک از ملل، زن مکانت و جایگاه والایی نداشت؛ لذا امام علی علیه السلام عصر قبل از ظهور پیامبر صلی الله علیه و آله را عصر تاریکی‌ها و فتنه‌ها دانسته و فرموده‌اند: «از این جهت تفاوتی بین جامعه‌ی عرب قبل از اسلام و سایر جوامع نیست». (3)

8. جایگاه زن در اندیشه‌ی دانشمندان غربی (4)

از دیر باز بحث جایگاه زن در اندیشه و عمل مردم مغرب زمین، مورد توجه همه‌ی دانشمندانی بود که در این موضوع تحقیق کرده‌اند. بررسی همه‌جانبه‌ی این بحث فرصت بسیاری می‌طلبد که در این نوشتار کوتاه به ذکر گوشه‌هایی از آن بسنده می‌گردد.

الف) زن از دیدگاه دانشمندان یونان

در یونان باستان، برخی بر این اعتقاد بودند که زنان پلید تر و خوار تر از حیوانات و بلکه از سلاله‌ی شیطان‌اند.

ص: 45

1- عبدالکریم بی‌آزار شیرازی، رساله‌ی نوین، ج 3، ص 8.

2- همان.

3- برای مطالعه‌ی بیش‌تر، ر.ک: نهج البلاغه، خطبه‌های 2، 95، 195 و 196.

4- در طرح این مطلب از کتاب زنان و سه پرسش اساسی، تألیف سعید داوودی استفاده شده است.

«سقراط» فیلسوف بزرگ یونانی، وجود زنان را بزرگ ترین منشأ انحطاط بشریت دانسته است.

«فیثاغورث» دیگر اندیش مند یونانی نیز معتقد بود که اصلی خوب، نظم، نور و مرد را آفریده است و اصلی بد، آشوب، تیرگی و زن را.

هم چنین «ارسطو» بر این باور بود که زن چیزی نیست مگر مرد ناکام، خطای طبیعت و حاصل نقصی در آفرینش. (1)

به عقیده ی وی طبیعت، آن جا که از آفریدن مرد ناتوان است، زن را می آفریند. بنا بر طبیعت، زنان و بندگان محکوم به اسارت اند و اجازه ی شرکت در کار های عمومی را ندارند. (2)

ب) زن از دیدگاه دانشمندان مسیحی در قرون وسطی

در سال 568 میلادی، در فرانسه کنفرانسی تحت عنوان «انسان بودن یا نبودن زن» برگزار شد. (3)

«توماس آکویناس» پر آوازه ترین دانشمند مسیحی قرون وسطی نیز، بر این اعتقاد بود که زن با نخستین مقصود طبیعت، یعنی کمال جویی منطبق نیست؛ بلکه با دومین مقصود آن یعنی گنبدگی، بد شکلی و فرتوتی، انطباق دارد. (4)

ص: 46

1- بنوات گری، زنان از دید مردان، ترجمه ی محمد جعفر پوینده، ص 7 45 و 47، به نقل از: سعید داوودی، زنان و سه پرسش اساسی، ص 14.

2- ویل دورانت، لذات فلسفه، ص 148، به نقل از: همان.

3- زنان از دید مردان، ص 8.

4- همان، ص 57.

در قانون انگلیس، زن مملوک مرد بود و حق فروش او را داشت. (1)

تا چند قرن گذشته نیز در غرب، زن مورد بی مهری و بی شخصیتی قرار داشت.

ج) زن از دیدگاه دانشمندان و فلاسفه ی متأخر

در نگاه اندیشمندان غربی، زنان، بر خلاف مردان، موجوداتی فرومایه و کم ارزش بودند. چنان که «جان لاک» در کتاب دومین رساله، «ژان ژاک روسو» در کتاب استدلالی بر اقتصاد سیاسی و «امانوئل کانت» در کتاب مناسبات بین دو جنس، حقوق قانونی زنان به ویژه حقوق پس از ازدواج را انکار کرده اند. (2)

در نگاه «روسو» زنان فاقد ویژگی های شهروندی (مانند عقل، نیرو و خودمختاری) هستند. (3) «مونتسکیو» نویسنده ی شهیر و از بنیان گذاران انقلاب فرانسه، در کتاب روح القوانین، زنان را موجوداتی با روح های کوچک و دارای ضعف دماغی، متکبر و خودخواه معرفی می کند. (4)

د) جریان فکری معاصر درباره ی زنان

جریان های فکری معاصر درباره ی زنان که شروع نهضت زنان، و توجه به حقوق آنان را در بردارد، نخست از غرب آغاز شد. بحث حقوق و آزادی های زنان در غرب نیز معلول صنعتی شدن است؛ چرا که پس از

ص: 47

1- درآمدی بر نظام شخصیت زن در اسلام، ج 1، ص 53 - 54 (با اندکی تلخیص).

2- معصومه موسوی «تاریخچه ی مختصر تکوین نظریه ی فمینیستی» کتاب توسعه، ش، 9، ص 115.

3- یان مکنزی و دیگران، مقدمه ای بر ایدئولوژی سیاسی، ص 358.

4- درآمدی بر نظام شخصیت زن در اسلام، ج 1، ص 53 - 54 (با تلخیص).

انقلاب کبیر فرانسه در قرن هیجدهم که نظام سلطنتی، جای خود را به جمهوریت داد و لایحه ی حقوق بشر تدوین گشت، باز هم سخن از مرد مطرح بود؛ به عبارت دیگر، در آن جا حقوق «فرد» مساوی با حقوق «مرد» و حقوق اجتماعی، مساوی با حقوق مردان بود.

مسأله ی برابری و حقوق انسانی که در اعلامیه ی حقوق بشر مطرح شد، زنان را در بر نمی گرفت و حتی با بحث برابری قانونی و حضور زنان در مجلس به شدت برخورد می شد. این اعلامیه که به «حقوق مردان معروف بود، با مخالفت زنان انقلابی فرانسه روبه رو شد. آن ها در مقابل آن، اعلامیه جدیدی با عنوان «حقوق زنان» منتشر کردند که به سبب آن و به جرم ضد انقلابی بودن، سرشان را در زیر تیغه ی گیوتین از دست دادند.

در اعلامیه ی استقلال آمریکا - که تقریباً مقارن با اعلامیه ی حقوق بشر فرانسه بود - نیز همین برخورد یک جانبه با حقوق زنان رخ داد و از حقوق آنان سخنی به میان نیامد. (1)

«ویل دورانت» می گوید:

تا حدود سال 1900، زن به سختی دارای حقی بود که مرد ناگزیر باشد طبق قانون آن را محترم بدارد. (2)

وی که آزادی زن را از عوارض انقلاب صنعتی می داند، می نویسد:

چون زنان، کارگران ارزان تری بودند، کار فرمایان ریال آنان را بر مردان سرکش سنگین قیمت ترجیح می دادند. یک قرن پیش در

ص: 48

1- همان، ص 93 - 94.

2- ویل دورانت، لذات فلسفه، فصل نهم.

انگلستان، پیدا کردن کار برای مردان دشوار گشت، اما اعلان ها از آنان خواستند که زنان و کودکان را به کارخانه ها بفرستند. نخستین قدم برای آزادی مادر بزرگان، قانون 1882 بود. به موجب این قانون، زنان بریتانیای کبیر از امتیاز بی سابقه ای برخوردار می شدند و آن این که پولی را که به دست می آوردند حق داشتند برای خود نگه دارند. این قانون اخلاقی عالی مسیحی را کارخانه داران مجلس عوام وضع کردند، تا بتوانند زنان انگلستان را به کارخانه ها بکشانند. (1)

هر چند نهضت زنان و اعطای آزادی به آنان در اروپا، قبل از قرن نوزدهم شروع شد، ولی ریشه ی فمینیسم و زن گرایی، به عنوان یک جنبش اجتماعی - سیاسی، به اواسط قرن نوزدهم و ایجاد باشگاه های زنان پس از انقلاب فرانسه باز می گردد.

در همایش «سنکافالز» در ژوئیه ی 1848 در آمریکا، اعلامیه ای صادر شد که در بند اول آن، که تکمیل کننده اعلامیه حقوق بشر فرانسه به حساب می آمد، به این مسأله اشاره شده بود که تمام مردان و زنان مساوی خلق شده اند. (2)

تقریباً در همین دوران بود که واژه ی فرانسوی «فمینیسم» برای اشاره به طرف داران برابری حقوق زن و مرد به کار رفت. از آن پس، افرادی چون «آگوست کنت» (1798 - 1875 م) و «جان استوارت میل» (1806 - 1873 م)

ص: 49

1- همان، ص 151.

2- تاریخچه ی مختصر تکوین نظریه های فمینیستی» کتاب توسعه، ش 9، ص 16 و نهاد مقام معظم رهبری در دانشگاه ها، نگاهی به فمینیسم، ص 8.

در کتاب کنیزک کردن زنان، دیدگاه های تساوی طلبانه ی خود را در چارچوب تفکر «اومانسیم» مطرح کردند و از متفکران هم عصر خود و موقعیت زن ستیزی جامعه انتقاد کردند. کتاب «میل» تأثیر به سزایی در شکل گیری نگرش و خواست فمینیست های لیبرال در اواخر قرن نوزدهم داشت. (1)

به هر حال، جریان نهضت زنان و زن گرایی در غرب ادامه یافت و در قرن اخیر، با گرایش های مختلفی و به صورت نا درست و غیر واقعی ترویج گردید، تا آن جا که نهاد خانواده به طور کلی متزلزل شد و زن وسیله ای برای تجارت، بازی های سیاسی و هوس رانی مردان قرار گرفت.

در سال های اخیر، جریان فمینیسم در غرب دستاورد های ظالمانه ای برای زنان داشته است.

دو: جایگاه زن در اسلام (قرآن و نهج البلاغه)

پس از بررسی اجمالی جایگاه زن در نظام حقوقی و اجتماعی سایر ملل، با نگاهی کوتاه به قرآن و سایر منابع دینی می توان به جای گاه والای زن در اسلام پی برد.

اسلام در بدو ظهور، سعی نمود زنان را از گودی ظلم و ستم جاهلان و مستکبران بیرون آورد و در اوج عزت و شرافت انسانی خود قرار دهد.

بدین جهت قوانین و مقررات حقوقی و جزایی و احکام ویژه ای وضع نمود.

ص: 50

1- درآمدی بر نظام شخصیت زن در اسلام، ج 1، ص 94.

در اسلام برای زن دو جای گاه در نظر گرفته شده است:

الف) جایگاه زن در خانواده؛

ب) جایگاه زن در جامعه.

در جایگاه اول (خانواده) زنان به سه دسته تقسیم شده اند: مادران، دختران و همسران؛ که احترام مادران واجب دانسته شده و حتی از گفتن اف بر پدر و مادر نهی شده است و برای دختران، لطف ویژه ی پدران پیشنهاد گردیده و در برخورد با همسران، خوش اخلاقی، پرهیز از ستم، و احسان پیشنهاد شده است.

در جایگاه دوم (جامعه) نیز اسلام ارزش و اعتبار خاصی به زن بخشیده، تا جایی که شخصیت های بزرگی چون پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام به دختران و همسران خود را بسیار احترام می کردند و حتی به آن ها افتخار می کردند؛ چنان که امام علی علیه السلام در هنگام برشمردن مفاخر خود، از همسرش نام برده و به او افتخار نموده است:

(وَمِنَّا النَّبِيُّ وَمِنكُمُ الْمُكَذِّبُ، وَمِنَّا أَسَدُ اللَّهِ وَمِنكُمُ الْأَخْلَافُ، وَمِنَّا سَيِّدَاتُ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَمِنكُمُ صَبِيَّةُ النَّارِ، وَمِنَّا خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، وَمِنكُمُ حَمَّالَةُ الْحَطَبِ) (1)؛ (ای معاویه!) شما چگونه با ما برابرید، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله از ماست، و دروغ گوی رسوا از شما؛ حمزه شیر خدا (اسدالله) از ماست، و ابوسفیان، (اسد الاحلاف) (2) از شما؛ دو سید

ص: 51

1- نهج البلاغه، نامه ی 28.

2- چون ابوسفیان قبایل گوناگون را سوگند داد تا با رسول خدا بجنگند، او را به مسخره شیر سوگند ها نامیدند.

جوانان اهل بهشت از ما، و کودکان آتش جای گاه از شما؛ (1) و بهترین زنان جهان (فاطمه زهرا) از ما، و زن هیزم کش دوزخیان (ام جمیل خواهر ابوسفیان و همسر ابولهب) از شما؛ از ما این همه فضیلت و از شما آن همه رسوایی.

احترام پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت خدیجه و فاطمه علیهما السلام و سایر زنان مسلمان، موجب هویت، شخصیت و اعتبار ویژه ای برای زنان شد.

الف) زن از دید گاه قرآن

1. تساوی زن و مرد در خطابات ارزشی قرآن:

(إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا)؛ (2) به یقین، خداوند برای همه ی مردان و زنان مسلمان، مردان و زنان با ایمان، مردان و زنان مطیع فرمان خدا، مردان و زنان راست گو، مردان و زنان صابر و شکیباء، مردان و زنان خاشع، مردان و زنان انفاق کننده، مردان و زنان روزه دار، مردان و زنان پاک دامن و مردان و زنانی که بسیار به یاد خدا هستند مغفرت و پاداش عظیمی

ص: 52

-
- 1- وقتی «عقبه بن ابی معیط اموی» از سران کینه توز قریش در جنگ بدر دست گیر شد، هنگام کشته شدن خطاب به پیامبر گفت: چه کسی سرپرست فرزندان من خواهد بود؟ پیامبر فرمود: النَّارُ (آتش جهنم). از آن به بعد، فرزندان او به «صبیة النار» معروف شدند.
 - 2- سوره ی احزاب (33) آیه ی 35.

فراهم ساخته است.

2. زن، شریک اصلی زندگی، مایه ی آرامش و زمینه ساز رحمت و مودت الهی:

(وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ) (1)؛ و از نشانه های او این که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میانتان مودت و رحمت قرار داد؛ در این نشانه هایی است برای گروهی که تفکر می کنند!

3. نیاز مندی زن و مرد به یک دیگر و تکامل زندگی انسانی در پرتو وحدت و هم اهنگی زن و مرد (لباس یک دیگر بودن):

(هُنَّ لِيَاسٍ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِيَاسٍ لَهُنَّ) (2)؛ آن ها (زنان) لباس شما هستند؛ و شما (مردان) لباس آن ها (هر دوزینت هم و سبب حفظ یک دیگری).

4. بهره مندی از حقوق مساوی با مرد:

(وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ) (3)؛ و برای زنان، همانند وظایفی که بر دوش آن هاست، حقوق شایسته ای قرار داده شده است.

5. برابری حق پدر و مادر و حتی اولویت حق مادر بر حق پدر:

ص: 53

1- سوره ی روم (30)، آیه ی 21.

2- سوره ی بقره (2)، آیه ی 187.

3- سوره ی بقره (2)، آیه ی 228.

(وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ) (1)؛ و ما به انسان درباره ی پدر و مادرش سفارش کردیم؛ مادرش با ناتوانی او را حمل کرد (به هنگام بارداری هر روز رنج و ناراحتی تازه ای را متحمل می شد)، و دوران شیر خواری او در دو سال پایان می یابد؛ (آری به او توصیه کردم) که برای من و برای پدر و مادرش شکر به جا آورد که بازگشت (همه ی شما) به سوی من است!

(وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ) (2)؛ ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند، مادرش او را با ناراحتی حمل می کند و با ناراحتی بر زمین می گذارد؛ دوران حمل و شیر خواری اش سی ماه است؛ زمانی که به کمال قدرت و رشد و به چهل سالگی برسد می گوید: «پروردگارا! مرا توفیق ده تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم دادی به جا آورم و کار شایسته ای انجام دهم که از آن خشنود باشی، فرزندانم را صالح گردان؛ به سوی تو باز می گردم و توبه می کنم، و من از مسلمانانم!»

6. ارث بردن زن از پدر، مادر و خویشاوندان:

ص: 54

1- سوره ی لقمان (31)، آیه ی 14.

2- سوره ی احقاف (46)، آیه ی 15.

(لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا) (1)؛ برای مردان، از آن چه پدر و مادر و خویشاوندان از خود بر جای می گذارند، سهمی است؛ و برای زنان نیز، از آن چه پدر و مادر و خویشاوندان می گذارند، سهمی می باشد؛ خواه آن مال، کم باشد یا زیاد؛ این سهمی است تعیین شده و پرداختنی.

7. بهره مندی زن از حق مالکیت (دستمزد کار، سود سرمایه و...):

(لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ) (2)؛ مردان از آن چه به دست می آورند سهمی دارند، و زنان نیز از آن چه می یابند سهمی دارند (نباید حقوق هیچ یک پای مال گردد).

8. بهره مندی از مهریه:

(وَآتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا) (3)؛ و مهریه ی زنان را (به طور کامل) به عنوان یک بدهی یا (عطیه) به آنان پردازید! (ولی) اگر آن ها چیزی از آن را با رضایت به شما بخشیدند، حلال و گوارا مصرف کنید.

9. ضرورت برخورد انسانی با زنان:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبِينَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ

ص: 55

1- سوره ی نساء، (4)، آیه ی 7 و 33.

2- سوره ی نساء (4) آیه ی 33.

3- سوره ی نساء (4)، آیه ی 4.

بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ يُجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا) (1)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! برای شما حلال نیست که از زنان، از روی اکراه (و ایجاد ناراحتی برای آن‌ها) ارث ببرید؛ و آنان را تحت فشار قرار ندهید تا قسمتی از آن چه را به آن‌ها داده اید (از مهریه)، تملک کنید؛ مگر این که آن‌ها عمل زشت آشکاری انجام دهند. و با آنان، به طور شایسته رفتار کنید. اگر از آن‌ها، به (جهتی) کراهت داشتید، (فوراً تصمیم به جدایی نگیرید؛) چه بسا چیزی خوشایند شما نباشد، و خداوند خیر فراوانی در آن قرار دهد.

بنابر این با توجه به آیات فوق، نتیجه می‌گیریم که افق دید اسلام درباره‌ی زن با افق دید مکاتب و مذاهب دیگر متفاوت است؛ زیرا در اسلام نه از تقریط پیشینیان و تضييع حقوق زن چیزی مشاهده می‌شود، و نه از افراط اندیشه‌ی فمینیسم و مبالغه در طرف‌داری از زن، بلکه در اسلام زن از تمام زمینه‌های رشد و تعالی انسانی برخوردار است. نه تنها با مرد در بعد انسان بودن و سایر ارزش‌های انسانی تفاوتی ندارد، بلکه در برخی موارد از مرد برتر است. و حتی قرآن و روایات برخی زنان را به عنوان الگو برای همگان معرفی نموده‌اند، مثل حضرت فاطمه، حضرت مریم و آسیه بنت مزاحم علیهم السلام.

ب) زن از دید گاه نهج البلاغه

نهج البلاغه نیز همانند قرآن کریم زن را شایسته‌ی همه‌ی کمالات انسانی

ص: 56

دانسته و به گوشه هایی از مکانت زن اشاره نموده است که به عنوان نمونه چند مورد مطرح می گردد:

1. افتخار امام علی علیه السلام به همسرش فاطمه زهرا علیهما السلام:

حضرت علی علیه السلام همسرش را یکی از مفاخر خود دانسته و به او افتخار نموده است:

(.. وَ مِمَّا خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، وَمِنْكُمْ حَمَّالَةُ الْخَطْبِ... (1))، و بهترین زنان جهان (فاطمه زهرا) از ما، و زن هیثم کش دوزخیان از شما؛ از ما این همه فضیلت و از شما آن همه رسوایی.

2. ضرورت رعایت حال زنان در واگذاری مسؤلیت ها به آن ها:

(وَلَا تُمَلِّكِ الْمَرْأَةَ مِنْ أَمْرِهَا مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا، فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رِيحَانَةٌ، وَ لَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ) (2)؛ نباید بیش از توانایی زن به او کار واگذار کرد؛ زیرا زن گل بهاری است، نه پهلوانی سخت کوش.

3. ضرورت پرهیز از آزار رساندن به زنان:

(وَلَا تَهَيِّجُوا النِّسَاءَ بِأَدْيٍ، وَإِنْ تَتَمَنَّ أَعْرَاضَكُمْ، وَ سَبَّيْنِ أُمَّرَأَكُمْ، فَإِنَّهُنَّ صَدَّ عِيْفَاتُ الْقَوَى وَ الْأَنْفُسِ وَ الْعُقُولِ إِنْ كُنَّا لَنُؤْمَرُ بِالْكَفِّ عَنْهُنَّ وَ إِنْهُنَّ لِمُسْتَرْكَاتٌ؛ وَإِنْ كَانَ الرَّجُلُ لَيَتَنَاوَلُ الْمَرْأَةَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ بِالْفَهْرِ أَوْ الْهَرَاوَةِ فَيَعِيرُ بِهَا وَ عَقِبُهُ مِنْ بَعْدِهِ) (3)؛ زنان را با آزار دادن تحریک نکنید هر چند آبروی شما را بریزند، یا امیران شما را دشنام دهند؛ زیرا آنان از

ص: 57

1- نهج البلاغه، نامه ی 28 ردیف 13.

2- همان، نامه ی 31، ردیف 117 - 118.

3- همان، نامه ی 14، ردیف 2 - 3.

و تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (1)؛ و به زنان با ایمان بگو: چشم های خود را (از نگاه هوس آلود) فروگیرند؛ و دامان خویش را حفظ کنند و زینت خود را - جز آن مقدار که نمایان است - آشکار ننمایند؛ و (اطراف) روسری های شان را بر سینه افکنند (تا گردن و سینه شان با آن پوشانده شود)؛ و زینت خود را آشکار نسازند مگر برای شوهران، یا پدران، یا پدر شوهران، یا پسران، یا پسران همسران، یا برادران، یا پسران برادران، یا پسران خواهرن، یا زنان هم کیش، یا بردگان [کنیزان شان]، یا افراد سفیه که تمایلی به زن ندارند، و یا کودکانی که از امور جنسی مربوط به زنان آگاه نیستند؛ و هنگام راه رفتن پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانی شان دانسته شود (و صدای خلخال که بر پا دارند به گوش رسد). ای مؤمنان، همگی به سوی خدا بازگردید تا رستگار شوید.

پس از نظر قرآن بدون وجود زن، حقیقت و هویت انسانی انسان و بقای نسل او امکان پذیر نیست. در انسان نیز همانند موجودات دیگر که زاد و ولد می کنند، بارور نمودن توسط جنس مذکر، و باروری و حمل به وسیله ی جنس مؤنث صورت می گیرد.

باروری و حمل، علاوه بر زمینه های روحی، جسمی و عاطفی به فیزیولوژی خاصی نیز نیاز دارد که تمام آن ها دارای آثار و تبعات مثبت و منفی هستند. شاید به نظر برخی این تبعات خوش نیاید، ولی این واقعیتی

ص: 59

است انکار ناپذیر؛ این که مثلاً: زن حیض می بیند تا زمینه ی باروری او فراهم شود و یا باقی بماند؛ و لذا زنان در سنینی که حیض نمی بینند حامله هم نمی شوند.

بنابر این در اسلام برای همه مراحل و ساحت های حیات انسان و حتی تبعات آن ها، برنامه ریزی شده و قوانین جامعی ارائه گردیده است.

در هر صورت، دیدگاه اسلام نسبت به زن را می توان در آیات و روایات متعددی مشاهده نمود؛ از جمله:

1. زوجیت زمینه ساز تکامل در نظام آفرینش:

چنان که خداوند در نظام آفرینش همه ی موجودات را زوج آفرید:

(وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ) (1)، و از هر چیز دو جفت آفریدیم، شاید متذکر شوید!

در راستای نظام آفرینش انسان را نیز زوج آفرید که زن و مرد دو طرف این زوجیت مقدس هستند.

(وَ خَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا) (2)، و شما را به صورت زوج ها آفریدیم!

2. زن و مرد، عامل سکون و آرامش یک دیگر:

(وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ) (3)؛ و از نشانه های او این که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان

ص: 60

1- سوره ذاریات (51)، آیه ی 49.

2- سوره ی نبا (78)، آیه ی 8

3- سوره ی روم (30)، آیه ی 21.

آرامش یابید، و در بین شما مودت و رحمت قرار داد؛ در این نشانه هایی است برای گروهی که تفکر می کنند.

3. زن و مرد، زمینه ساز تکامل یک دیگر:

(وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَفَبَالٍ بَاطِلٍ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ) (1)؛ خداوند برای شما از جنس خودتان همسرانی قرار داد؛ و از همسران تان برای شما فرزندان و نوه هایی به وجود آورد؛ و از پاکیزه ها به شما روزی داد؛ آیا به باطل ایمان می آورند، و نعمت خدا را انکار می کنند؟!)

4. زن و مرد، لباس و وسیله ی پوشش یکدیگر:

(وَهُنَّ لِيَاسُ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِيَاسُ لَهُنَّ) (2)؛ آن ها لباس شما و شما لباس آن ها هستید (هر دو زینت هم و سبب حفظ یکدیگرید).

5. دختران، مظهر رحمت و حسنات الهی در زندگی:

امام صادق علیه السلام می فرماید:

(الْبُنُونَ نَعِيمٌ وَالْبَنَاتُ حَسَنَاتٌ وَاللَّهُ يَسْأَلُ عَنِ النَّعِيمِ وَيُثِيبُ عَلَى الْحَسَنَاتِ) (3)؛ پسران، نعمت های الهی اند و دختران حسنات اند. خداوند از نعمت ها سؤال می کند و به حسنات پاداش مرحمت می نماید.

ص: 61

1- سوره ی نحل (16)، آیه ی 72.

2- سوره ی بقره (2)، آیه ی 187.

3- کلینی، فروع کافی، ج 6، ص 7.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

(نِعْمَ الْوَلَدُ الْبَنَاتُ مُلَطَفَاتٌ مُجَهَّزَاتٌ مُنَسَّاتٌ مُبَارَكَاتٌ مُفْلِيَّاتٌ) (1)؛ دختران خوب، لطافت بخش زندگی، آماده کننده ی کارها، مأنوس تر، با برکت تر و تمیز کننده ترند.

پس از دیدگاه اسلام زن جزء ارزشمند جامعه ی بشری و مکمل حقیقت انسانی انسان است و بر اساس آیه ی 35 سوره ی احزاب، در بعد الهی و انسانی هیچ تفاوتی بین زن و مرد وجود ندارد.

نتیجه این که: در فرهنگ ها و ملل مختلف (غیر از اسلام)، قبل از جنبش فمینیسم، زن - به جز اندکی - هیچ جایگاهی در اجتماع نداشت، بلکه از هر جهت مورد ستم مردان واقع می شد.

اما در فرهنگ و باور اسلامی، زن در خانواده (در جایگاه مادری، همسری و دختری) و در اجتماع (در صورت لزوم و نیاز)، از والاترین و بالاترین موقعیت فردی و اجتماعی برخوردار است؛ مثل: حضرت ساره، حضرت هاجر، آسیه بنت مزاحم، حضرت مریم، مادر حضرت موسی، ملکه ی شهر سباء، حضرت خدیجه، حضرت فاطمه، حضرت زینب، حضرت معصومه، حضرت حکیمه خاتون، حضرت نرجس خاتون، حضرت نفیسه خاتون، حضرت ام کلثوم، حضرت سکینه علیهم السلام، و... که جایگاه ویژه ای داشته اند.

ص: 62

مهم تر این که در موارد خاصی زن شایستگی پذیرش بالا ترین مسؤولیت ها و وظایف را پیدا می کند؛ چنان که بنا بر نقل مورخان، بعد از شهادت امام حسین علیه السلام، حضرت سجاد علیه السلام به خاطر بیماری و بعضی مسائل دیگر، برخی وظایف رهبری را به حضرت زینب علیها السلام واگذار کرد. این همه نشان از اهمیت موقعیت زن در اسلام دارد.

سه: اندیشه های افراطی درباره ی زنان

بررسی شخصیت و منزلت زن و مرد، به عنوان دو عضو مهم جامعه ی انسانی، آرا و اندیشه های بسیاری را در خود جای داده است که برخی از آن ها قابل بحث و بررسی و پذیرش اند، و برخی افراطی یا تقریبی اند که زمینه ساز شبهات بسیاری در این زمینه اند. برخی از این اندیشه ها عبارت اند از:

1. اندیشه ی ناقص بودن زن

برخی از اندیشوران مسلمان و غیر مسلمان و بسیاری از مردم، تحت تأثیر اندیشه های خرافی گذشتگان (فرهنگ ایرانیان، مصریان، یهود و سایر اقوام) و با استفاده از ضرب المثل ها، نقل حوادث زیان بار تاریخی (1) و...، زن را موجودی ناقص و یا عضوی زاید بر پیکره ی جامعه دانسته اند.

نظرات باطل آن ها به نام اسلام و مذهب معرفی می شوند؛ در حالی که اسلام بالا ترین جایگاه را برای زن و مرد در نظر گرفته است.

ص: 63

1- همانند: خروج حضرت آدم از بهشت با تحریک حوا در اکل شجره ی ممنوعه، قتل یحیی بن زکریا با تحریک همسر حاکم زمان، عملکرد بد همسران حضرت نوح و حضرت لوط، عملکرد هنده همسر ابوسفیان در جنگ احد، به راه انداختن جنگ جمل توسط عایشه و....

برخی از دانشمندان غربی برخلاف اسلاف خود که می‌گفتند: «زن باید از این که زن هست شرمسار باشد، یا زن همان موجودی است که گیسوان بلند دارد و عقل کوتاه، یا زن آخرین موجود وحشی است که مرد او را اهلی کرده است، یا زن برزخ میان حیوان و انسان است و...»؛ در یک چرخش صد و هشتاد درجه‌ای زن را برتر و کامل‌تر می‌دانند.

استاد شهید مطهری می‌گوید:

اگر کتاب «زن جنس برتر» اشلی مونتگورا که در مجله‌ی زن روز منتشر می‌شد خوانده باشید در می‌یابید که این مرد با چه زور زدن‌ها و مهمل‌بافی‌هایی می‌خواهد ثابت کند که زن از مرد کامل‌تر است. این کتاب تا آن‌جا که مستقیماً مطالعات پزشکی، روانی و آمار اجتماعی را عرضه می‌دارد بسیار گران‌بهاست، ولی آن‌جا که خود نویسنده شخصاً به «استنتاج» می‌پردازد و می‌خواهد برای هدف خود که همان عنوان کتاب است نتیجه‌گیری کند مهمل‌بافی را به نهایت می‌رساند؛ چرا باید یک روز زن را این قدر پست و زبون و حقیر بخوانند که روز دیگر مجبور شوند برای جبران مافات، همه‌ی آن نواقص و نقایص را از روی زن بردارند و روی مرد بگذارند. چه لزومی دارد که تفاوت‌های زن و مرد را به حساب ناقص بودن یکی و کامل‌تر بودن دیگری بگذاریم که مجبور شویم گاهی طرف مرد را

ص: 64

بگیریم و گاهی طرف زن را.

اشلی مونتگوا از طرفی اصرار دارد زن را جنساً برتر از مرد معرفی کند و از طرف دیگر امتیازات مرد را مولود عوامل تاریخی و اجتماعی بشمارد، نه مولود عوامل طبیعی. (1)

این اندیشه ی تفریطی بازتاب اندیشه ای افراطی است که قرن ها بر جامعه ی غرب سایه افکنده بود و حتی مسیحیت کاتولیک، به عنوان مذهب رسمی جهان غرب، زن را عامل گناهکاری انسان اولیه و گناه اولیه ی آدم را نیز سبب پیدایش گناه در سرشت انسان دانسته است. (2)

3. اندیشه ی برابری کامل زن و مرد

یکی از اندیشه های باطل درباره ی زن و مرد برابری کامل زن و مرد در همه ی جهات است؛ چنان که «جان استوارت میل» می نویسد: «اصل حاکم بر روابط میان دو جنس، خطاست. اصل برابری کامل را باید جایگزین این اصل نمود».

پیشینه و سیر تاریخی این اندیشه

اگر چه انتقاد از وضعیت موجود زنان و به چالش کشیدن کلیشه های جنسیتی در طول تاریخ مطرح بوده است؛ ولی آغاز جنبش های فمینیستی و رواج این واژه - به معنای امروزین آن - به اواخر قرن نوزدهم بر می گردد.

مبارزات اولیه ی فمینیستی در ابتدا بر روی اصلاح وضعیت اجتماعی و اقتصادی زنان متمرکز بود، و عمدتاً ناظر به کسب حق رأی، دست رسی به

ص: 65

1- همان، ص 169.

2- سعید داوودی، زنان و سه پرسش اساسی، ص 15.

تحصیل و اشتغال، دست یابی زنان به حق حضانت فرزند و... می شد.

مکتوبات اولیه ای که در دفاع از آزادی زنان منتشر شد عموماً توسط کسانی صورت می گرفت که درگیر امور سیاسی بودند؛ مانند نظریه ی «برابری زن و مرد» که در 1869 توسط جان استوارت میل در کتاب کنیزک کردن زنان یا انقیاد زنان نوشته شد؛ و به پارلمان انگلستان پیشنهاد گردید.

زمینه ی این مبارزات از قبل در مغرب زمین وجود داشته است؛ از بعد نظری اصولاً زن انسان درجه ی دوم محسوب می شد. ارسطو زن را مرد ناکام و حاصل ناتوانی طبیعت در خلق مردان می دانست، و او را سزاوار شرکت در امور اجتماعی نمی دانست؛ هم چنین برخی عالمان دینی و نهاد (کلیسا) زن را موجودی درجه ی دوم می شمردند؛ چنان که در کتاب مقدس، حوا عامل اصلی گناه اولیه ی آدم و مسؤول خروج وی از بهشت معرفی شده است. وجود بحث های نظری (مثل این که آیا زن انسان است؟ آیا مخلوق کامل خداست، یا نسخه ی ناقص مرد؟ آیا زن و مرد در پیشگاه دین خداوند مساوی اند؟) نشانگر جایگاه زن در سنت مغرب زمین است.

در بعد عملی نیز بسیاری از حقوق فردی و اجتماعی زنان (از قبیل: حق مالکیت، ارث بردن، حق رأی و...) سلب شده بود؛ به گونه ای که حتی تا اواخر دهه ی دوم قرن بیستم، در آمریکا و انگلستان، هنوز زنان از حق رأی محروم بودند. در چنین فضایی زمزمه های مخالفت به تدریج به طور غیر مستقیم در آثار ادبی آغاز شد. ابتدا به اثبات توانایی ها و شایستگی های زنان، سپس به اثبات برابری زنان و مردان پرداختند.

گر چه رواج واژه ی فمینیسم و سازمان یافتن جنبش فمینیسم به شکل

کنونی اش را به اواخر قرن نوزدهم نسبت می دهند اما آغاز واقعی این جنبش را با انقلاب کبیر فرانسه (1789 - 1799) هم زمان دانسته اند. بعد از استقرار حکومت جمهوری و از بین رفتن نظام سلطنت، لایحه ی حقوق بشر در پارلمان فرانسه به تصویب رسید. از ویژگی های این قانون در نظر نگرفتن زنان و تضييع حقوق آنان بود. اولیپ دگونک - از عاملان انقلاب کبیر فرانسه - لایحه ای را به مجلس پیشنهاد کرد و در آن از حق کار زنان، حقوق قانونی در خانواده، حق آزادی بیان و نیز داشتن پارلمانی مستقل برای زنان دفاع کرد. این لایحه نه تنها به تصویب نرسید، بلکه پیشنهاد دهندگان آن نیز به مرگ محکوم شدند. این جریان به خارج فرانسه نیز کشیده شد. از جمله دنبال کنندگان این جریان «ماری ولستن کرافت» بود که در کتاب استیفای حقوق زنان تفاوت های ذاتی زنان و مردان را انکار نمود. آن ها را زائیده محیط اجتماعی دانست. این ایده توسط «جان استوارت میل» در کتاب کنیزک کردن زنان دنبال شد. او معتقد بود که زنان شایستگی و لیاقت های بسیاری دارند که با آموزش می توانند به جایگاه واقعی خود در جامعه دست یابند. کتاب کنیزک کردن زنان جهش عمده ای در حرکت های فمینیستی و به خصوص فمینیسم

لیبرال ایجاد کرد. (1)

در اسلام هیچ یک از این اندیشه ها از جایگاه مناسبی برخوردار نیستند.

ص: 67

1- عبدالرسول بیات و همکاران، فرهنگ واژه ها، ص 424 - 426 (با اندکی تغییر).

پرسش اول: مراد امام علی علیه السلام از جمله ی «الْمَرْأَةُ عَقْرَبٌ» (1) چیست؟

پاسخ پرسش اول: برای این پرسش چند پاسخ وجود دارد که برخی از آن ها اقناعی و برخی نیازمند تحلیل و برخی نیز باید از منظر تاریخی و یا تحلیل عقلی مورد توجه قرار گیرند؛ از جمله:

1. در فرهنگ و ادبیات عرب از مقوله ی ضرب المثل فراوان استفاده می شود که نمونه هایی از آن را در قرآن، روایات نبوی، نهج البلاغه و سخنان ائمه علیهم السلام می توان یافت. بسیاری از این ضرب المثل ها از حکمت و معرفت به حقایق امور، زندگی عرب بدوی و تاریخ گذشتگان نشأت گرفته اند جهات مختلفی از تشبیه، استعاره، کنایه عبرت آموزی، درس آموزی، شناخت پدیده ها و... در آن ها لحاظ گردیده است، تا جایی که عرب کنایه را ابلغ و احسن از تصریح، و استعاره و تشبیه را پلی برای عبور از دشواری های سخن و بیان حقایق دانسته است. از جمله ی این ضرب المثل ها که در فرهنگ و ادبیات عرب مورد استعمال قرار گرفته، تشبیه انسان به حیوان به دلیل شباهت شان است؛ مثلاً انسان مطیع، به بچه شتر و انسان غافل، به ضَبَع (گفتار) تشبیه شده اند که نمونه های آن در نهج البلاغه به وفور یافت می شود؛ در حالی که در فرهنگ های دیگر، این

ص: 68

گونه سخنان و ضرب المثل ها رایج نیست و یا حتی حمل بر اهانت هم می شود؛ و لذا آن دسته از دشمنان نهج البلاغه که با ادبیات و فرهنگ عرب آشنایی داشتند، هیچ گاه به چنین مواردی نپرداخته اند. برخی از ضرب المثل هایی که در نهج البلاغه استفاده شده عبارت اند از:

یک. امام علی علیه السلام خود را بچه شتر و پیامبر صلی الله علیه و آله را به مادرش تشبیه می کند:

(وَلَقَدْ كُنْتُ أَتْبَعُهُ أَتْبَاعَ الْفَصِيلِ أَثْرُ أُمِّهِ) (1)؛ و من همواره با پیامبر بودم، مانند فرزند شتر که همواره با مادرش است.

در این ضرب المثل اصل اطاعت و پیروی مد نظر است نه سایر خصوصیات شتر.

دو. حضرت علی علیه السلام درباره ی خود می گوید:

(وَاللَّهِ لَا أَكُونُ كَالصَّبْعِ تَتَّامٌ عَلَى طُولِ الدِّمِّ حَتَّى يَصِلَ إِلَيْهَا طَالِبُهَا، وَيَخْتَلِهَا رَاصِدُهَا) (2)؛ به خدا سوگند! چونان کفتار نیستم (از آگاهی لازمی برخوردارم و هرگز غافلگیر نمی شوم) (3)، که دشمنان ناگهان مرا محاصره کنند و با نیرنگ دستگیر نمایند.

در این ضرب المثل اصل غافلگیر نشدن و هوشیاری در برابر دشمن مطرح است نه سایر خصوصیات کفتار.

ص: 69

1- نهج البلاغه، خطبه ی 192 ردیف 118.

2- همان، خطبه ی 6، ردیف 1.

3- صَبْعٌ، یعنی «کفتار» که با سر و صداهای شکارچیان سر در لانه فرو برده، از خطرات پیرامون خود غافل می شود و شکار می گردد. این کار او ضرب المثل گردید برای انسان بی اطلاع.

سه. محدث قمی درباره ی فراوانی تیر هایی که در روز عاشورا بر پیکر امام حسین علیه السلام اصابت نموده، می گوید: « و از کثرت خدنگ که بر چشمه های زره آن حضرت نشست، سینه ی مبارکش، چون پشت خارپشت گشت». (1) هیچ کس این تشبیه را حمل بر اهانت نکرده و نمی کند، بلکه از آن زیادی تیر های اصابت کرده به حضرت فهمیده می شود.

چهار. امام علی علیه السلام از رنج هایی که دیده به شقشقه تعبیر می نماید: «تلک شقشقه هدرت ثم قرت؛ این شقشقه ای بود که بیرون آمد و به جای خود بازگشت». (2)

پیام این ضرب المثل این است که حضرت گوشه ای از رنج هایی را که تحمل کرده بود بازگو نمود تا موضع اش را نسبت به این مسائل نشان دهد؛ چنان که شتر با نشان دادن شقشقه، می خواهد خشم خود را به دیگران بفهماند.

پنج. الْمَرْأَةُ عَقْرَبٌ حُلُوَّةُ اللَّسْبَةِ؛ زن چونان عقربی است که نیش زنانه اش نوش و شیرین است.

چند نکته درباره ی این ضرب المثل:

- شباهت زن به عقرب از جهت سخنان نیش دارش است که معمولاً از

ص: 70

1- شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ج 1، ص 392.

2- شقشقه در اصل به معنی قطعه پوستی بادکنک مانند است که وقتی شتر به هیجان می آید از دهان خود بیرون می فرستد و هنگامی که هیجانش فرو نشست به جای خود باز می گردد. این سخنان امام در خطبه ی سوم و سپس به کار بردن این ضرب المثل کنایه از این است که: امام علیه السلام به خاطر هیجان به وجود آمده آن سخنان را ایراد فرمود و پس از فرو نشستن هیجان از ادامه ی سخن خودداری کرد.

روی کینه توزی و دشمنی نیست.

- شباهت زن به عقرب از آن جهت است که به سبب علاقه ی زیاد شوهرش را مورد آزار قرار می دهد؛ مثلاً گاز می گیرد و یا اعضای بدنش را محکم می فشارد و...؛ عقرب به جهت شدت علاقه ای که به فرزندانش دارد، آن ها را می خورد و به همین دلیل با این که زیاد بچه می آورد، کم نسل است.

- شباهت لذت بخش بودن آزار زنان برای شوهران به شیرین بودن نیش عقرب برای یکدیگر است؛ چنان که مرد از گاز گرفتن و طعنه های زنش لذت می برد.

با توجه به این مطالب روشن می گردد که سخن امام علی علیه السلام اهانت به زن و ایجاد چالش در مسیر سعادت او نمی باشد.

2. این گونه ضرب المثل ها در سایر فرهنگ ها و ملل نیز رایج است.

مانند ضرب المثلی یونانی که می گوید: از سقراط نقل شده است که اگر مرد محبوب زنش باشد زن آزارش می دهد، و اگر مبعوض او باشد به او خیانت خواهد کرد. پس زن دوستی اش آزار و دشمنی اش درد است. (1)

3. با توجه به دیدگاه قرآن و نهج البلاغه در بحث مکانت زن، نتیجه می گیریم که حضرت علی علیه السلام با این ضرب المثل در صدد بیان یک اندیشه ی فلسفی اسلامی نبوده، بلکه به مناسبتی که برای ما معلوم نیست از آن استفاده نموده است؛ از سوی دیگر مفاد مطابقی این گونه ضرب المثل ها با روح کلی اسلام و آموزه های اصل دین و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام

ص: 71

1- میرزا حبیب الله خوبی، منهاج البراعة في شرح نهج البلاغه، ج 5، ص 308.

مطابقت ندارد. بلکه روح و حقیقت دین را باید از سخنان جدی و خطبه های علمی و توحیدی نهج البلاغه پیدا کرد نه یک سخن طنزآمیز یا ضرب المثلی که قطعاً در مناسبت خاصی ایراد شده است. بلکه باید آن را بر معنایی حمل کرد که در صورت صحت انتساب آن به معصوم علیهم السلام خللی در تبیین اندیشه های راستین دین به وجود نیاید.

پرسش دوم: مراد امام علی علیه السلام از جمله ی (الْمَرْأَةُ شَرُّ كَلْبًا) [\(1\)](#) یعنی زن شر است، چیست؟

پاسخ پرسش دوم: به این پرسش چند پاسخ می توان داد:

1. این پرسش نیز همانند پرسش پیشین از آگاه نبودن به موارد استعمال الفاظ و ضرب المثل های عرب ناشی می شود؛ مگر می شود موجودی با این به ظرافت، عظمت، جایگاه و نقش آفرینی در نظام آفرینش تمام وجودش شر باشد؟

توضیح این که: از جمله ضرب المثل های عرب درباره ی روابط زن و شوهر در زندگی خانوادگی این است که «زن همه اش شر و دردسر است و بد تر از آن این که بدون زن زندگی خانوادگی امکان پذیر نیست». این ضرب المثل نه تنها زن را موجودی خطرناک و شرور معرفی نمی کند بلکه او را وسیله ی ایجاد زحمت برای شوهران معرفی نموده تا با این ایجاد زحمت، آسایش و رفاه مرد و فرزندان فراهم شود؛ زیرا غالباً دست رنج

ص: 72

مردان توسط زنان هزینه می شود. کاربرد این ضرب المثل زمانی است که زن بخواهد هزینه ای را که از ضروریات زندگی است بر مرد تحمیل نماید. و لذاست که فرمود:

(الْمَرْأَةُ شَرُّكُمْ لَهَا، وَ شَرُّ مَا فِيهَا أَنَّهُ لَا يَدُّ مِنْهَا)؛ زن و زندگی، همه اش دردسر است و زحمت بار تر این که بی دردسر نمی شود زندگی کرد.

2. در فرهنگ و ادبیات سایر ملل نیز ضرب المثل هایی با همین مضمون وجود دارد؛ از جمله در فرهنگ ایرانی این ضرب المثل معروف است که زن بلاست، ولی هیچ خانه ای بی بلا نباشد».

نمی توان بر فارسیان خرده گرفت که چرا زن را بلا می دانند، در حالی که بلا به معنای سیل، زلزله، صاعقه، طوفان، قحطی، خشک سالی، مرگ ناگهانی و ... است؟

و آیا می شود گفت مقصود فارس ها از «زن بلاست» یعنی زن مثل زلزله است که هر جا بیاید خراب می کند؟!

3. از آن جا که مفاد مطابقی این ضرب المثل ها با روح اسلام و معارف و حیانی آن مطابقت ندارد، به ناچار باید به معنای دیگری حمل شود تا با معارف دینی هم خوانی داشته باشد و یا باید در اصل انتساب آن به پیامبر صلی الله علیه و آله یا امام معصوم علیهم السلام تردید نمود و سند آن را با دقت بررسی کرد.

4. امام علیه السلام با ذکر این ضرب المثل در صدد بیان اندیشه های فلسفی اسلام درباره ی زن نیست، بلکه این ضرب المثل از لطیفه های زندگی و نوعی مزاح است.

پرسش سوم: بر اساس مفاد بخش پایانی نامه ی سی و یکم (وَإِيَّاكَ وَ مَشَاوِرَةَ النِّسَاءِ) امام علی علیه السلام فرزندش را از مشورت با زنان نهی می کند، آیا این به معنای عدم جواز مشورت با زنان و بی اعتبار بودن رأی آن هاست، چرا؟

پاسخ پرسش سوم: در پاسخ به این پرسش، توجه به چند نکته لازم و ضروری است:

1. مشورت، از اصول کلی و اساسی معارف اجتماعی اسلام به شمار می رود. در اسلام فرقی بین زن و مرد در اصل ضرورت مشورت وجود ندارد، زیرا ادله ی جواز و لزوم مشورت، مطلق است؛ هم شامل مرد می شود و هم زن، مثل آیات:

(وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ)؛ و کارهای شان به صورت مشورت در میان آن هاست. (1)

(وَ شَاوِرُهُمْ فِي الْأَمْرِ)؛ و در کار ها با آن ها مشورت کن. (2)

و عبارات نهج البلاغه، مانند:

(وَ لَا ظَهِيرَ كَالْمُشَاوِرَةِ) (3)؛ و هیچ پشتیبانی چون مشورت نیست.

(وَ لَا مُظَاهَرَةَ أَوْثَقَ مِنَ الْمَشَاوِرَةِ) (4)؛ و پشتیبانی چون مشورت کردن نیست.

ص: 74

1- سوره ی شوری (42)، آیه ی 38.

2- سوره ی آل عمران (3)، آیه ی 159.

3- نهج البلاغه، حکمت 54.

4- همان، حکمت 113، ردیف 3.

و نامه ی حضرت به فرمانروای مصر، که در آن او را از مشورت با سه گروه نهی نمود:

(وَلَا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلًا يَغْدِلُ بِكَ عَنِ الْفَضْلِ، وَ يَعِدُكَ الْفَقْرَ، وَ لَا جَبَانًا يُصَدِّعُكَ عَنِ الْأُمُورِ، وَ لَا حَرِيصًا يُزَيِّنُ لَكَ الشَّرَّ بِالْجَوْرِ، فَإِنَّ الْبُخْلَ وَ الْجُبْنَ وَ الْحِرْصَ عَرَائِزُ شَتَّى يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ) (1)؛ با بخیل مشورت نکن، که تو را از نیکوکاری باز می دارد و از تنگ دستی می ترساند. با ترسو مشورت نکن، که در انجام کارها روحیه ی تو را سست می کند. با حریص مشورت نکن که با ستم کاری حرص را در نظرت زینت می دهد. همانا بخل و ترس و حرص، غرایز گوناگونی هستند که ریشه ی آن ها بدگمانی به خدای بزرگ است.

2. مقصود امام علیه السلام مشورت نکردن با زنان بی تجربه، ناآگاه به مسائل سیاسی روز و زنانی که زرق و برق زینت های دنیا عقل و هوش شان را ربوده و آن ها را به کانون احساسات و عواطف کودکانه و نا بخردانه تبدیل کرده است، می باشد. چنان که در حدیثی دیگر همین عبارت «ایاک و مشاوره النساء» را مقید نموده به جمله ی «إِلَّا مَنْ جُرِّبَتْ بِكَمَالِ عَقْلٍ»؛ یعنی با زنان مشورت نکن، مگر آن که عقل و کمال او را آزموده باشی. (2)

3. مراد امام علی علیه السلام مشورت نکردن با زنان در مسائل خانوادگی یا اموری که آن ها در آن صاحب نظرند نیست؛ (زیرا قرآن تصریح نموده که درباره ی بعضی از امور با زنان مشورت شود)، بلکه مقصود مشورت در

ص: 75

1- همان، نامه ی ،53، ردیف 27.

2- محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج 103، ص 253، ج 56 (باب احوال الرجال و النساء).

امور سیاسی و اجتماعی بوده که آن هم عللی داشته است:

- در آن عصر به جهت نبود آکادمی های مهم، زنان از امور سیاسی و اجتماعی اطلاع کافی نداشتند.

- زنان توانایی تحلیل صحیح حوادث را نداشتند و به ظاهر اخبار تمسک می جستند.

- در آن عصر، به جهت بسته بودن جوامع کوچک و نبود رسانه های خبری و وسایل ارتباط جمعی، آگاهی مردم، به ویژه زنان، از حوادث و رویدادها بسیار محدود بود.

و لذا امام علی علیه السلام فرزندش را از مشورت با زنان در امور سیاسی و مهم نهی فرمود.

4. در سیره پیامبران الهی و ائمه علیهم السلام مشاهده شده که، با زنان مشورت نموده و یا رأی آنان را ابتدئاً پذیرفته اند، مثل:

- رأی دختران شعیب بر استیجار حضرت موسی علیه السلام (1)

- مشورت پیامبر صلی الله علیه و آله با فاطمه زهرا علیها السلام درباره ی ازدواج با حضرت علی علیه السلام: (2)

- قبول پیشنهاد ساره به ابراهیم علیه السلام نسبت به دعا برای فرزند؛ (3)

- مشورت ائمه علیهم السلام با برخی از زنان درباره ی ازدواج فرزندان شان. (4)

ص: 76

1- ناصر مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج 16، ص 64 و 65، ذیل آیه ی 26 سوره ی قصص.

2- محمد دشتی، نهج الحیة (فرهنگ سخنان حضرت زهرا علیهما السلام)، ص 27.

3- بحار الانوار، ج 12، ص 79 و 80.

4- ر. ک: زن، عقل، ایمان و مشورت، ص 278 و 279.

5. ممکن است تصور شود نهی امام علیه السلام از مشورت در این سخن، نهی مولوی است؛ لکن با توجه به صدر و ذیل نامه ی امام علیه السلام به فرزندش می توان اطمینان حاصل کرد که نهی در این جا مولوی نبوده و مراد از «ایاک و مشاوره...» نهی ارشادی است که مفادش حرمت شرعی نیست.

6. شاید یکی از دلایل نهی از مشورت با زنان در مسائل مهم سیاسی و اجتماعی، تفاوت زن و مرد در هیجانات ناشی از شادی، عشق، ترس، اندوه، خشم و... است؛ زیرا زنان در هیجانات ظریف (مثل شادی، عشق، ترس و اندوه) با هیجان ترند و مردان در خشم؛ در واقع نهی از مشورت به این نکته اشاره دارد که زن ها به دلیل بهره مندی از هیجانات زیاد، در تعقل ضعیف ترند. و لذا امام علیه السلام در ادامه می فرماید: «رأی آن ها زود به سستی می گراید».

و از آن جا که در مسائل مهم سیاسی باید با کسانی مشورت شود که از رأی استوار و پایداری برخوردارند، لازم است از مشورت با زنان نا آگاه و سست رأی پرهیز شود. (1)

7. به تجربه در طول تاریخ ثابت شده که هر وقت مردان، عنان اختیار حکومت خود را به زنان دربار واگذار کرده اند آن حکومت به فساد بی ثباتی، ضعف و سقوط کشیده شده است؛ مثل حکومت خوارزمشاهیان برخی از صفویان، قاجاریان، پهلوی و... .

در واقع نهی از مشورت با زنان در امور سیاسی، نهی از زن سالاری

ص: 77

بی حساب در حکومت هاست.

نتیجه این که: طبق این سخن امام علی علیه السلام، نه تنها مشورت با زنان، حرام و نشانه‌ی بی‌اعتمادی و بی‌اهمیتی اسلام به رأی زنان نیست، بلکه گویای این واقعیت است که در دورانی که زن‌ها از مسائل مهمی چون رتق و فتق امور سیاسی بی‌اطلاع‌اند، حس خودخواهی، برتری و قدرت‌طلبی در آنان زنده است، لذا مشورت با این‌گونه زنان به مصلحت مملکت و نظام اسلامی نیست.

پرسش چهارم: در خطبه هشتاد نهج البلاغه زنان ناقص‌العقل معرفی شده‌اند، آیا این سخن از امام علی علیه السلام است؟ چرا؟

بررسی خطبه‌ی هشتاد نهج البلاغه

*بررسی خطبه‌ی هشتاد نهج البلاغه (1)

منابع و مدارک خطبه، قبل از سید رضی رحمت الله علیه

بنابر نقل آیه الله مکارم شیرازی در کتاب پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، قبل از سید رضی رحمت الله علیه این خطبه توسط نویسندگان ذیل نقل شده است:

1. ابو طالب مکی (متوفی 386) در قوة القلوب؛

2. شیخ کلینی (متوفی 328 یا 329) در فروع کافی؛

3. ابراهیم بن هلال ثقفی (متوفی 283) در الغارات؛

4. ابن قتیبہ دینوری (متوفی 276) در الامامة و السياسة؛

ص: 78

1- با توجه به این که پرسش‌های 4-7 ناظر به مطالب خطبه‌ی 80 نهج البلاغه است، لازم است این خطبه مورد بررسی قرار گیرد.

اکثر مورخان این خطبه را مربوط به بعد از جنگ جمل دانسته اند، گرچه برخی نیز گفته اند این خطبه بخشی از نامه ی امام علیه السلام به مردم مصر پس از شهادت محمد بن ابی بکر است. (2)

پس این مطلب در منابع پیش از سید رضی نیز موجود بوده است.

بررسی دلالت خطبه

در بررسی مفاهیم و مطالب این خطبه اشاره به چند نکته ضروری است؛ زیرا مهم ترین اشکال مطرح شده در این خطبه، بحث نقص است که امام علی علیه السلام فرمود: «زنان ناقص العقل، ناقص الايمان و ناقص الحظ هستند».

ابتدا باید واژه های ناقص، عقل ایمان و حظ معنا شوند، سپس نتیجه گیری گردد.

1. نقص: در معنای «نقص» بین محققان، مفسران و مترجمان نهج البلاغه اختلاف نظر وجود دارد. برخی آن را به «تفاوت» معنا کرده اند و حتی با تصرف در معنای «نقص و تفاوت» در برخی موارد، آن دو را به جای یکدیگر قابل کاربرد دانسته اند، چنان که گفته اند: «ظاهر این خطبه، و کلمه ی «نواقص» مخالف آیات قرآن کریم، عقائد و فلسفه ی اسلامی است. (اگر بگوییم که خدا نیمی از انسان ها «زنان» را ناقص آفرید) تنها راه جمع، آن است که در واژه ی «نواقص» تصرف کنیم و معنای آن را «تفاوت» و

ص: 79

1- برای آشنایی بیش تر ر.ک: سید عبد الزهرا حسینی (خطیب)، مصادر نهج البلاغه و اسانیده، ج 2، ص 86.

2- ناصر مکارم شیرازی و همکاران، پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج 3، ص 285.

«اختلاف» بدانیم که در لغت و واژه های قرآن نیز به جای یکدیگر استعمال شده اند، آن گاه تضاد ظاهری این خطبه با قرآن کریم و مبانی اعتقادی بر طرف می شود. کلمه ی «نواقص» در این جا یعنی تفاوت؛ و تفاوت در آیه ی (مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ) (1) یعنی نقص و کاستی. امام می خواهد بفرماید که زن و مرد هر کدام روحیات و صفات مخصوص به خود را دارند، و جایگاه هر کدام باید حفظ گردد، پس عایشه را که یک زن است، سوار بر شتر، فرمانده خود قرار ندهید که شورش بصره را به پا کند، و آن همه خون مسلمانان را بر زمین ریزد». (2)

برخی دیگر از محققان، نقص را به معنای کمبود گرفته و آن را به برخی از زنان نسبت داده اند که در این صورت، ترجمه چنین خواهد بود: «ای مردم! جمعی از زنان هم از نظر ایمان، هم از جهت بهره و هم از موهبت عقل در رتبه ای کمتر از مردان قرار دارند». (3)

برخی نیز نقص را به کم بهره بودن معنا کرده اند و آن را درباره ی عایشه و پیروان او دانسته اند. (4)

هم چنین برخی آن را به کاستی زنان نسبت به مردان معنا نموده اند، و با دلایل بسیار تفاوت هایی را بین زن و مرد قایل شده و این سخن را نشانه ی

ص: 80

1- سوره ی ملک (67)، آیه ی 3.

2- محمد دشتی، ترجمه ی نهج البلاغه، پاورقی خطبه ی 80.

3- محمد جعفر امامی و محمد رضا آشتیانی، ترجمه ی گویا و شرح فشرده بر نهج البلاغه، ج 1، ص 179.

4- سید علی نقی فیض الاسلام، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ص 179؛ و محمد بهشتی، ترجمه ی نهج البلاغه، ص 65.

تحقیق زن توسط امام علی علیه السلام ندانسته اند. (1)

به نظر می رسد بهترین معنا برای نقص، همان تفاوت باشد.

2. ایمان: ایمان مجموعه ای است از عقاید، اخلاق و رفتار درست؛ که در بعد عقیده به معنای: باور به یگانگی خداوند، نبوت همه ی پیامبران الهی، خاتمیت نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله، امامت ائمه علیهم السلام، حقانیت مرگ و معاد و مسائل پیرامون آن ها و.....

از بعد رفتاری، به معنای انجام اعمال صالحه بر اساس فرامین الهی، ترک کار های نادرست بر اساس نواهی الهی.

و در بعد اخلاق به معنای متخلق بودن به اخلاق اسلامی و صفات نیکو و دوری از رذایل اخلاقی و پرهیز از صفات زشت می باشد.

چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

« الايمان مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ ، وَ قَوْلٌ بِاللِّسَانِ وَ عَمَلٌ بِالْاِرْكَانِ (2) ؛ ایمان عبارت است از: شناخت و اعتقاد قلبی، اقرار به زبان و عمل با اعضا و جوارح.

با توجه به تعریف فوق، در اسلام در بعد اعتقاد و اخلاق هیچ فرقی بین زن و مرد وجود ندارد؛ پس اگر مسلمانی در بعد عقیده یا اخلاق قوی تر و بهتر از دیگران باشد، بدون توجه به جنسیت او (زن باشد یا مرد) بر نزدیکان خود برتری و فضیلت دارد.

اما در مقام عمل، زن ها با مرد ها از جهات مختلفی (فیزیولوژی، حقوق، تعقل، احساسات، عواطف، و...) تفاوت دارند.

ص: 81

1- پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج 3، ص 287 - 298.

2- محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمة، ج 1، ص 301.

از جمله تفاوت‌هایی که زن با مرد دارد، عادت ماهیانه‌ی اوست که در این ایام حق خواندن نماز، گرفتن روزه، طواف خانه‌ی خدا، حضور در مساجد و... را ندارد؛ زیرا به نحوی با آلودگی و نجاست جسم همراه است. که این عادت از ده سالگی شروع و تا حدود پنجاه سالگی ادامه دارد و زن تقریباً هشت سال (حدود 20 این سال‌ها) را در حالی سپری می‌کند که از عبادات خاصی محروم است.

گرچه خداوند این تفاوت را به گونه‌های مختلفی جبران نموده (مانند: زودتر از مردان بالغ شدن، و انجام عبادات در آن ایام، بخشیده شدن لغزش‌های آنان به هنگام حمل و زایمان، [\(1\)](#) برداشته شدن تکالیف سنگینی مثل جهاد، نفقه‌ی عیال و... از آنان)، لکن عبادت نکردن آن‌ها در این ایام، در بعد ایمان و عمل آنان تأثیر می‌گذارد.

پس این که امام علیه السلام می‌فرماید: زن‌ها به خاطر محرومیت از نماز و روزه در ایام عادت با مرد‌ها تفاوت دارند، این تنقیص زن نیست بلکه بیان یک

ص: 82

1- روایت است: «ام سلمه خدمت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسید و عرض کرد: همه‌ی افتخارات نصیب مردان شده، زنان بیچاره چه سهمی از این افتخارات دارند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری (زنان هم افتخارات فراوانی دارند) هنگامی که زن باردار می‌شود در تمام طول مدت حمل به منزله‌ی روزه دار و شب‌زنده دار و مجاهد در راه خدا با جان و مال است، و هنگامی که وضع حمل می‌کند آن قدر خدا به او پاداش می‌دهد که هیچ کس عظمت آن را نمی‌داند و هنگامی که فرزندش را شیر می‌دهد در برابر هر مکیدن از سوی کودک، خداوند پاداش آزاد کردن برده‌ای از فرزندان حضرت اسماعیل صلی الله علیه و آله را به او می‌دهد، و هنگامی که دوران شیرخوارگی کودک تمام شد یکی از فرشتگان بزرگوار خداوند بر پهلوی او می‌زند و می‌گوید: برنامه‌ی اعمال خود را از نو آغاز کن چرا که خداوند همه‌ی گناهان تو را بخشیده (گویی نامه‌ی اعمال از نو آغاز شده است). حر عاملی، وسائل الشیعه، ج 15، ص 175؛ به نقل از تفسیر نمونه، ج 13، ص 57.

3. عقل: کلمه ی «عقل» از جهات مختلفی مورد بررسی دقیق قرار گرفته است. از لحاظ لغوی، عقل را به فهم، درک، خرد، تدبیر، دقت و... معنا کرده اند و در علوم گوناگون (فلسفه ی اسلامی، عرفان، منطق، جامعه شناسی، روان شناسی و...) معانی متعددی برای آن بیان نموده اند.

در قرآن غالباً عقل بر فهم و ادراک اطلاق شده است. (1)

و در روایات اسلامی نیز عقل، به معنای تقوا، علم، فهم، هوش، وسیله ی بندگی خدا و کسب بهشت و در مقابل «ذوق و جهل» (2) به کار رفته است.

اما در رساله «اخوان الصفاء» چنین آمده است: «عقل، اسم مشترکی است که به دو معنا اطلاق شده است:

اول آن که: فلاسفه بدان اشاره نموده اند که عقل، اول موجودی است که خداوند آن را آفریده است و همو جوهر بسیطی است که روحانی و محیط بر همه چیز به نحو احاطه ی معنوی می باشد.

دوم آن که: عامه ی مردم بدان اشاره دارند که عقل، نیرویی از قوای نفس انسانی است که کارهایی مانند تفکر، نطق، جدا کردن پدیده ها از یکدیگر و صنایع و امثال این ها را درک می کند». (3)

ص: 83

1- ر.ک: سوره ی بقره (2)، آیات 74 - 75 و 141؛ سوره ی عنکبوت (29) آیات 34، 42، 63؛ سوره ی آل عمران (3)، آیه 46 و سوره ی مؤمن (40)، آیه 66.

2- چنان که در دسته بندی کتاب شریف اصول کافی، عقل را در برابر جهل قرار داده است. (کتاب العقل و الجهل).

3- ر.ک: سید جعفر سجادی، فرهنگ معارف اسلامی، ج 2، ص 1275.

شاید مراد امام علی علیه السلام از عقل در خطبه ی 80 نهج البلاغه، همین مورد دوم باشد.

بررسی مفصل و کامل این سخن امام علیه السلام (که زنان از نظر عقلی در رتبه ای پایین تر از مردان قرار دارند) نیاز به فرصت بیش تری دارد؛ لکن به طور خلاصه به چند مطلب اشاره می شود:

یک. این سخن امام نباید به تنهایی و بدون در نظر گرفتن سایر سخنان آن حضرت و دیگر آموزه های دین مورد توجه قرار گیرد.

دو. با توجه به ناسازگاری ظاهر این سخن با سایر آموزه های دین، باید تحلیل درستی از این موضوع ارائه گردد.

سه. در جمع بندی و نتیجه گیری مطالب، نباید دچار احساسات شده، نظر شخصی خود را بر باور های دینی مقدم داشت.

چهار. بحث تفاوت عقلی زنان با مردان از دیرباز در میان دانشمندان جهان مطرح بوده و هم اکنون نیز بسیاری از روان شناسان بر همین باورند؛ چنان که افلاطون در 2400 سال قبل، در عین مساوی دانستن زن و مرد در استعداد ها و بسیاری از توانایی ها، معتقد بود زن از نظر جسمی و روحی و عقلی از مرد ناتوان تر است و این تفاوت کمی است نه کیفی.

ارسطو، برخلاف استادش افلاطون، زن و مرد را هم در استعداد و هم در توانایی ها متفاوت دانسته، آن هم به صورت کیفی نه کمی؛ و لذا تکالیف و حقوق زنان و مردان را متفاوت ارزیابی نموده است. در این زمینه، پرفسور «ریک» روان شناس مشهور آمریکایی نیز می گوید:

دنیای زن و مرد به کلی با هم متفاوت است، بنابر این زن

نمی تواند مثل مرد فکر یا رفتار نماید. زن و مرد از نظر جسمی، احساسات، تصمیم گیری ها و رفتار ها با هم دیگر متفاوت اند و مانند دو ستاره، روی دو مدار مختلف حرکت می کنند و لذا می توانند با هم زندگی کنند و عاشق یکدیگر شوند و از اخلاق یکدیگر خسته نشوند.

(1)

هم چنین خانم «کلیو دالسون» روان شناس می گوید:

نتیجه ی تحقیقاتم این است که خانم ها تابع احساسات و آقایان تابع عقل هستند... (2)

کما این که علامه طباطبایی رحمت الله علیه نیز در تفسیر المیزان پس از بررسی تفاوت های زن و مرد در جسم، احساسات و تعقل می گوید:

فحیاتها احساسیة کما ان حیاة الرجل تعقلیه (3)؛ زندگی زن یک زندگی احساسی است، چنان که زندگی مرد زندگی تعقلی است.

و این تفاوت ها را سبب تفاوت در تکالیف می داند؛ مثلاً ولایت، قضاوت، جنگ و نفقه را از وظایف مردان، و حضانت و تربیت فرزند، و تدبیر امور منزل را از وظایف زنان دانسته است.

بیان امام علیه السلام در خطبه ی 80 مربوط به همین تفاوت هاست که دیگران امامان هم بدان اشاره کرده اند.

ص: 85

1- مرتضی مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، ص 170 - 172، به نقل از: گروه محققان، پرسش ها و پاسخ ها (7)، ص 231 - 232، و نیز مجله ی زن روز، ش 90.

2- همان، ص 231.

3- ر.ک: سید محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ج 2، ص 275.

4. بهره: در اصطلاح عرف، بهره و نصیب به تمام آن چه که به انسان می رسد اطلاق می گردد، ولی در این جا مقصود از آن فقط موضوع ارث و بهره بردن از اموال خویشاوندان و بستگانی است که از دنیا رفته اند.

یکی از احکام فقهی، تفاوت زنان و مردان در برخی موارد ارث است که در بحث تفاوت های زن و مرد و بحث حقوق زن مفصل مطرح شده است.

نتیجه این که:

1. امام علی علیه السلام با ایراد خطبه ی هشتاد بعد از جنگ جمل و بیان تفاوت های زن و مرد و روش برخورد مردان با زنان، علاوه بر راهنمایی برای برنامه های آینده، با طرح یک واقعیت خارجی، از فتنه ای مهم جلوگیری کرد؛ زیرا بعد از جنگ جمل برخی این زمزمه را در سپاه امام علی علیه السلام به راه انداختند که باید اموال مردم بصره به عنوان غنیمت و فرزندان و زنان شان به عنوان برده، بین سپاهیان پیروز تقسیم شوند! امام علی علیه السلام ضمن مخالفت با این نقشه شوم و با طرح یک جمله ی مهم - که خیلی ها جرأت طرح آن را نداشتند - مردم بصره را از یک ذلت حتمی نجات دادند. ایشان فرمودند: «این عایشه، ام المؤمنین است که بر اساس آیات قرآن به عنوان مادر مسلمانان معرفی شده و ازدواج با او حرام دانسته شده است! کدام تان می خواهید آن را به کنیزی ببرید!» امام علی علیه السلام با طرح این سخن و ایجاد این چالش بزرگ، مطرح کنندگان این پیشنهاد را از نقشه ی شوم شان منصرف کرد و به عذرخواهی وا داشت. (1). کما این که حضرت با بیان این

ص: 86

1- احادیث عایشه، ص 181 - 182، به نقل از: سید هاشم رسولی محلاتی، زندگانی امیر المؤمنین علیه السلام، ج 1، ص 481 (با تلخیص و تغییر).

خطبه (با استفاده از اطلاق عام و اراده ی خاص) به مردم فهماند که این جنگ که به این صورت پایان پذیرفت ثمره ی ضعف ها و کاستی های عایشه و پیروی کورکورانه برخی از او بود. و لذا امام علیه السلام فرمودند: پس، از زنان بد، پرهیزید و مراقب نیکان شان باشید، در خواسته های نیکو، همواره فرمان بردارشان نباشید تا در انجام منکرات طمع نورزند. (1)

لازم به ذکر است که این خطبه و مفادش تناسب بیش تری به ماجرای جنگ جمل دارد تا آن نقلی که برخی گفته اند بخشی از نامه ی امام علیه السلام به مردم مصر پس از شهادت محمد بن ابی بکر است. (2)

2. با دقت در محتوای این خطبه می توان نقص را به تفاوت معنا کرد، ولی در کمال و نقص نیز این تفاوت وجود دارد؛ یعنی همان طور که در برخی زمینه ها زنان از مردان کامل ترند (مثل عاطفه احساسات و...) در برخی موارد نیز مردان کامل تر از زنان اند که توضیح کامل آن در بررسی واژه های ایمان، عقل و بهره و نیز در بحث تفاوت ها بیان شد. (3)

3. آن چه که در خطبه ی 80 نهج البلاغه درباره ی ناقص الحظوظ بودن زن آمده فقط به تفاوت برخی از طبقات ارث (دو برابر بودن ارث برادر نسبت به خواهر) پرداخته است نه همه ی طبقات. ولی این موضوعی است که در شریعت بدان تصریح شده و از مسلمات فقه اسلامی است.

4. درست است که تفاوت های زیادی بین زن و مرد در جهات مختلف

ص: 87

1- نهج البلاغه، خطبه ی 80

2- ناصر مکارم شیرازی و همکاران، پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج 3، ص 285.

3- ر.ک: سید محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ج 2، ص 266 - 276.

وجود دارد ولی از این ها نمی توان نتیجه گرفت که مرد، موجودی برتر از زن است؛ زیرا قرآن مجید معیار و ملاک برتری انسان ها را تقوا (1)، علم (2)، ایمان (3)، جهاد و تلاش در راه اعلای کلمه ی حق (4) و سایر ارزش ها (5) دانسته و در این جهت هیچ فرقی بین زن و مرد قایل نشده است. و این سخن امام علی علیه السلام در صورت تحلیل درست، هیچ گونه تنافی و تعارضی با آیات کریمه ی قرآن ندارد. همان طور که گفته شد:

1. این خطبه در منابع قبل از سید رضی رحمت الله علیه نیز وجود داشته و از جهت سند مشکلی ندارد.

2. مراد از نقص در این خطبه، تفاوت است نه کمبود.

3. اصل تحقق تفاوت زن و مرد از جهات جسمی، عقلی، ایمانی، ارث، حقوق، مسؤولیت ها و... ثابت شده و مورد تأیید قرآن، روایات و دانشمندان قرار گرفته است.

4. وجود تفاوت بین زن و مرد نه تنها توهین نیست، بلکه زمینه ساز انواع کمالات انسانی است، چنان که رقت قلب و زیادی عواطف زنان، دال بر نقص و تحقیر مردان نیست؛ بلکه زن و مرد با این تفاوت ها مکمل

ص: 88

1- سوره ی حجرات (49)، آیه ی 13.

2- سوره ی زمر (39) آیه ی 9.

3- سوره ی سجده (32)، آیه ی 18.

4- سوره ی نساء (4) آیه 95؛ سوره ی محمد (47)، آیه ی 31 و سوره ی مائده (5)، آیه ی 54.

5- سوره ی رعد (13)، آیه ی 16؛ سوره ی مائده (5)، آیه ی 100؛ سوره ی انعام (6)، آیه ی 50؛ سوره ی نحل (16)، آیات 76 75 و سوره حدید (57)، آیات 10-11.

یکدیگرند و هر چیزی به جای خویش نیکوست.

5. مراد از تفاوت در عقل در این خطبه، تفاوت در نحوه برداشت از مسائل و حوادث سیاسی روز جامعه است که ریشه در تفاوت های ساختاری وجود زن و مرد دارد.

6. اغلب کسانی که از طرح چنین مطالبی ابا دارند و یا بر آن خورده می گیرند، آگاهی کاملی از دین اسلام و مبانی آن ندارند.

پرسش پنجم: آیا این که زنان ناقص الایمان خوانده شده اند، (1) اعتراض به آفرینش خدا نیست؟

پاسخ پرسش پنجم: همان طور که قبلاً بیان شد:

1. مراد از نقص، تفاوت در جنسیت، قوا، حقوق و تکالیف است که امری شناخته شده در نظام آفرینش و فرهنگ دینی می باشد و نمی تواند سبب تحقیر و توهین به زن یا مرد باشد.

2. مراد از ایمان، اعتقاد اخلاق و رفتار صحیح است. درست است که زن ها در مقام رفتار ضعیف تر از مردان هستند ولی در بعد اعتقادی و اخلاق چه بسا قوی تر، صالح تر و سالم تر از مردان باشند. معیار ایمان تنها انجام نماز، روزه و ... نیست.

3. امام علی علیه السلام با این سخن در صدد بیان اندیشه های فلسفی اسلام نیست، بلکه به نظر می رسد این سخن در شرایط خاصی ایراد شده است.

ص: 89

1- نهج البلاغه، خطبه ی 80.

4. با مطالعه ی تاریخ زندگانی مؤمنان پیشین در می یابیم در مواقع حساس و بحرانی، زنان مؤمن (مانند: آسیه بنت مزاحم، حضرت زهرا و حضرت زینب علیهم السلام و...) چه بسا با ایمان و صلابت و استحکام بیش تری از دین و کیان خود دفاع می کردند.

نتیجه این که: از این سخن امام علی علیه السلام نمی توان ضعف مطلق و تحقیر و توهین زن را فهمید و با ناقص الایمان دانستن آن ها در صدد اعتراض به خداوند یا تشریح برخی از احکام برآمد، بلکه بیان یک حقیقت و واقعیتی است که نه معنای آن تحقیر است و نه اعتراض به خداوند.

پرسش ششم: چرا زن نصف مرد ارث می برد، آیا این به معنای نقص زن نیست؟

پاسخ پرسش ششم: از دیرباز، به تناسب زمان و مکان، پاسخ های متعددی به این پرسش داده شده و مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

از جمله این که: مسأله ی ارث و دیه ی زن جزئی از قوانین حقوقی اسلام است که در آن به تمام جوانب نیاز های انسان توجه شده است. نگاه به آن به صورت گسسته و بدون توجه به دیگر اجزای آن مجموعه، راهزن اندیشه و موجب برداشت های ناصواب خواهد بود.

دیه و ارث زن همیشه کمتر از مرد نیست؛ بلکه در مواردی یکسان و در برخی موارد بیش از مرد است؛ از جمله:

1. دیه زن در کم تر از ثلث با مرد برابر است.

2. میراث پدر و مادر یا بستگان مادری، بین زن و مرد یکسان است.

همچنین در کلاله ی امی، طرف مادری بر طرف پدری مقدم می شود و اگر زن نسبت به میت نزدیک تر از مرد باشد، چیزی به مرد نمی رسد.

3. اگر در مواردی ارث و دیه ی زن کم تر از مرد می باشد، به جهت مصالح نظام خانوادگی و روابط زن و مرد است که به نیکوترین وجهی نیز جبران شده است؛ اساساً در چنین نظامی، حقوق زن بسیار بیش از مرد و فراتر از چیزی است که در «فمینیسم» غربی وجود دارد. در یک مقایسه ی کوتاه، به راحتی می توان تفاوت حقوق مدنی اسلام و حقوق مدنی غرب را مشاهده نمود:

- اسلام در شرایطی برای زن حق ارث در نظر گرفت که او به کلی از این حق محروم بود و نه تنها از مرد ارث نمی برد، بلکه خود هم، چون کالایی به ارث برده می شد.

- اسلام با دادن استقلال اقتصادی به زن او را در تصرف دارایی اش موفق ساخت.

- اسلام در هیچ شرایطی زن را موظف به تأمین نیازمندی های خود و خانواده نکرده، بلکه تأمین نیاز های او را به عهده ی شوهر گذارده است؛ و اگر خودش درآمد اقتصادی داشته باشد مالک شخصی آن است و موظف نیست که آن ها را در جهت نیازمندی های خانواده و خود صرف کند؛ بنابر این، شرایط جدید زندگی با احکام اسلام هیچ تعارضی ندارد.

- اسلام دو حق اقتصادی برای زن بر عهده ی مرد قرار داده است: مهریه و نفقه.

اما کشور های غربی اگر چه در تبلیغات پر هیاهوی جهانی، خود را بزرگ ترین

حامی حقوق زنان قلمداد می کنند، ولی در آن جا چیزی به نام حق نفقه وجود ندارد و زن مجبور است برای تأمین معاش خود تلاش و فعالیت نماید.

هم چنین شخص می تواند، شخص واحدی را وارث تمام دارایی خود کند و زن را از آن محروم سازد.

حتی گاهی برخی ثروتمندان، تمام دارایی شان را برای گریه یا سگ خود به ارث نهاده اند و اعضای خانواده را از آن محروم ساخته اند. در حالی که در حقوق اسلامی میراث میت براساس حکم معین الهی تقسیم و توزیع می شود و نمی توان زن و فرزند را از آن محروم ساخت. بنا بر این اگر مشاهده می شود که در مواردی در حقوق اسلامی دیه و یا میراث زن نصف مرد می باشد از این روست که مرد باید دارایی خود را برای زن به مصرف برساند، در حالی که چنین وظیفه ای برای زن مقرر نشده است. علامه طباطبائی در تفسیر المیزان می نویسد:

نتیجه ی این گونه تقسیم ارث بین زن و مرد آن است که در مرحله ی «تملک»، مرد دو برابر زن، مالک می شود. ولی در مرحله ی «مصرف» همیشه زن دو برابر مرد بهره می برد؛ زیرا زن، سهم و دارایی اش را برای خود نگه می دارد ولی مرد باید نفقه ی زن را نیز پردازد و در واقع نیمی از دارایی خود را صرف زن کند. (1)

پس نه تنها اشکالی بر حقوق اسلامی وارد نیست بلکه در حقوق اسلامی بالا ترین درجه از ارزش برای زن در نظر گرفته شده است.

ص: 92

1- سید محمد حسین طباطبائی، تفسیر المیزان، ج 4، ص 215.

پرسش هفتم: به چه دلیل امام علیه السلام توصیه فرموده (1) که از زنان نیک بر حذر باشید؟

پاسخ پرسش هفتم: قبل از پاسخ ذکر چند نکته لازم به نظر می رسد:

1. از آن جا که مخاطب امام علیه السلام در این سخن فقط مردان هستند برخی از تذکرات کاربردی را به آنان گوشزد می نماید.
2. از قبل و بعد این جمله «از زنان نیک بر حذر باشید» استفاده می شود که باید از زنان بد پرهیز نمود و در برخورد با زنان خوب نیز جانب احتیاط را رعایت کرد؛ سپس دلیل این سخن را چنین بیان می کند: اگر مردی از زنش به نحو کامل اطاعت کند و هر چه فرمان دهد اجرا نماید ممکن است زن او را به کار های ناروا که در شأن یک مرد نیست نیز فرمان دهد.
3. «حذر» در لغت به معنای احتیاط، اخطار، زنهار، هشدار، مواظبت، و هوشیاری، و در اصطلاح به معنای مراقبت و مواظبت است. با توجه به این معنا، مراد امام از آن مطلب این است که: «از زنان بد فاصله بگیرید و مواظب زنان خوب (عموم زنان جامعه) باشید تا مبادا در تعاملات اجتماعی و خانوادگی سبب بروز مشکلاتی برای شما شوند.
4. گرچه سخن امام علیه السلام در این خطبه مطلق است و شامل همه ی زنان می شود، اما مناسبت اصلی این تذکر مربوط به تعاملات خانوادگی است؛ زیرا اطاعت بی چون و چرای مرد از زن، سبب خفت، سبکی و بی ارزشی و پیدایش ناهنجاری های فراوان می شود.

ص: 93

5. با توجه به این که مسئولیت اداره زندگی به عهده ی مردان است، این هشدار امام علیه السلام و برای جلوگیری از دخالت های بیش از حد زن در امور اجرایی زندگی و حفظ آرامش و یک پارچگی خانواده است.

نتیجه این که: امام علیه السلام مردان را به دقت و انتخاب راه درست و پیشگیری از بروز چالش در زندگی تشویق می نماید، نه خشونت و جمود و مخالفت های بی منطق با زنان، که نتیجه ای جز متلاشی شدن زندگی خانوادگی ندارد؛ زیرا چه بسا اقدامات اصلاحی پس از بروز چالش ها، بی تأثیر یا کم اثر باشد.

پرسش هشتم: چرا امام علیه السلام فرموده اند: وساطت زنان را در هیچ موردی نپذیرید؟ (1)

پاسخ پرسش هشتم: ظاهراً این سؤال نیز همانند برخی سئوالات دیگر از عدم آگاهی کامل به باور های دینی و اصول اخلاقی اسلام ناشی شده است.

امام علیه السلام در این نامه خطاب به فرزندش سفارش هایی را درباره ی زنان بیان نموده است:

1. از مشورت با زنان در امور سیاسی و مهم بپرهیز که رأی استواری ندارند.

2. زنان را در حجاب حفظ کن که حجاب برای آن ها بهترین سرمایه

ص: 94

1- نهج البلاغه، نامه ی 31.

است.

3. زنان را به کارهای سخت و شاق وادار مکن، زیرا آنها ناز پرورده اند و چون برگ گل زود پژمرده می شوند.

4. از احترام بیش از اندازه به آنان پرهیز کن، ولی احترام آنها را در حد اعتدال نگه دار، تا به خود اجازه ندهند که درباره ی دیگران شفاعت و وساطت نمایند.

5. از غیرت و رزی بی جا پرهیز که پیامدهای شومی دارد.

6. مراقب زیر دستان خود باش تا کارها به موقع انجام گیرد.

با توجه به مجموعه ی این تذکرات اخلاقی روشن می گردد این که زنانی که از اوضاع و احوال سیاسی زمانه آگاهی کامل ندارند حق شفاعت و وساطت ندارند سخن ناصوابی نیست.

زیرا عامه ی زنان در آن زمان از رشد سیاسی بالایی برخوردار نبودند و تنها تعداد اندکی از آنها اوضاع و احوال زمان خود را به خوبی می شناختند و از سوی دیگر امام حسن مجتبی علیه السلام در جایگاه رهبری جامعه قرار داشت. پس مراد امام علیه السلام عدم پذیرش وساطت زنان نا آگاه در امور سیاسی بوده است.

پرسش نهم: امام علی علیه السلام به فرزندش فرمود: طوری برنامه ریزی کن که زنت غیر تو را نشناسد؛ آیا اشکال دارد که زن، غیر شوهرش را بشناسد؟

پاسخ پرسش نهم: قبل از بیان پاسخ، ذکر چند نکته ضروری است:

ص: 95

1. تهمت های ناروایی که، درباره ی مسأله ی زن، به اسلام و رهبران الهی نسبت داده می شود می تواند ناشی از چند امر باشد:

الف) ضعف بینش اسلامی و نا آگاهی از حقیقت و واقعیت دین اسلام.

ب) عدم درک آموزه های دین و کلمات رهبران الهی (پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام).

ج) عناد با اسلام و تلاش برای تاریک جلوه دادن آموزه های آن.

اگر کسی به دور از شائبه های فوق، دید گاه اسلام و امام علی علیه السلام نسبت به زن را بررسی نماید، هیچ گاه تصور باطلی از زن نداشته و چنین سخن ناروایی را به اسلام و رهبران الهی نسبت نخواهد داد؛ زیرا تا کنون هیچ اسلام شناس متعهد و منصفی باور غیر معقولی نسبت به زن پیدا نکرده و در اسلام سخنی بر خلاف فطرت و عقل نیافته است. در سیره ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام مسؤولیت های مهم در امور اجتماعی (مانند تعلیم و تربیت، هم کاری در امور بهداشت و درمان، پشتیبانی از رزمندگان، انجام مناسک و عبادات اجتماعی و حتی سخنرانی در مجالس نا محرمان) به زنان وا گذار شده است.

2. برخی از افراد به نماد هایی از تفکر جاهلی دوران های گذشته دامن زده و در صدد مشروعیت بخشیدن به آن ها هستند؛ مثل باور های مربوط به زنان که در اسلام و آیین های آسمانی جایگاهی نداشته، بلکه متفکران دینی همواره در صدد آسیب شناسی و آسیب زدایی نیز بوده اند.

3. از آن جا که زن نیز مانند مرد موجودی پویا، متحرک و قابل رشد و تکامل و یا سقوط و تنزل است، در اسلام برابر امکانات موجود و نیاز های

اساسی زن و مرد مسؤولیت ها، وظایف، حقوق و تفاوت ها و در نتیجه محدودیت هایی برای آن ها (زن و مرد) در نظر گرفته شده که این مسأله نه تنها با عقل و فطرت بشر نا سازگاری ندارد بلکه از دیدگاه عقل همین تفاوت ها زمینه ساز رشد و بالندگی زن و مرد در جامعه ی انسانی خواهد بود.

4. از دیدگاه اسلام زن باید از دو منظر مورد بحث و بررسی واقع شود: 1. زن در جامعه 2. زن در خانواده.

از دیدگاه اسلام، زن در برابر جامعه غیر از زن در برابر شوهر است؛ زیرا در جامعه زن، به عنوان نیمی حساس از پیکره ی جامعه ی انسانی، موجودی است فعال و کارآمد که به انزوا کشاندن او مساوی است با فلج کردن نیمی از بدنه ی فعال جامعه؛ ولی همین زن فعال در عرصه های اجتماعی و مشارکت های مدنی، وقتی در خانواده و کانون زناشویی قرار می گیرد، مسؤولیت های او محدود می شود در برآوردن نیاز های شوهر.

از سوی دیگر، زن نیرویی است سرتا پا عاطفه و آماده برای پرورش فرزندان که در این دو جایگاه مدل وظایف و مسؤولیت ها تفاوت های اساسی با یکدیگر دارند؛ زیرا همان زنی که در جامعه حق ندارد با نا محرمان با ناز و کرشمه سخن بگوید، باید در خانه، خود را با انواع زینت ها بیاراید و نهایت تلاش خود را برای آرامش روانی و تأمین بهداشت اخلاقی شوهر به کار بندد؛ زیرا شیرازه ی خانواده بافتی متفاوت از شیرازه ی جامعه دارد.

با توجه به نکات فوق، چند پاسخ کوتاه برای پرسش مذکور ارائه می گردد:

1. مقصود امام علی علیه السلام از این جمله «که شوهر باید کاری کند تا زنش

غیر او را نشناسد» این است که مرد باید تمام نیازهای عاطفی، روحی و غریزی زن را به گونه‌ای برآورده کند که زن هیچ کس را جایگزین او نداند؛ در واقع این سخن مربوط به مسائل زناشویی و اخلاق فردی و خانوادگی است؛ زیرا مهم‌ترین نوع آرامش برای یک مرد در خانواده امنیت اخلاقی است، نه حضور زن در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی؛ چرا که اگر زنی بر اساس مصالحی از خانه بیرون برود، به ناچار او عده‌ای را خواهد شناخت و عده‌ای هم او را خواهند شناخت.

2. پیام این سخن امام علی علیه السلام همانند پیام آیه‌ی 59 سوره‌ی احزاب است که خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «به همسران و دختران خود و به زنان مسلمان بگو با حفظ حجاب اسلامی و پوشش کامل (استفاده از چادر و جلباب) بهانه‌ای به دست مزاحمان ناباب و افراد بیمار دل ندهند و با حجاب خود حساب خود را از زنان آلوده جدا نمایند». چنانچه به بیانات امام علی علیه السلام در آن نامه دقت شود، مشخص می‌گردد که این جمله مربوط به حفظ حجاب و شوون اخلاقی زندگی است نه مسائل سیاسی و اجتماعی.

3. پیام دیگر امام علی علیه السلام در این سخن این است که زن مسلمان باید به گونه‌ای باشد که کسی غیر از شوهرش، به کمالات، زیبایی‌ها و زینت‌های زنانه‌ی او واقف نگردد؛ حتی اگر جامعه به فساد و تباهی روی آورد مرد باید مقدمات امنیت کامل اخلاقی را برای همسر و خانواده‌اش فراهم نماید تا خطری متوجه آنان نگردد؛ زیرا زن، گوهری گران بها و با ارزش است و باید مانند گنجینه‌ی ارزشمند از او حفاظت شود. پس این سخن تأکیدی است بر حمایت و حراست مرد از زن، نه توهین به او و موقعیت اجتماعی‌اش.

4. سیاست اسلام این است که زن بیش تر به وظایف مهم خود در خانواده پردازد و کم تر در عرصه های اجتماعی ظاهر شود؛ زیرا بیش ترین توانایی های روحی و جسمی زن در زمینه ی تربیت و پرورش فرزند و گرمی بخشیدن به کانون خانواده است.

نتیجه این که: این سخن امام، نه تنها در گذشته بلکه در عصر حاضر و آینده نیز قابل اجرا و تحسین خواهد بود.

پرسش دهم: آیا حضور زنان در اجتماع و نیز اشتغال آنان به برخی مشاغل اشکال دارد؟

پاسخ پرسش دهم: در هیچ یک از دستورات اسلام، اشاره نشده که زن حق خارج شدن از خانه را ندارد؛ چنان که در صدر اسلام زنان برای ادای نماز، حج، جهاد، کمک به شوهران و... از منزل خارج می شدند و کسی بر آنان خرده نمی گرفت.

آری این که شرکت زنان در کار های اجتماعی، باید با اجازه و صلاح دید شوهر باشد درست است؛ زیرا اصل بر پذیرش ریاست و مسؤلیت مرد در زندگی است. اگر هر کدام از اعضای یک واحد مدنی (خانواده، محیط کار، اداره، مدرسه، کارخانه، و...) هر کاری را بدون مشورت و صلاح دید مدیر آن واحد انجام دهد، نظم عمومی برهم خورده، ناهنجاری هایی پدیدار می گردد.

علاوه بر این، حکم عدم جواز خروج زن از خانه بدون اذن شوهر، مربوط به جایی است که خروج غیر ضروری و یا برخلاف میل و رضایت شوهر باشد.

- اگر در اسلام به مردان توصیه شده که در زندگی به گونه ای برنامه ریزی کنید که نیازی به بیرون آمدن زنان از خانه نباشد، از این رو است که کار های بیرون از منزل غالباً کار هایی دشوار و طاقت فرساست، ولی کار های داخل خانه، ظریف و مطابق با فطرت و از سنخ آفرینش زن است؛ چنان که حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

کاری که بیش تر از توانایی زن است به او وا مگذار، که زن گل بهاری است، نه پهلوانی سخت. (1)

علاوه بر این، اسلام، بر توالی فاسد مترتب بر اختلاط زن و مرد توجه کامل نموده و برای حل آن چاره جویی کرده است. و لذا بعد از شروع زندگی مشترک حضرت علی علیه السلام با حضرت زهرا علیها السلام، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بین آن ها تقسیم کار نمودند: کار های سخت و دشوار بیرون را بر عهده ی علی نهاد و کار های سبک منزل را به عهده همسرش.

- اسلام از اختلاط زن و مرد نهی نموده تا زمینه ی گناه فراهم نشود؛ زیرا گاهی هم دوشی زن و مرد در کار ها سبب هم آغوشی آن ها می شود.

- در عین اینکه اسلام از اختلاط زن و مرد نهی کرده ولی کار زنان در بیرون از منزل را مذموم نشمرده است؛ چنان که در طول تاریخ اسلام، بسیاری از زنان مسلمان در کار های اجتماعی شرکت داشته اند و عرف متشرعه نیز آن را پذیرا بوده است.

- یکی از مهم ترین دلایل اسلام بر حضور زن در خانه و پرهیز از انجام کار های اجتماعی، این است که زن با مردان نامحرم مواجه نشود؛ زیرا نگاه

ص: 100

نامحرم اولین تیر از تیر های شیطان است.

- با ذکر مطالب فوق در صدد نیستیم تا بگوییم زنان خانه دار از زنان شاغل بهتر یا سالم ترند، بلکه ممکن است برخی از آن ها به خاطر خدمتی که به جامعه می کنند در نزد خداوند مقرب تر باشند.

نتیجه این که: این برداشت غلط است که بگوییم اسلام زن را خانه نشین و در زندان زندگی مرد اسیر کرده است.

پرسش یازدهم: مقصود از رأی زنانه در خطبه ی یک صد و پنجاه و ششم چیست؟

پاسخ پرسش یازدهم: اولاً باید توجه داشت که: امام علی علیه السلام این خطبه را در بصره، بعد از ماجرای جنگ جمل - که در آن عایشه و پیروانش جنگ بزرگ و پر تلفاتی را بر امام علی علیه السلام و جامعه ی اسلامی تحمیل کرده بودند - ایراد فرمودند.

ثانیاً، با ملاحظه ی قسمت هایی از این خطبه (1) نتیجه می گیریم که حضرت علیه السلام حوادث گذشته (مانند احترام فوق العاده ی پیامبر صلی الله علیه و آله به امام علی و فاطمه علیها السلام، اظهار علاقه ی او به خدیجه علیها السلام بعد از مرگش و علاقه ی شدید عایشه به قتل عثمان و به خلافت رسیدن طلحه که عملاً به

ص: 101

1- (وَأَمَّا فَلَا نُهُ فَأَذْرَكَهَا رَأْيِي النَّسَاءِ، وَضِدَّ عَنْ عَلَا فِي صَدْرِهَا كَمَرُ جَلِ الْقَيْنِ، وَلَوْ دُعِيَتْ لَتَنَالَ مِنْ غَيْرِي مَا أَتَتْ إِلَيَّ، لَمْ تَفْعَلْ وَ لَهَا بَعْدُ حُرْمَتُهَا الْأَوْلَى، وَالْحَسْبُ ابْنُ عَلِيٍّ اللَّهُ تَعَالَى)؛ اما عایشه! پس افکار و خیالات زنانه بر او چیره شد، و کینه ها در سینه اش چون کوره ی آهنگری شعله ور گردید، اگر از او می خواستند آن چه را که بر ضد من انجام داد نسبت به دیگری روا دارد سرباز می زد، به هر حال احترام نخست او بر قرار است و حساب رسی اعمال او با خدای بزرگ است».

آرزویی دست نیافتنی تبدیل شده بود و...) را علت این امر دانسته است؛ چنان که در تاریخ نیز آمده است که عایشه به محض شنیدن خبر قتل عثمان با شادمانی از مکه عازم مدینه شد و گفت: «الحمد لله عثمان کشته شد»، ولی وقتی فهمید علی علیه السلام به خلافت رسیده فوراً تغییر موضع داد و گفت: «عثمان مظلوم کشته شد! او توبه کرده بود».

نتیجه این که: مقصود از رأی زنانه عایشه، همین کینه هایی است که برخی از زنان نسبت به هوو و فرزندان و خویشان او دارند؛ کینه ای که چشم حقیقت بین آن ها را کور کرده و از شنیدن سخن حق محروم ساخته است.

به علاوه، در این سخن راز هایی نهفته است که افشای همه ی آن ها شاید به مصلحت نباشد.

پرسش دوازدهم: آیا حضرت علی علیه السلام با طرح مباحثی چون عقرب، ناقص و شرّ خواندن زنان، در صدد تحقیر یا نکوهش آنان است؟

پاسخ پرسش دوازدهم: چنان که قبلاً یادآور شدیم با بررسی مجموع کلمات امام علی علیه السلام روشن می گردد که ایشان در صدد تحقیر و یا نکوهش جنس زن نبوده، بلکه با بیان برخی از واقعیت هایی که دیگران توان اظهار آن را نداشتند، در صدد روشن کردن اذهان مخاطبان، نسبت به مسائل اجتماعی بود؛ زیرا این گونه روشنگری ها نقش به سزایی در تصمیم گیری های مهم دارد.

چنان که بررسی برخی از آیات نشان می دهد قرآن از انسان به موجودی

جهول، ظلم (1)، کفور مبین (2)، هلوغ (3)، جزوع (4)، ممنوع (5)، طاغی (6) و... یاد کرده است، آیا می شود این تعبیرات قرآن را حمل بر تحقیر و یا نکوهش از مقام انسانی انسان کرد؟ با این که خداوند در قرآن تاج کَرَمنا را بر کاکل بنی آدم نهاده (7) و به خاطر خلقت انسان، (فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) (8) به خود گفته است. پس باید برای هر سخن جواب درستی پیدا کرد.

پس با توجه به مطالبی که درباره ی تفاوت های زن و مرد بیان شد روشن می گردد که زن ها در ابعاد مختلف جسمی، عقلانی، ایمانی، مسؤولیت ها، حقوق و... با مردان تفاوت های زیادی دارند، و بیان این تفاوت ها دلیل بر تحقیر یا توهین به شخص، صنف و گروهی نیست.

ص: 103

-
- 1- سوره ی احزاب (33)، آیه ی 72.
 - 2- سوره ی زخرف (43)، آیه ی 15.
 - 3- سوره ی معارج (70)، آیه ی 19.
 - 4- سوره ی معارج (70)، آیه ی 20.
 - 5- سوره ی معارج (70)، آیه ی 21.
 - 6- سوره ی علق (96) آیات 6 و 7.
 - 7- سوره ی اسراء (17)، آیه ی 70.
 - 8- سوره ی مؤمنون، (23) آیه ی 14.

اشاره

دنیا یکی از مطالبی است که در نهج البلاغه بسیار مورد بحث و بررسی قرار گرفته و گاهی به شدت از آن پرهیز داده شده و گاهی از آن تعریف و تمجید شده است.

مراد از دنیا

برخی تصور می کنند مراد از دنیا در فرهنگ دینی، عالم طبع و طبیعت یا عالم ماده است؛ در حالی که عالم طبع و طبیعت و ماده، بخشی از نظام احسن الهی است که در گردونه ی آفرینش هستی به بهترین، منظم ترین و کارآمدترین شکل آفریده شده است. برخی نیز تصور می کنند مراد از دنیا امکاناتی است که در اختیار بشر قرار گرفته و انسان از آن ها بهره می برد که این ها نیز مانند مجموعه ی عالم طبیعت جزو نظام احسن بوده و ارزش زیادی دارند.

هیچ کدام از این دو تصور درست نیست.

دنیا در لغت: دنیا یا مشتق از «دنائت» (پستی و دونی) و یا از «دنو» (نزدیکی و قرب) است.

اگر دنیا از ماده‌ی «دنائت» مشتق شده باشد به معنای موجودی دون و پست و پایین مرتبه خواهد بود. اما دون مرتبه از چه چیز؛ از آخرت، از بهشت، از ملکوت عالم، از جان انسان و...؟ که همه‌ی این‌ها قابل بحث و بررسی است.

و اگر از ماده‌ی «دنو» باشد، یعنی انسان در حیات طبیعی اش اولین و نزدیک‌ترین مرحله‌ای که طی می‌کند مرحله‌ی دنیاست؛ چون با مراحل بعدی (برزخ، قیامت، بهشت و جهنم) فاصله‌ای طولانی دارد.

دنیا در اصطلاح (فرهنگ دینی)

در فرهنگ‌ها، دیدگاه‌ها و ادیان مختلف تعریف‌های متفاوتی نسبت به دنیا شده، ولی در اصطلاح فرهنگ دینی اسلام دنیا عبارت است از: محل و جایگاه زندگی مادی که می‌تواند پلی برای رسیدن به سعادت و کمال و یا زمینه‌ساز شقاوت و هلاکت ابدی انسان باشد.

مهم‌ترین دلیل اختلاف نظر درباره‌ی تعریف دنیا این است که هر کس با توجه به دیدگاه خود درباره‌ی دنیا سخن می‌گوید؛ و این دیدگاه انسان است که نوع دنیا را مشخص می‌کند که خوب است یا بد؟

اگر به دنیا به دید نردبان ترقی و تکامل و سعادت بشر و زمینه‌ساز صعود به مرحله‌ی عالیّه (فِي مَتَعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ) (1) نگاه شود، بسیار چیز خوبی است؛ ولی اگر دنیا را جایگاهی برای شهوت پرستی، مال اندوزی و لذت‌گرایی مادی بدانیم چیز مذموم و ناپسندی خواهد بود.

ص: 106

پرسش اول: با توجه به این تعابیر نهج البلاغه: (الدنيا الدنية) (1)، «دارفناء و عناء» (2)، «منزل قلعة» (3)، «و لا ترفع من رفعتة الدنيا» (4)، «مثل الدنيا كمثل الحيه» (5) و... آیا دنیا خوب است یا بد؟

پاسخ پرسش اول: با دقت در عبارت های نهج البلاغه درباره ی دنیا (6) و بررسی تعریف ها، نکوهش ها و تحذیر های امام نسبت به دنیا بیان روش برخورد با دنیا، راه های رهایی از دنیا زدگی، نشانه های دنیا زدگی و... به این نتیجه می رسیم که آن چه دنیا را پسندیده و ممدوح قرار می دهد، نوع نگرش درست و برنامه ریزی صحیح برای استفاده از نعمت ها و امکاناتی است که در دنیا وجود دارد؛ و آن چه دنیا را مذموم و ناپسند قرار می دهد، نوع نگرش کودکانه و فریب خوردن از زرق و برق دنیا و هدف قرار دادن آن و تلاش برای رسیدن به آن به هر قیمتی است.

نمونه هایی از سخنان امام علی علیه السلام درباره ی دنیا و نوع نگرش به آن:

دنیا در نگاه درست

1. دنیا عامل بصیرت دنیاشناسان:

وَإِنَّمَا الدُّنْيَا مُنْتَهَى بَصَرِ الْأَعْمَى، لَا يُبْصِرُ مِمَّا وَرَاءَهَا شَيْئًا، وَ الْبَصِيرُ يَنْفُذُهَا بَصَرُهُ، وَ يَعْلَمُ أَنَّ الدَّارَ وَرَاءَهَا، فَالْبَصِيرُ مِنْهَا شَاحِصٌ، وَ الْأَعْمَى إِلَيْهَا

ص: 107

1- نهج البلاغه، خطبه ی 129 و 151.

2- همان، خطبه ی 114.

3- همان، خطبه ی 113.

4- همان، خطبه ی 191.

5- همان، حکمت 119.

6- در نهج البلاغه کلمه ی دنیا 229 بار و سایر مشتقات آن 36 بار به کار رفته است.

شَاخِصٌ. وَ الْبَصِيرُ مِنْهَا مُتَزَوِّدٌ، وَ الْأَعْمَى لَهَا مُتَزَوِّدٌ (1)؛ و همانا دنیا نهایت دیدگاه کوردلان است که آن سوی دنیا را نمی نگرند، اما انسان آگاه، نگاهش از دنیا عبور کرده، از پس آن سرای جاویدان آخرت را می بیند. پس انسان آگاه، به دنیا دل نمی بندد، ولی انسان کوردل تمام توجه اش به دنیاست. بینا از دنیا زاد و توشه بگیرد و نابینا برای دنیا توشه فراهم کند.

2. دنیا زودگذر و فانی:

(فَإِنَّهَا عِنْدَ ذَوِي الْعُقُولِ كَفَيءِ الطَّلِّ، بَيْنَا تَرَاهُ سَابِعاً حَتَّى قَلَصَ، وَ زَائِداً حَتَّى نَقَصَ) (2)؛ دنیا در نظر خردمندان چونان سایه ای است که هنوز گسترش نیافته کوتاه می گردد، و هنوز فزونی نیافته کاهش می یابد.

3. دنیا محل امتحان و آزمایش الهی:

(أَبْتَلِي النَّاسَ بِهَا فِتْنَةً، فَمَا أَخَذُوهُ مِنْهَا لَهَا أُخْرِجُوا مِنْهُ وَ حُوسِبُوا عَلَيْهِ، وَ مَا أَخَذُوهُ مِنْهَا لِغَيْرِهَا قَدِمُوا عَلَيْهِ وَ أَقَامُوا فِيهِ) (3)؛ مردم به وسیله ی دنیا آزمایش می شوند پس هر چیزی از دنیا را برای دنیا به دست آورند از کف شان بیرون می رود و بر آن محاسبه خواهند شد، و آن چه را در دنیا برای آخرت تهیه کنند به آن خواهند رسید و با آن خواهند ماند.

4. دنیا فریبنده و خطرناک:

(فَإِنَّ الدُّنْيَا رَنَقٌ مَشْرَبٌ، رَدِغٌ مَشْرَعٌ، يُونِقٌ مَنظَرٌ، وَ يُوْبِقُ مَحْبَرٌ).

ص: 108

1- همان، خطبه ی 133، ردیف 5.

2- همان، خطبه ی 63، ردیف 2.

3- همان.

عُرُورٌ حَائِلٌ، وَصَوُّهُ أَقْلٌ، وَظِلُّ زَائِلٌ، وَ سِيدُ نَادٍ مَائِلٌ (1)؛ آب دنیا همواره تیره و گل آلود است، منظره ای دل فریب و سرانجامی خطرناک دارد، فریبنده و زیباست اما دوامی ندارد؛ نوری است در حال غروب کردن، سایه ای است نابود شدنی و ستونی است در حال خراب شدن.

5. دنیا جایگاه درست کاری و صداقت؛

6. دنیا جایگاه عافیت و بی نیازی؛

7. دنیا محل پند پذیری؛

8. دنیا محل عبادت و بندگی؛

9. دنیا نمازخانه فرشتگان الهی؛

10. دنیا تجارت خانه ی دوستان خداوند؛

شش مورد اخیر در عبارت ذیل بیان شده است:

وقد سمع رجلاً يذم الدنيا، وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (أَيُّهَا الدَّامُ لِلدُّنْيَا، أَلْمُعْتَرُّ بَعْرُورِهَا، أَلْمَخْدُوعُ بِأَبَاطِيلِهَا! أَتَعْتَرُّ بِالدُّنْيَا ثُمَّ تَدْمُهَا؟ أَنْتَ الْمُتَجَرِّمُ عَلَيْهَا، أَمْ هِيَ الْمُتَجَرِّمَةُ عَلَيْكَ؟ مَتَى اسْتَهْوَتْكَ، أَمْ مَتَى غَرَّتْكَ؟ أَلِمَصَّارِعُ آبَائِكَ مِنَ الْبِلَى أَمْ بِمَصْنَجِعِ أُمَّهَاتِكَ تَحْتَ الثَّرَى؟ كَمْ عَلَلَّتْ بِكَفَيْكَ، وَ كَمْ مَرَّضَتْ بِبَيْدِكَ! تَبْتَغِي لَهُمُ الشِّفَاءَ، وَ تَسْتَوْصِفُ لَهُمُ الْأَطْبَاءَ، غَدَاةَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ دَوَاؤُكَ، وَ لَا يُجِدِي عَلَيْهِمْ بَكَاءُكَ. لَمْ يَنْفَعِ أَحَدَهُمْ إِشْفَاؤُكَ، وَ لَمْ تُسَعَفْ فِيهِ بِطَلْبَتِكَ، وَ لَمْ تَدْفَعْ عَنْهُ بِقُوَّتِكَ! وَقَدْ مَتَلَّتْ لَكَ بِهِ الدُّنْيَا نَفْسَكَ، وَ بِمَصْرَعِهِ

ص: 109

1- همان، خطبه ی 83، ردیف 7.

(إِنَّ الدُّنْيَا دَارٌ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا، وَدَارٌ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنْهَا، وَدَارٌ غِنَى لِمَنْ تَرَوَدَ مِنْهَا، وَدَارٌ مَوْعِظَةٌ لِمَنْ اتَّعَظَ بِهَا. مَسَّ جِدُّ أَحِبَّاءِ اللَّهِ، وَ مَصَّدُّ لَمَى مَلَائِكَةِ اللَّهِ، وَ مَهْبُطُ وَحْيِ اللَّهِ، وَ مَتَجَرُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ. اِكْتَسَبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ، وَ رَبِحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ. فَمَنْ ذَا يَدْمُهَا وَقَدْ آذَنْتَ بَيْنِيهَا، وَ نَادَتْ بِفِرَاقِهَا، وَ نَعَتْ نَفْسَهَا وَ أَهْلَهَا؛ فَمَثَلْتُ لَهُمْ بِبَلَاءِهَا الْبَلَاءَ، وَ شَوَقْتُهُمْ بِسُرُورِهَا إِلَى السُّرُورِ؟! رَاحَتْ بِعَافِيَةٍ، وَ ابْتَكُرَتْ بِفَجِيعَةٍ، تَرْغِيباً وَ تَرْهِيباً ، وَ تَخْوِيفاً وَ تَحْذِيرًا، فَذَمَّهَا رِجَالُ عَدَاةِ النَّدَامَةِ، وَ حَمِدَهَا آخَرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. ذَكَرْتُهُمُ الدُّنْيَا فَذَكَرُوا، وَ حَدَّثْتُهُمْ فَصَدَّقُوا، وَ وَعَظْتُهُمْ فَاتَّعَظُوا) (1)؛ امام عليه السلام شنید مردی دنیا را نکوهش می کند، فرمود: ای نکوهش کننده ی دنیا، که خود به غرور دنیا مغروری و باطل های آن فریب خوردی، فریفته ی دنیایی و آن را نکوهش می کنی؟ آیا تو در دنیا جرمی مرتکب شدی، یا دنیا به تو جرم کرده است؟ کی دنیا تو را سرگردان نمود و تو را فریب داد؟

آیا با گور های پدران که پوسیده اند، یا آرامگاه مادرانت که در زیر خاک آرمیده اند؟ آیا با دو دست خویش بیماران را درمان کرده ای و آنان را پرستاری نموده و در بسترشان خوابانده ای؟ شفای آنان را درخواست کرده و از طبیبان داروی شان آن ها را تقاضا کردی؟ در آن صبح گاهان که دارو، گریه و ترس تو برای آنان فایده ای نداشت، و آن چه می خواستی به دست نیاوردی و با نیروی خود

نتوانستی مرگ را از آنان دورکنی، دنیا برای تو حال آنان را مثال زد، و با گور های شان گور تو را به رخ کشید.

همانا دنیا سرای راستی برای راست گویان، خانه ی تندرستی برای دنیا شناسان، خانه ی بی نیازی برای توشه گیران و خانه ی پند برای پندآموزان است.

دنیا سجده گاه دوستان خدا، نماز گاه فرشتگان الهی، فرودگاه وحی خدا و جایگاه تجارت دوستان خداست، که در آن رحمت خدا را به دست آوردند و بهشت را سود بردند.

چه کسی دنیا را نکوهش می کند؟ که جدا شدنش را اعلان داشته، و فریاد زده که ماندگار نیست، و نابودی خود و اهلش را خبر داده است؛ پس با بلای خود بلاها را نمونه آورد، و با شادمانی خود آنان را به شادمانی رساند. شامگاه به سلامت گذشت، و بامداد با مصیبتی جان کاه بازگشت، تا مشتاق کند و تهدید نماید و بترساند و هشدار دهد.

پس مردمی در بامداد با پشیمانی دنیا را نکوهش کنند، و مردمی دیگر در روز قیامت آن را می ستایند. وقتی دنیا حقایق را به یادشان آورد، یادآور آن شدند، و وقتی از رویدادها برایشان حکایت کرد، او را تصدیق نمودند، و وقتی اندرزشان داد، پند پذیرفتند.

11. گرایش معقول به دنیا:

ص: 111

(النَّاسُ أُنْبَاءُ الدُّنْيَا، وَلَا يُلَامُ الرَّجُلَ عَلَى حُبِّ أُمَّهِ) (1)، مردم فرزندان دنیا هستند، هیچ کس را به خاطر محبت مادرش نمی توان سرزنش نمود.

12. پرهیز از وابستگی به دنیا:

(أَوْصِيَكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَآلَا تَبْغُوا الدُّنْيَا وَإِنْ بَغْتُمْهَا) (2)؛ شما را به تقوای الهی سفارش می کنم. در پی دنیا پرستی نباشید گرچه به سراغ شما بیاید.

13. بهره برداری منطقی از مواهب دنیا:

(فَمَنْ آتَاهُ اللَّهُ مَالًا فَلْيَصِدْ لَهُ بِهِ الْقَرَابَةَ، وَ لِيُحْسِنْ مِنْهُ الصَّدَقَاتِ، وَ لِيَذْكُرَ بِهِنَّ الْأَسِيرَ وَالْعَانِي، وَ لِيُعْطِيَ مِنْهُ الْفَقِيرَ وَالْغَارِمَ، وَ لِيَصْبِرَ نَفْسَهُ عَلَى الْحُقُوقِ وَ النِّوَائِبِ ابْتِغَاءَ الثَّوَابِ فَإِنَّ قَوْلًا بِهَذِهِ الْخِصَالِ شَرَفٌ مَكَارِمِ الدُّنْيَا، وَ ذِكْرُ فَضَائِلِ الْآخِرَةِ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ) (3)؛ بنا بر این، کسی که خداوند به او ثروتی داده باید با آن خویشاوندان خود را یاری نماید، از میهمانان به خوبی پذیرایی کند، اسیران و گرفتاران را آزاد سازد، به فقرا و بدهکاران کمک کند و در برابر ادای حقوق واجب الهی و پیشامد های ناگوار، برای رسیدن به ثواب، شکیبیا باشد. این خصلت های نیک موجب بزرگی و سرافرازی در دنیا و درک فضایل آخرت می شود.

14. دنیا محل برداشت توشه برای آخرت:

ص: 112

1- نهج البلاغه، حکمت 303.

2- همان، نامه ی 47، ردیف 1.

3- همان، خطبه ی 142، ردیف 2-3.

(فَتَزَوَّدُوا فِي الدُّنْيَا مِنَ الدُّنْيَا مَا تَحْرُزُونَ بِهِ أَنْفُسَكُمْ غَدًا) (1)؛ پس در این دنیا از همین دنیا توشه ای بگیرید، تا در قیامت حافظ و نگه دارتان باشد.

15. دنیا جایگاه گرایش به آخرت:

(فَكُونُوا مِنْ أبنَاءِ الآخِرَةِ، وَلَا تَكُونُوا مِنْ أبنَاءِ الدُّنْيَا، فَإِنَّ كُلَّ وَلَدٍ سَيُلْحَقُ بِأبيه يَوْمَ الْقِيَامَةِ) (2)؛ بکوشید از فرزندان آخرت باشید نه دنیا؛ زیرا در آخرت هر فرزندی به پدرش ملحق می شود.

16. شناخت ماهیت و حقیقت دنیا:

(وَ حَقًّا أَقُولُ مَا الدُّنْيَا غَرَّتْكَ وَ لَكِنْ بِهَا اغْتَرَرْتَ وَ لَقَدْ كَاشَفْنَاكَ العِظَاتِ وَ آذَنَتِكَ عَلَي سَوَاءٍ. وَ لَهِيَ بِمَا تَعُدُّكَ مِنْ نُزُولِ البَلَاءِ بِجَسَدِكَ، وَ التَّقْصِ فِي قُوتِكَ، أَصْدَقُ وَ أَوْفَى مِنْ أَنْ تَكْذِبَكَ، أَوْ تَغْرِكَ. وَ لَرُبَّ نَاصِحٍ لَهَا عِنْدَكَ مُتَّهَمٌ وَ صَادِقٍ مِنْ خَبَرِهَا مُكْذَبٌ. وَ لَنُتُنَّ تَعْرِفْتَهَا فِي الدِّيَارِ الْخَاوِيَةِ وَ الرُّبُوعِ الْخَالِيَةِ، لَتَجِدَنَّهَا مِنْ حُسْنِ تَذْكِيرِكَ، وَ بِلَاغِ مَوْعِظَتِكَ بِمَحَلَّةِ الشَّفِيقِ عَلَيْكَ، وَ الشَّحِيحِ بِكَ وَ لَنِعْمَ دَارٌ مَنْ لَمْ يَرْضَ بِهَا دَارًا، وَ مَحَلٌّ مَنْ لَمْ يُوطِّئْهَا مَحَلًّا! وَ إِنَّ السُّعْدَاءَ بِالدُّنْيَا غَدًا هُمُ الْهَارِبُونَ مِنْهَا الْيَوْمَ) (3)؛ به حق می گویم که دنیا تو را فریفته است، بلکه تو خود فریفته ی دنیایی. دنیا عبرت ها را برای تو آشکار کرده، و تو را به تساوی دعوت نموده است. دنیا با درد هایی که در جسم تو می گذارد و با ضعفی که در توانایی تو ایجاد

ص: 113

1- همان، خطبه ی 64، ردیف 5.

2- همان، خطبه ی 42، ردیف 3.

3- همان، خطبه ی 223، ردیف 11.

می کند، راستگو تر از آن است که به تو دروغ بگوید، و یا مغرورت سازد. چه بسا نصیحت کننده ای را متهم نمودی، و راستگویی را دروغ گو پنداشتی. اگر دنیا را از روی شهر های ویران شده، و خانه های درهم فروریخته بشناسی، آن را یاد آوری دل سوز و اندرز دهنده ای گویا می یابی که چونان دوستی مهربان از تباهی و نابودی تو نگران است.

دنیا چه خوب خانه ای است برای کسی که آن را جاودانه نپندارد، و خوب محلی است برای کسی که آن را وطن خویش انتخاب نکند. آنان که در قیامت به وسیله ی دنیا سعادت مند می شوند امروز از دنیا می گریزند.

دنیا در نگاه نادرست

1. دنیا محل معصیت خدا:

(مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ أَنَّهُ لَا يُعْصَى إِلَّا فِيهَا وَلَا يُنَالُ مَا عِنْدَهُ إِلَّا بِتَرْكِهَا) (1)؛ از پستی دنیا در نزد خدا همین بس که جز در دنیا معصیت نمی شود و برای رسیدن به پاداش الهی راهی جزرها کردن دنیا نیست.

2. دنیا محل اسارت و وابستگی:

(الدُّنْيَا دَارٌ مَمَرٌ لَا دَارٌ مَقَرٌّ وَالنَّاسُ فِيهَا رَجُلَانِ: رَجُلٌ بَاعَ فِيهَا نَفْسَهُ فَأَوْبَقَهَا، وَرَجُلٌ ابْتَعَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا) (2)، دنیا محل عبور است نه جای

ص: 114

1- همان، حکمت 385.

2- همان، حکمت 133، حکمت 359 و 456.

اقامت، مردم دنیا دو دسته اند: گروهی خود را فروختند و هلاک شدند، گروهی نیز خود را خریدند و آزاد کردند.

3. دنیا محل خودفروشی:

(فَإِنَّكَ قَدْ جَعَلْتَ دِينَكَ تَبَعًا لِدُنْيَا إِمْرِي ظَاهِرٍ عَلَيْهِ مَهْتُوكِ سِتْرُهُ يَشِيءُ بَيْنَ الْكَرِيمِ بِمَجْلِسِهِ وَيُسَدُّ فَمَهُ الْحَلِيمِ بِخِلَاطِهِ، فَاتَّبَعْتَ أَثْرَهُ، وَطَلَبْتَ فَضْلَهُ، أَتْبَاعَ الْكَلْبِ لِلصَّرْعَامِ يَلُودُ بِمَخَالِيهِ، وَيَنْتَظِرُ مَا يُلْقَى إِلَيْهِ مِنْ فَضْلِ فَرِيَسْتِهِ، فَأَذْهَبْتَ دُنْيَاكَ وَآخِرَتَكَ! وَ لَوْ بِالْحَقِّ أَخَذْتَ أَدْرَكَتَ مَا طَلَبْتَ).

(فَإِنْ يُمْكِنِي اللَّهُ مِنْكَ وَمِنْ ابْنِ أَبِي سَفْيَانَ أَجْزِكُمَا بِمَا قَدَّمْتُمَا وَإِنْ تُعْجِزَا وَتَبْقِيَا فَمَا أَمَامَكُمَا شَرٌّ لَكُمَا) (1)؛ تو دین خود را پیرو کسی قرار دادی که گمراهی اش آشکار و پرده اش دریده است، و افراد بزرگوار در هم نشینی با او لکه دار، و در معاشرت با او به سبک مغزی متهم می گردند؛ تو در پی او می روی و چونان سگی گرسنه به دنبال پس مانده ی شکار شیر هستی، به بخشش او نظر دوختی تا قسمت های اضافی شکارش را به تو بدهد. پس دنیا و آخرت خود را تباه کردی، در حالی که اگر به حق می پیوستی به خواسته های خود می رسیدی.

اگر خدا مرا بر تو و پسر ابوسفیان مسلط گرداند، سزای زشتی های شما را خواهم داد؛ اما اگر قدرت آن را نیافتم و شما باقی ماندید آن چه پیش رو دارید برای تان بد خواهد بود.

4. دنیا محل فساد و تبه کاری و خون ریزی:

(فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَكَتَتْ طَائِفَةٌ، وَ مَرَقَتْ أُخْرَى، وَ قَسَطَ آخِرُونَ: كَانَهُمْ

ص: 115

لَمْ يَسْمَعُوا اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: (تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجَعَلَهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا، وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) (1) بَلَى! وَاللَّهِ لَقَدْ سَمِعُوهَا وَوَعَوْهَا، وَ لَكِنَّهُمْ حَلَيْتِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِهِمْ، وَ رَاقَهُمْ زِبْرُجُهَا (2)، اما آن گاه که به پا خواستیم و حکومت را به دست گرفتیم، جمعی (ناکثین = اصحاب جمل) پیمان شکستند و گروهی (مارقین = خوارج) از اطاعت من سرباز زده از دین خارج شدند، و برخی (قاسطین = معاویه و یارانش) از اطاعت حق سر بر تافتند؛ گویا نشنیده بودند سخن خدای سبحان را که می فرماید: «سرای آخرت را برای کسانی برگزیدیم که خواهان سرکشی و فساد در زمین نباشند؛ آینده از آن پرهیزکاران است». آری! به خدا آن را خوب شنیده و حفظ کرده بودند؛ اما دنیا در دیده ی آن ها زیبا نمود و زیور آن چشم هایشان را خیره کرد.

5. دنیا محل خیانت:

حضرت علی علیه السلام خطاب به یکی از فرماندارانش که به او خیانت کرده بود، چنین نوشت:

(أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي كُنْتُ أَشَدَّ رِكْنِكَ فِي أَمَانَتِي، وَ جَعَلْتَنكَ شِدِّ عَارِي وَ بَطَانَتِي، وَ لَمْ يَكُنْ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِي أَوْثَقَ مِنْكَ فِي نَفْسِي لِمُؤَاسَاتِي وَ مُؤَازَرَتِي وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَيَّ فَلَمَّا رَأَيْتَ الزَّمَانَ عَلَى ابْنِ عَمِّكَ قَدْ كَلَبَ، وَ الْعَدُوَّ قَدْ حَرَبَ وَ أَمَانَةَ النَّاسِ قَدْ خَزَيْتَ، وَ هَذِهِ الْأُمَّةُ قَدْ فَتَكَتَ وَ شَدَّ غَرَّتَ قَلْبَتَ لِابْنِ عَمِّكَ ظَهَرَ

ص: 116

1- سوره ی قصص (28)، آیه ی 83.

2- نهج البلاغه، خطبه ی 3، ردیف 13 - 15.

الْمَجْنِّ فَفَارَقْتُهُ مَعَ الْمُفَارِقِينَ، وَ حَذَلْتُهُ مَعَ الْخَاذِلِينَ، وَ حُتَّتْهُ مَعَ الْخَائِنِينَ، فَلَا بُنَّ عَمَّكَ آسَيتَ، وَ لَا الْأَمَانَةَ أُدَيْتَ (1)؛ اما بعد؛ همانا تو را در امانت خود شرکت دادم؛ هیچ یک از خاندانم در یاری و امانت داری، چون تو مورد اعتماد نبودند، آن هنگام که دیدی روزگار بر پسر عمویت سخت گرفته، دشمن به او هجوم آورده، امانت مسلمانان تباہ گردیده، امت اختیار از دست داده و پراکنده شدند، پیمان خود را با او دگرگون ساختی، و به همراه دیگران از او فاصله گرفتی، تو هماهنگ با دیگران دست از یاری اش کشیدی، و خیانت کردی، نه پسر عمویت را یاری نمودی و نه حق امانت را ادا کردی.

نتیجه این که: با توجه به عبارات فوق و سایر سخنان امام علیه السلام در می یابیم که اگر انسان دیدگاه درستی نسبت به دنیا داشته باشد و از آن برای رسیدن به سعادت ابدی و به دست آوردن کمالات انسانی بهره ببرد دنیا بسیار خوب است، ولی اگر آن را ابزاری برای هرزگی، شهوت پرستی، فساد، خیانت، ظلم، جنایت، سلطه بر دیگران و... بداند چیز بسیار بدی خواهد بود.

پرسش دوم: آیا تعریف و تمجید امام علیه السلام از دنیا در حکمت یک صد و سی و یکم نهج البلاغه با سایر سخنان آن حضرت تعارض ندارد؟

پاسخ پرسش دوم: با توجه به آن چه بیان شد، (2) روشن می گردد که هیچ گونه تعارضی بین کلمات امام علی علیه السلام - که گاه مردم را از دنیا برحذر

ص: 117

1- همان، نامه ی 41، ردیف 1 4؛ و.ر.ک: نامه ی 43 و 71.

2- ر.ک: پرسش و پاسخ شماره ی 1 همین فصل.

می دارد و گاه از آن به خوبی یاد می کند - وجود ندارد؛ زیرا آن دنیایی که امام علیه السلام از آن برحذر می دارد، دنیایی است که انسان را از سعادت ابدی اش باز می دارد، ولی دنیایی که از آن تعریف و تمجید شده، بستری است برای سعادت ابدی انسان.

در ضمن دستوراتی که امام علی علیه السلام برای برخورد با دنیا بیان نمودند همگی مربوط به انسانی است که در مقابل دنیا قرار گرفته است. بنابر مطالب گذشته، خود دنیا و نظام طبع و طبیعت، فی حد ذاته، هیچ گونه عیب و ایرادی ندارد بلکه نوع دید گاه انسان هاست که به آن جهت می دهد.

در واقع امام علیه السلام می خواهد با بیان و صف های دنیا جلوی انحراف انسان از مسیر سعادت و قافله ی تکامل را بگیرد و با گوش زد کردن حقایق پیرامون دنیا درس زندگی انسانی به انسان بدهد، نه این که موقعیت دنیا در آفرینش را تحقیر نماید. (1)

پرسش سوم: چرا امام علیه السلام که همواره از زهد و پارسایی سخن گفته است، برای حفظ حکومتش جنگ ها نمود و خون ها ریخت؟

پاسخ پرسش سوم: در پاسخ به این پرسش ابتدا باید چند مطلب با دقت بررسی گردد، سپس با استفاده از آن ها پاسخ گفته شود.

1. تعریف زهد و پارسایی

زهد در لغت، به معنای اعراض از اشیاء است به جهت کوچک دانستن آن ها. (2)

و در اصطلاح، به معنای ترک توجه به دنیا و علایق مادی و اعراض از

ص: 118

-1

2- سید جعفر سجادی، فرهنگ معارف اسلامی، ج 2، ص 966.

تمام اموری است که انسان را از توجه به خداوند باز می دارد. (1)

در آیات و روایات و کلام معصومین کلام تعریف های بسیاری برای پارسایی شده است؛ از جمله:

الف) پارسایی، یعنی کوتاه کردن آرزوها:

(أَيُّهَا النَّاسُ، الزَّهَادَةُ قَصْرُ الْأَمَلِ، وَ الشُّكْرُ عِنْدَ النَّعْمِ، وَ التَّوَرُّعُ عِنْدَ الْمَحَارِمِ، فَإِنْ عَزَبَ ذَلِكَ عَنْكُمْ فَلَا يَغْلِبُ الْحَرَامُ صَبْرَكُمْ، وَ لَا تَسْأُوا عِنْدَ النَّعْمِ تَكْرُكُمْ، فَقَدْ أَعَذَرَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ بِحُجَجٍ مُسَدِّ فِرَّةٍ ظَاهِرَةٍ، وَ كُتِبَ بَارِزَةَ الْعُذْرِ وَاضِحَةً) (2)؛ ای مردم، زهد یعنی کوتاه کردن آرزو، شکر در برابر نعمت ها، و پرهیز از محرمات. پس اگر نتوانستید همه ی این صفات را فراهم سازید، تلاش کنید حرام بر صبر شما غلبه نکند، و در برابر نعمت ها شکرگزاری را فراموش نکنید؛ چه این که خداوند با دلایل روشن و آشکار، عذر ها را قطع، و با کتاب های آسمانی روشن گر، بهانه ها را از بین برده است.

ب) پارسایی، یعنی تأسف نخوردن بر گذشته و شادمان نبودن از آینده: «الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ: قَالَ اللَّهُ سَبْحَانَ: (لِكَيْلَا تَأْسُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ، وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ) (3) (وَ مَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي، وَ لَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي، فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرَفَيْهِ) (4)، زهد بین دو کلمه از قرآن است،

ص: 119

1- همان، ص 967.

2- نهج البلاغه، خطبه ی 81، ردیف 1.

3- سوره ی حدید (57)، آیه ی 23.

4- نهج البلاغه، حکمت 439.

چنان که خدای سبحان فرمود: «بر آن چه از دست شما رفته حسرت نخورید، و به آن چه به شما رسیده شادمان مباشید» و کسی که بر گذشته افسوس نخورد، و به آینده شادمان نباشد، همه ی جوانب زهد را رعایت کرده است.

با توجه به تعریف فوق، زهد و پارسایی به معنای دل نبستن به دنیا به دلیل نداشتن ارزش دل بستگی واقعی است نه به معنای رها کردن آن و عدم استفاده از نعمت های آن؛ چنان که امام علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید:

(الْأَخْرُ يَدْعُ هَذِهِ اللَّمَاطَةَ لِأَهْلِهَا؟ إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ تَمَنُّ إِلَّا الْجَنَّةَ، فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا) (1)؛ آیا آزاد مردی نیست که این لقمه ی جویده ی دنیا را به اهلش واگذارد؟ همانا برای جان شما بهایی جز بهشت نیست، پس به کم تر از آن نفروشید.

یعنی انسان والا تر از آن است که خود را به چیزی مانند دنیا بفروشد و فریفته و دلباخته ی آن شود.

بر اساس برخی روایات، همه ی پیامبران الهی از این ویژگی اخلاقی (زهد) برخوردار بودند، در عین حال بسیاری از آن ها از نعمت های دنیا نیز بهره مند می شدند. امام علی علیه السلام نیز در عین بهره مندی از نعمت های دنیا از بهترین پارسایان تاریخ به شمار می آید.

2. علل دفاع امام علی علیه السلام از حکومت

حکومت علوی، حکومت حق بوده و خداوند دفاع از حکومت حق را

ص: 120

1- همان، حکمت 456.

بر همگان واجب کرده است؛ حتی پیامبر صلی الله علیه و آله امام علی علیه السلام را تکلیف کرد که با ناکثین، قاسطین و مارقین بجنگد (1)؛ زیرا آن ها راهی بر خلاف حق را پیش روی ملت اسلام قرار دادند و آنان را به سوی باطل می کشاندند.

هنگامی که امام علی علیه السلام در جنگ جمل باطل بودن زبیر و یارانش را به او یادآور شد و او را به یاد این سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله انداخت که: «تو با علی خواهی جنگید در حالی که تو ستمگری.» زبیر میدان مبارزه با علی را ترک کرد و در خارج میدان به دست یکی از منحرفان کشته شد. (2)

و یا در جنگ صفین شخصی از علی علیه السلام سؤال کرد که ما بر حقیق یا دشمنان ما؟ زیرا هم آنان نماز می خوانند و هم ما، حضرت فرمود: این سؤال را از عمار یاسر بپرس. او نزد عمار رفت، عمار به او گفت: آن پرچمی که در مقابل ما قرار دارد همان پرچمی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در بدر، احد، خندق و فتح مکه با آن مبارزه کرد و این پرچمی که ما تحت لوای آن هستیم همان پرچمی است که بارها با آن تحت فرماندهی پیامبر صلی الله علیه و آله جنگیده ایم.

هم چنین باطل بودن جریان خوارج نهروان بر کسی پوشیده نیست، این که آن ها گروهی جاهل، متحجر و بی دین، و به ظاهر برخی احکام اسلامی به شدت پایبند بودند و نسبت به اصل دین نه اطلاعی داشتند و نه می پرسیدند و نه به دنبال حق بودند.

بنابر این، جنگ های امام علی علیه السلام با دشمنان به خاطر دفاع از حکومت خود نبود بلکه برای دفاع از حق و اسلام بود، و این عین زهد و پارسایی

ص: 121

1- محمد محمدی ری شهری، ترجمه ی دانش نامه ی امیرالمومنین علیه السلام، ج 5، ص 31.

2- همان، ص 229 - 236.

است؛ و لذا امام علی علیه السلام هیچ گاه نه آغاز گر جنگ بود و نه متجاوز و طاغی و باغی، بلکه همواره مظلوم واقع شد و دشمنان در حق او ستم کردند. برخی از ستم‌هایی که در جنگ جمل به ایشان شد عبارت است از: [\(1\)](#)

1. کشتن یاران امام و خزانه داران بیت المال؛

2. غارت بیت المال؛

3. کندن موی سر و صورت عثمان بن حنیف انصاری، والی امام در بصره؛

4. بیرون کردن دوستان حضرت از شهر؛

....و

هم چنین در جنگ صفین عمار یاسر به دست سپاه طاغی و باغی به شهادت رسید و آب بر یاران علی علیه السلام بسته شد.

در جنگ نهروان نیز خوارج جنایت‌ها کردند و عبدالله بن خباب بن ارت را کشتند و... همه‌ی این‌ها بر مظلومیت امام و دفاع آن حضرت از حکومت اسلامی و مقابله با سرکشی و طغیان مفسدان دلالت دارد، نه دفاع از دنیای خود.

امام علی علیه السلام در پاسخ به معاویه که به ایشان نوشته بود خون مسلمانان ریخته شد، چنین می‌فرماید:

(أَلَا وَ مَنْ أَكَلَهُ الْحَقُّ فَأَلَى الْجَنَّةِ، وَ مَنْ أَكَلَهُ الْبَاطِلُ فَأَلَى النَّارِ) [\(2\)](#) : آگاه باش، آن کس که در راه حق کشته شد، جایگاهش در بهشت است،

ص: 122

1- ر.ک: نهج البلاغه، خطبه‌ی 172.

2- همان، نامه‌ی 17، ردیف 2.

و آن که در راه باطل کشته شد در آتش عذاب الهی گرفتار است.

با توجه به مطالب فوق نتیجه می گیریم که:

اولاً، امام علی علیه السلام از درجه ی بالای زهد و پارسایی برخوردار بود و هیچ گونه دلبستگی به دنیا نداشت و آن را سه طلاقه کرده بود.

(يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا إِلَيْكَ عَنِّي، أَبِي تَعَرَّضْتَ؟ أَمْ إِلَيَّ تَشَوَّقْتِ؟ لَا حَانَ حِينُكَ! هَيْهَاتِ! غُرِّي غَيْرِي، لَا حَاجَةَ لِي فِيكَ، قَدْ طَلَقْتُكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ فِيهَا! فَعَيْشُكَ قَصِيرٌ، وَ خَطْرُكَ يَسِيرٌ، وَ أَمَلُكَ حَقِيرٌ. آه مِنْ قَلَّةِ الزَّادِ، وَ طُولِ الطَّرِيقِ، وَ بُعْدِ السَّفَرِ، وَ عَظِيمِ الْمَوْرِدِ!) (1)؛ ای دنیا! ای دنیا! از من دور شو، آیا برای من خودنمایی می کنی، یا شیفته ی من شده ای تا روزی در دل من جای گیری؟ هرگز! غیر مرا بفریب که مرا در تو هیچ نیازی نیست، تو را سه طلاقه کرده ام تا بازگشتی نباشد. دوران زندگانی تو کوتاه، ارزشت اندک و آرزویت پست است. آه از توشه ی اندک، درازی راه، دوری منزل، و عظمت روز قیامت.

ثانیاً، امام علی علیه السلام حکومت را وسیله ی رسیدن به دنیا قرار نداد تا با زهد و پارسایی دست از حکومت بردارد و آن را به دشمنان بسپارد؛ چنان که درباره ی فلسفه ی مبارزاتش می فرماید:

(اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعَلَّمْتَ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافِسَةً فِي سُلْطَانٍ، وَلَا التَّمَاسَ شَيْءٍ مِنْ فُضُولِ الْحُطَّامِ، وَ لَكِنْ لَتَرِدَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ، وَ تُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ، فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ، وَ تَقَامَ الْمُعْطَلَّةُ مِنْ حُدُودِكَ) (2)؛ خدایا

ص: 123

1- همان، حکمت 77؛ ور.ک: نامه ی 45، ردیف 20 و خطبه ی 160، ردیف 35.

2- همان، خطبه ی 131، ردیف 3.

تو می دانی که جنگ و درگیری ما برای به دست آوردن قدرت، حکومت، دنیا و ثروت نبود، بلکه می خواستیم نشانه های حق و دین تو را به جایگاه خویش باز گردانیم و در سرزمین های تو اصلاح را ظاهر کنیم، تا بندگان ستمدیده ات در امن و امان زندگی کنند، و قوانین و مقررات فراموش شده ی تو بار دیگر اجرا گردد.

ثالثاً، یکی از وظایف الهی و شرعی امام علی علیه السلام مبارزه ی بی امان با کسانی بود که به جنگ با او برخاسته بودند؛ چنان که خود درباره ی جنگ صفین فرمودند:

(وَلَقَدْ صَدَّرْتُ أَنْفَ هَذَا الْأَمْرِ وَعَيْنَهُ، وَقَلَّبْتُ ظَهْرَهُ وَبَطْنَهُ، فَلَمْ أَرَلِي يَهْ إِلَّا الْقِتَالَ أَوْ الْكُفْرَ بِمَا جَاءَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ) (1)، من بارها جنگ با معاویه را بررسی کرده ام، و پشت و روی آن را سنجیده ام، دیدم راهی جز پیکار، یا کافر شدن نسبت به آن چه پیامبر صلی الله علیه و آله آورده، باقی نمانده است.

رابعاً، یکی از مصادیق بارز زهد و پارسایی، مبارزه در راه حق است. بر اساس حدیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیده، رهبانیت و پارسایی امت او، مبارزه با مشرکان، ستم گران، کافران، منافقان و منحرفان است:

(إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَكْتُبْ عَلَيْنَا الرَّهْبَانِيَّةَ، أَلَّا رَهْبَانِيَّةَ أُمَّتِي الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ) (2)؛ همانا خداوند تبارک و تعالی رهبانیت را بر ما واجب نفرمود، بلکه رهبانیت امت مرا جهاد در راه خدا قرار داده

ص: 124

1- همان، خطبه ی 43، ردیف 3.

2- محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمة، ج 4، ص 186.

خامساً، امام علیه السلام نیز مانند سایر مسلمانان حق واگذاری حکومت به ستم‌گران را نداشت؛ زیرا خود به همین علت اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را نکوهش نمود:

(وَ قَدْ تَرَوْنَ عُهُودَ اللَّهِ مَنْقُوصَةً فَلَا تَغْضَبُوا! وَأَنْتُمْ لِنَقْضِ ذِمَمِ آبَائِكُمْ أَنْفُونَ! وَ كَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرَهُ، وَ عَنْكُمْ تَصَدُّرُ، وَ إِلَيْكُمْ تَرْجِعُ. فَمَكَتُّمُ الظُّلْمَةَ مِنْ مَنَزَلَتِكُمْ، وَ أَلْقَيْتُمُ إِلَيْهِمْ أَرْبَابِكُمْ، وَ أَسَلْتُمُ أُمُورَ اللَّهِ فِي أَيْدِيهِمْ، يَعْمَلُونَ بِالشُّبُهَاتِ، وَ يَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ) (1)؛ با آن همه بزرگواری و کرامت، هم اکنون می‌نگرید که قوانین و پیمان‌های الهی شکسته شده، اما خشم نمی‌گیرید؛ در حالی که اگر پیمان‌پدران تان نقض می‌شد ناراحت می‌شدید. شما مردمی بودید که دستورات الهی ابتدا به دست شما می‌رسید و از شما به دیگران ابلاغ می‌شد و آثار آن به شما بر می‌گشت، اما امروز جای گاه خود را به ستم‌گران، و زمام امور خود را به بیگانگان سپردید، و امور الهی را به آنان تسلیم کردید؛ آن‌هایی که به شبهات عمل می‌کنند، و در شهوات غوطه‌ورند.

پس لازم بود امام علیه السلام در عین پارسایی، از حکومت عدل و حق خویش دفاع کند و آن را رها نکند و به ستم‌گران نسپارد.

ص: 125

یکی از اساسی ترین نیاز های انسان اجتماعی، حکومت است که در لوای آن امنیت، رفاه، استقلال، حریت و... مردم تأمین و حفظ می گردد.

1. جایگاه حکومت و سیاست در اسلام از دید گاه نهج البلاغه

الف) ضرورت حکومت:

از منظر نهج البلاغه، در جامعه ی بشری، حکومت از ضروریات است؛ (وَإِنَّهُ لَأَبَدٌ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ، وَ يَسْتَمْنَعُ فِيهَا الْكَافِرُ، وَيُبَلِّغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ، وَيُجْمَعُ بِهِ الْفِيءُ، وَيَقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوَّ، وَتَأْمَنُ بِهِ السَّبِيلُ، وَيُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِيِّ؛ حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ، وَيُسْتَرَاحَ مِنْ فَاجِرٍ) (1)؛ در حالی که مردم به زمام داری نیک یا بد نیازمندند تا مؤمنان در سایه ی حکومت به کار خود مشغول و کافران هم بهره مند شوند و مردم در استقرار حکومت زندگی کنند، حکومت، بیت المال را

ص: 127

جمع آوری می کند که به کمک آن می توان با دشمنان مبارزه کرد، جاده ها را امن کرد، حق ضعیفان را از نیرومندان گرفت، و نیکو کاران در رفاه و از دست بد کاران در امان باشند.

(ب) ارزش و اهمیت سیاست و تدابیر امور:

یکی از عوامل شکوفایی خرد جمعی و فردی انسان ها حکومت است. هیچ سرمایه ای از عقل سودمندتر نیست، ... و هیچ عقلی مانند دورانیشی نیست. (1)

استواری رأی با کسی است که قدرت دارد، با روی آوردن قدرت روی آورد، و با پشت کردن آن روی بر تابد. (2)

(ج) ضرورت التزام عملی به قرآن و سنت در حکومت اسلامی:

یکی از مهم ترین مبانی اندیشه ی سیاسی اسلام و از والا ترین اهداف و برنامه های حکومت اسلامی از دید گاه نهج البلاغه، پیاده کردن احکام و منویات دین با استفاده از قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است.

حضرت علی علیه السلام درباره ی عملکرد حکومت خود فرمود:

مردم! عذرخواهی کنید از کسی که دلیلی علیه او ندارید، و آن کس من هستم؛ مگر من در میان شما بر اساس ثقل اکبر (قرآن) نکردم و ثقل اصغر (عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) را در میان شما باقی نگذازدم؟ مگر من پرچم ایمان را در بین شما استوار نساختم و از حدود و مرز حلال و حرام آگاهتان نکردم؟ مگر پیراهن عافیت را با

ص: 128

1- همان، حکمت 113.

2- همان، حکمت 339.

عدل خود به اندام شما نپوشاندم و نیکی ها را با اعمال و گفتار خود در میان شما رواج ندادم و ملکات اخلاق انسانی را به شما نشان ندادم؟ پس وهم و گمان خود را در آن جا که چشم دل ژرفای آن را مشاهده نمی کند، و فکرتان توانایی تاختن در آن راه را ندارد، به کار نگیرید. [\(1\)](#)

(د) ضرورت قاطعیت در اجرای عدالت:

یکی از مهم ترین وظایف حکومت در اسلام، اجرای قاطعانه ی عدالت است؛ چنان که امام علی علیه السلام در پاسخ برخی دوستانش که از ایشان انتظار داشتند در تقسیم بیت المال عدالت را رعایت نکنند، فرمود:

آیا به من دستور می دهید. برای پیروزی خود، نسبت به امت اسلامی، که بر آن ها ولایت دارم، از ظلم و ستم استفاده کنم؟ به خدا سوگند تا عمر دارم و شب و روز برقرار است و ستارگان از پی هم طلوع و غروب می کنند، هرگز چنین کاری نخواهم کرد؛ اگر این اموال خودم بود به گونه ای مساوی در میان مردم تقسیم می کردم، تا چه رسد به این که از اموال خداست. [\(2\)](#)

هنگامی که برادرش عقیل برای دریافت بخشی از بیت المال به او مراجعه کرد آهن گداخته ای به سویش برد تا کسی جرأت نکند چنین پیشنهادی به او بدهد:

سوگند به خدا، خوشحالم اگر بر روی خار های سعدان بسر برم،

ص: 129

1- همان، خطبه ی 87، ردیف 16.

2- همان، خطبه ی 126، ردیف 1.

و یا با غل و زنجیر به این سو و آن سو کشیده شوم، تا این که خدا و پیامبرش را در روز قیامت در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم کرده و چیزی از اموال غصب کرده باشم. چگونه برای نفس خویش که به سوی کهنگی و پوسیدگی می رود و زمان طولانی در خاک اقامت می کند، بر دیگران ستم کنم.

به خدا سوگند، برادرم عقیل را دیدم که به شدت تهی دست شده و از من درخواست دارد که یک من از گندم بیت المال را به او ببخشم، کودکانش را دیدم که از گرسنگی موهایشان ژولیده، و رنگ شان تیره شده، گویا با نیل رنگ شده بودند.

پی در پی با من دیدار می کرد و درخواست خود را تکرار می نمود؛ چون به سخنان او گوش دادم پنداشت که دین خود را به او واگذار نموده، به دل خواه او رفتار می کنم و از راه و رسم عادلانه ی خود دست بر می دارم. روزی آهن گداخته ای به جسمش نزدیک کردم تا او را بیازمایم، پس همانند بیمار از درد فریاد زد و نزدیک بود از حرارت آن بسوزد. به او گفتم، ای عقیل: گریه کنندگان بر تو بگیرند، از حرارت آهنی می نالی که انسانی به بازیچه آن را گرم ساخته است؛ اما مرا به آتش دوزخی می خوانی که خدای جبارش با خشم خود آن را گداخته است؛ تو از حرارت ناچیز می نالی و من از حرارت آتش الهی ننالم؟ (1)

ص: 130

ه- نقش حکومت و رهبری در سرنوشت ابدی مردم:

حاکمیت سیاسی و امامت بر جامعه نه تنها در سعادت و کمال دنیایی مردم، بلکه در سرنوشت ابدی و اخروی آنان نیز اثر دارد:

همانا امامان دین، از طرف خدا، تدبیر کنندگان امور مردم، و کار گزاران آگاه بندگان اند. به بهشت نمی رود جز کسی که آنان را بشناسد، و آنان او را بشناسند؛ و در جهنم سرنگون نگردد جز کسی که منکر امامان باشد و امامان هم او را نپذیرند. (1)

2. فلسفه ی حکومت

عده ای حکومت را برای دنیا و زرق و برق آن و عده ای برای ارضاع شهوت و قدرت خود می خواهند و لذا برای رسیدن به آن دست به هر کاری می زنند. امام علی علیه السلام در نامه ای مالک اشتر را از چنین طرز فکری برای به دست گرفتن حکومت نهی می کند:

مهربانی با مردم را پوشش دل خویش قرارده و با همه دوست و مهربان باش. مبادا مانند حیوان شکاری خوردن آنان را غنیمت دانی؛ زیرا مردم دو دسته اند: دسته ای برادر دینی تو، و دسته ای دیگر همانند تو در آفرینش اند. اگر گناهی از آنان سر می زند، یا علت هایی بر آنان عارض می شود، یا خواسته و ناخواسته، اشتباهی مرتکب می گردند، آنان را ببخش و بر آنان آسان گیر، آن گونه که دوست داری خدا تو را ببخشد و بر تو آسان گیرد. (2)

ص: 131

1- همان، خطبه ی 152، ردیف 7.

2- همان، نامه ی 53، ردیف 8.

و در بخش دیگری از همین نامه یادآور است:

نسبت به خدا، مردم، خویشاوندان نزدیک، و رعیت های خود که دوست شان داری، انصاف داشته باش؛ زیرا اگر چنین نکنی به آن ها ستم روا داشته ای، و کسی که به بندگان خدا ستم روا دارد خدا به جای بندگانش، دشمن او خواهد بود، و کسی که خدا دشمنش شود، دلیل اش را نپذیرد، چون او با خدا سرجنگ دارد، مگر این که باز گردد، یا توبه کند. و هیچ چیز مانند ستم کاری، نعمت خدا را دگرگون نمی کند و کیفر او را نزدیک نمی سازد. خدا دعای ستم دیدگان را می شنود و در کمین ستمکاران است. (1)

ولی از دیدگاه امام علی علیه السلام فلسفه ی حکومت چند امر است:

الف) عمل به عهد الهی: آن گاه که از علت پذیرش حکومت سخن می گوید چنین اظهار می دارد:

سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید. اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود و یاران، حجت را بر من تمام نمی کردند، و اگر خداوند از علما عهد و پیمان نگرفته بود که برابر شکم بارگی ستم گران و گرسنگی مظلومان، سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن رها می کردم و آخر خلافت را به کاسه ی اول آن سیراب می کردم، آن گاه می دیدید که دنیای شما نزد من از آب بینی گوسفند بی ارزش تر است. (2)

ص: 132

1- همان، ردیف 16.

2- همان، خطبه ی 3، ردیف 16.

ب) نظام بخشیدن به امور جامعه:

و خداوند «امامت» را برای سازمان یافتن امور امت، و «فرمان برداری از امام» را برای بزرگداشت مقام رهبری، واجب کرد. (1)

ج) احقاق حقوق شهروندان و جلوگیری از باطل:

ابن عباس می گوید: در سرزمین «ذی قار» (2)، خدمت امام علی علیه السلام رسیدم در حالی که کفش خود را پینه می زد، فرمود: قیمت این کفش چقدر است؟ گفتم ارزشی ندارد. فرمود: به خدا سوگند، همین کفش بی ارزش نزد من از حکومت بر شما محبوب تر است، مگر این که با آن حقی را به پا دارم، یا باطلی را دفع نمایم. (3)

د) حل مشکلات مردم و همراهی با آنان در تحمل مشکلات:

حضرت علی علیه السلام در نامه ای به والی بصره، همراهی با مردم در تحمل مشکلات و تلاش برای حل آن ها را علت پذیرش حکومت دانسته است:

آیا به همین که مرا امیرالمؤمنین علیه السلام بخوانند راضی باشم و در تلخی روزگار شریک و الگوی مردم نگردم؟ آفریده نشده ام که غذا های لذیذ و پاکیزه مرا سرگرم سازد. (4)

ص: 133

1- همان، حکمت 252، ردیف 4.

2- ذی قار، محلی است در نزدیکی شهر بصره (سه راهی بصره کوفه و مدینه) که جنگ مسلمانان با ایرانیان در آن جا اتفاق افتاد. امام علی علیه السلام قبل از جنگ «جمل» مدتی در آن جا توقف کرد تا یارانش از کوفه به او بپیوندند.

3- همان، خطبه ی 33، ردیف 1.

4- همان، نامه ی 45، ردیف 13.

ه) اجرای احکام الهی؛

و) ایجاد امنیت برای مظلومان و ستم دیدگان؛

ز) ایجاد اصلاحات اساسی در جامعه

ح) اجرای حدود تعطیل شده ی خداوند.

درباره ی چهار مورد اخیر، چنین آمده است:

خدایا تو می دانی که جنگ و درگیری ما برای به دست آوردن قدرت و حکومت، و دنیا و ثروت نبود، بلکه می خواستیم نشانه های حق و دین تو را به جایگاه خویش باز گردانیم و در سرزمین هایت اصلاح را ظاهر کنیم، تا بندگان ستم دیده ات در امن و امان زندگی کنند، و قوانین و مقررات فراموش شده ی تو بار دیگر اجرا گردد. (1)

3. جدا نبودن دین از سیاست در اسلام

در طول تاریخ عده ای برای این که راحت تر بتوانند بر سرنوشت مردم حکومت کرده، آن ها را در یوغ خود نگه دارند، برخورد های ناروایی در برابر دین انجام می دادند؛ زیرا دین را مانع رسیدن به اهداف خود می دانستند و وقتی در ستیز با دین موفق نمی شدند اندیشه ی جدایی دین از سیاست را مطرح می کردند، تا با سرگرم کردن دین مداران به احکام فرعی دین، دنیای آنان را به چپاول ببرند.

این اندیشه (سکولاریسم) در مسیحیت با مبانی و مقدمات نظری خاصی در برابر کلیسای کاتولیک جلوه کرد (2) و به دلیل کارایی اش، برخی در

ص: 134

1- همان، خطبه ی 131، ردیف 3.

2- سکولاریسم عبارت است از: گرایشی که طرف دار و مروج حذف یا بی اعتنایی و به حاشیه راندن نقش دین در ساحت های مختلف حیات انسانی (از قبیل: سیاست، حکومت، علم، عقلانیت، اخلاق و...) است. این که برخی آن را به جدایی دین از سیاست معنا می کنند، به خاطر کاربردی بودن این بحث و اهمیت مسائل سیاسی است، والا سکولاریسم به دین زدایی از همه ی عرصه های زندگی بشر تعریف شده است. (ابو القاسم طاهری، برگی از دفتر انسان شناسی از دیدگاه نهج البلاغه، ص 160)

صدد جهانی کردن آن برآمدند؛ زیرا مستکبران عالم مشاهده کردند که با وجود ادیان الهی و پیروان آن ها، امکان چپاول منافع مالی در جهان، به خصوص در کشور های اسلامی وجود ندارد؛ لذا این اندیشه را مطرح کردند و در بسیاری از کشورها نیز موفق بوده اند.

4. زیر ساخت های منطقی حکومت

الف) انسان موجودی است که خدا او را آزاد آفریده است.

ب) آزادی مطلق، باعث اختلال نظام و عسر و حرج انسان می شود؛ زیرا اکثر افراد به منافع خودشان فکر می کنند نه منافع دیگران؛ لذا به حکم عقل آزادی بشر باید محدود گردد.

ج) محدود کردن آزادی بشر نیازمند حکومت است تا به انسان ها بگوید چه کار هایی را باید انجام دهند و چه کار هایی را نباید انجام دهند.

د) این که چه کسی حق محدود کردن آزادی (یعنی حاکمیت بر) بشر را دارد.

از زمان ارسطو و افلاطون تا امروز حدود ده نظریه در این زمینه مطرح شده (1) که مجموع آن ها چهار راه را فرا روی بشر قرار می دهند.

ص: 135

1- ده نظریه عبارت اند از: 1. تئوری قرارداد های اجتماعی 2. رضایت عمومی 3. اراده ی عمومی 4. عدالت 5. سعادت 6. حکومت دینی 7. قهر و غلبه 8. استخلاف 9. طبیعی و فطری 10. الهی - مردمی (حبیب الله طاهری، مقاله ی «منشأ مشروعیت حکومت»، تجلی ولایت، (مجموعه مقالات)، ص 171 - 174).

1. فقط خدا حق محدود کردن آزادی بشر را دارد.

2. فقط مردم حق محدود کردن آزادی بشر را دارند.

3. خدا و مردم با هم حق محدود کردن آزادی بشر را دارند.

4. اخلاق و فردی که بتواند با ارزش های اخلاقی جامعه را به سعادت برساند حق محدود کردن آزادی بشر و در نتیجه حکومت را دارد.

بنا بر این انواع مشروعیت عبارت اند از: مشروعیت الهی، مشروعیت مردمی، مشروعیت الهی و مردمی، مشروعیت اخلاقی.

پرسش اول: از دید گاه نهج البلاغه منشأ مشروعیت حکومت چیست؟

پاسخ پرسش اول: قبل از پاسخ به پرسش فوق توجه به دو مطلب ضروری است:

1. معنا و مفهوم مشروعیت

در معنا و مفهوم مشروعیت از دیر باز اختلاف وجود داشته و معانی متفاوتی برای آن ذکر شده است؛ از جمله:

الف) مشروعیت، یعنی شرعی بودن؛

ب) مشروعیت، یعنی قانونی بودن؛

در فلسفه ی سیاست، اغلب مشروعیت حکومت را به قانونی بودن آن معنا می کنند، ولی این سخن تام نیست؛ زیرا قانون نیز جزئی از حکومت است. چه بسا در عرف سیاست، حکومتی قانونی و در عین حال نا مشروع باشد.

ص: 136

ج) مشروعیت، یعنی تحقق قرار داد اجتماعی؛

برخی مشروعیت را مساوی با تحقق قرارداد اجتماعی می دانند، زیرا رأی اکثریت مردم را منشأ مشروعیت دانسته اند. این هم نوعی مغالطه است که قبل از اثبات منشأ مشروعیت، آن را مساوی با تحقق قرارداد اجتماعی بدانند.

د) مشروعیت، یعنی اعتبار؛

برخی از محققان غربی برای جلوگیری از جنبه های هنجاری واژه ی مشروعیت، از واژه ی «Validity» به معنای اعتبار استفاده کرده اند؛ به این ترتیب نظامی مشروع است که در جامعه دارای اعتبار باشد. البته اعتبار یک حکومت، مفهومی کاملاً عرفی است و با مشروعیت و حقانیت که مفاهیمی حقیقی اند، تفاوت دارد. (1)

و) مشروعیت، یعنی حق حاکمیت؛

مشروعیت به این معنا یعنی چه کسی حق حاکمیت بر مردم را دارد، و چرا مردم باید از حکومت پیروی کنند؟ در واقع مشروعیت عبارت است از: «توجیه عقلانی اعمال سلطه و اطاعت» (2)

با توجه به معانی فوق، معنای آخر بهترین و کامل ترین تعریف است.

2. تفاوت مشروعیت با مقبولیت حکومت

از مباحثی که معمولاً بین آن ها خلط می شود بحث مشروعیت و مقبولیت

ص: 137

1- همان، ص 168 - 190.

2- مصطفی کواکبیان، مقاله ی «حکومت دینی از دیدگاه امام علی» تجلی ولایت، (مجموعه مقالات)، ص 217.

است؛ زیرا مراد از مشروعیت، حق بودن حاکمیت و قانونی بودن حکومت است، اما مقبولیت به معنای پذیرفته شدن یک حکومت توسط مردم است که موجب بقا و کار آمدی آن می شود.

در واقع، مشروعیت مربوط به مقام ثبوت و نفس الامر است، ولی مقبولیت مربوط به مقام اثبات و تحقق خارجی است و لذاست که برخی از حکومت ها از مشروعیت الهی و اسلامی برخوردار بودند اما در میان مردم مقبولیت نداشتند، مثل حکومت امام علی علیه السلام در 25 سال آغازین امامت، برخی از حکومت ها نیز مقبولیت مردمی داشتند ولی مشروعیت نداشتند. در واقع، نسبت مشروعیت و مقبولیت، عام و خاص من وجه است.

لازم به ذکر است، این که برخی مشروعیت را به مقبولیت معنا می کنند بدان جهت است که آن ها منشأ مشروعیت حکومت را آرای مردم می دانند، ولی در فرهنگ اسلامی مشروعیت با مقبولیت تفاوت دارد.

از آن جا که نهج البلاغه مبین حقایق قرآن و ترجمان اندیشه های قرآنی است ابتدا باید دید گاه قرآن درباره منشأ مشروعیت حکومت مطرح شود و سپس دید گاه نهج البلاغه در این زمینه بیان گردد.

منشأ مشروعیت حکومت از دیدگاه قرآن

از دیدگاه قرآن منشأ مشروعیت حکومت، خداوند است. آیاتی که بر این مطلب دلالت دارند چند دسته اند:

دسته ی اول: آیاتی که به صراحت حکومت را از آن خدا می دانند، مثل:

(إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ

النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) (1)؛ حکم تنها از آن خداست؛ فرمان داده که غیر از او را نپرستید. این است آیین پا بر جا، ولی بیش تر مردم نمی دانند.

(وَإِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَقْضِ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ) (2)؛ حکم و فرمان، تنها از آن خداست. حق را از باطل جدا می کند. و او بهترین جدا کننده (حق از باطل) است.

(وَ أَنْ أَحْكُمُ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ) (3)؛ و در میان آن ها [= اهل کتاب]، طبق آن چه خداوند نازل کرده، داوری کن؛ و از هوس های آنان پیروی مکن و از آن ها بر حذر باش. مبدا تو را از بعضی احکامی که خدا بر تو نازل کرده، منحرف سازند. و اگر آن ها (از حکم و داوری تو) روی گردانند، بدان که خداوند می خواهد آنان را به خاطر پاره ای از گناهان شان مجازات کند؛ و بسیاری از مردم فاسق اند.

(قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِحَقِّ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) (4)؛ بگو: «آیا هیچ یک از معبود های شما، به سوی حق هدایت می کند؟! بگو: «تنها خدا به حق هدایت می کند؛ آیا کسی

ص: 139

1- سوره ی یوسف (12)، آیه ی 40.

2- سوره ی انعام (6)، آیه ی 57.

3- سوره ی مائده (5)، آیه ی 49.

4- سوره ی یونس (10)، آیه ی 35.

که به سوی حق هدایت می کند برای پیروی شایسته تر است، یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر هدایتش کنند؟ شما را چه می شود، چگونه داوری می کنید؟!

دسته ی دوم: آیاتی که به نوعی حق حکومت را مختص خدا می دانند، مانند:

(أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ) (1)؛ آگاه باشید که آفرینش و تدبیر (جهان)، از آن او (و به فرمان او)ست. پر برکت (وزوال ناپذیر) است خداوندی که پروردگار جهانیان است.

(أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) (2)؛ آیا آن ها غیر خدا را ولی خود قرار دادند؟! در حالی که «ولی» فقط خداوند است و اوست که مردگان را زنده می کند، و اوست که بر هر چیزی تواناست.

(ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ) (3)؛ این است خداوند، پروردگار شما؛ حاکمیت (در سراسر عالم) از آن اوست؛ و کسانی را که جز او می خوانید (و می پرستید) حتی به اندازه ی پوست نازک هسته ی خرما مالک نیستند.

دسته ی سوم: آیاتی که بیان گر این اند که خداوند افرادی را برای حکومت برگزیده است، مثل:

ص: 140

- 1- سوره ی اعراف (7)، آیه ی 54.
- 2- سوره ی شوری (42)، آیه ی 9.
- 3- سوره ی فاطر (35)، آیه ی 13.

(الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أُنْفُسِهِمْ) (1) پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوار تر است.

(يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ) (2)؛ ای داوود، ما تو را خلیفه (و نماینده ی خود) در زمین قرار دادیم؛ پس در میان مردم به حق داوری کن، و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می سازد.

(وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ) (3)؛ آن چه را رسول خدا برای شما آورده بگیریید (و اجرا کنید)، و از آن چه نهی کرده خود داری نمایید؛ و از (مخالفت) خدا بپرهیزید که خداوند کیفرش شدید است.

(وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً) (4)؛ (به خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من در روی زمین، جانشینی [= نماینده ای] قرار خواهم داد.»

(وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّتْ فَاَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلٌكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) (5)؛ (به خاطر آورید)

ص: 141

1- سوره ی احزاب (33)، آیه ی 6.

2- سوره ی ص (38)، آیه ی 26.

3- سوره ی حشر (59)، آیه ی 7.

4- سوره ی بقره (2) آیه ی 30.

5- سوره ی بقره (2)، آیه ی 124.

هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود و او به خوبی از عهده ی این آزمایش ها برآمد. خداوند به او فرمود: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم»، ابراهیم عرض کرد: «از دودمان من نیز امامانی قرار بده»، خداوند فرمود: «پیمان من به ستمکاران نمی رسد؛ (و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته ی این مقام اند)».

دسته ی چهارم: آیاتی که دلالت دارند بر این که بندگان خدا در امر حکومت و مشروعیت آن هیچ حقی ندارند، مانند:

(وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا) (1)؛ هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم می دانند، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشد؛ و هر کس خدا و رسولش را نافرمانی کند، به گمراهی آشکاری گرفتار شده است.

دسته ی پنجم: آیاتی که دلالت دارند بر کافر، ظالم و فاسق بودن کسانی که بر خلاف حکم خدا حکم می کنند، مثل:

(وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ) (2)؛ و کسانی که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی کنند، کافرند.

ص: 142

1- سوره ی احزاب (33)، آیه ی 36.

2- سوره ی مائده (5)، آیه ی 44.

(وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ) (1)؛ و کسانی که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نکنند، ستمگرند.

(وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الفَاسِقُونَ) (2)؛ و کسانی که بر طبق آن چه خدا نازل کرده حکم نمی کنند، فاسق اند.

با دقت در آیات فوق نظر قرآن درباره ی منشأ مشروعیت حکومت روشن می گردد؛ روایات بسیاری در تفسیر این آیات وجود دارد که امامت و حکومت را حق الهی معرفی نموده اند. (3)

منشأ مشروعیت حکومت در نهج البلاغه

نهج البلاغه نیز همانند قرآن، مشروعیت حکومت را الهی و حق خداوند دانسته است.

در نهج البلاغه نیز در این باره عبارات گوناگونی وجود دارد؛ از جمله:

1. عباراتی که امام علی علیه السلام در آن ها خود را نماینده ی خداوند و مأمور اجرای فرامین او معرفی می نماید:

(أَلَا وَقَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ بِقِتَالِ أَهْلِ الْبَغْيِ وَ النَّكَتِ وَ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ، فَأَمَّا النَّاكِثُونَ فَقَدْ فَاتَلْتُ، وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَقَدْ جَاهَدْتُ، وَ أَمَّا الْمَارِقَةُ فَقَدْ دَوَّخْتُ وَ أَمَّا شَيْطَانُ الرَّدْهَةِ فَقَدْ كُفَيْتُهُ بِصَعْمَةٍ سَمِعَتْ لَهَا وَجِبَةٌ قَلْبِهِ

ص: 143

1- سوره ی مائده (5)، آیه ی 45.

2- سوره ی مائده (5)، آیه ی 47.

3- جهت اطلاع بیش تر ر.ک: احتجاج، طبرسی، ج 1، ص 110 به بعد؛ الغدير، ج 1، ص 166 - 186؛ مناقب خطیب خوارزمی، ص 112 و 217؛ مستدرک حاکم، ج 3، ص 371 و فرائد السمطين، باب 58، سمط اول.

وَرَجُهُ صَدْرِهِ، وَبَقِيَتْ بَقِيَّةٌ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ. وَلَئِنْ أُذِنَ لِلَّهِ فِي الْكُرَّةِ عَلَيْهِمْ لَأُذِينَ مِنْهُمْ إِلَّا مَا يَشَاءُ دَرُّ فِي أَطْرَافِ الْبِلَادِ تَشَدُّراً (1)؛ آگاه باشید! خداوند مرا به جنگ با سرکشان تجاوز کار، پیمان شکنان و فساد کنندگان در زمین فرمان داد، با ناکشان پیمان شکن جنگیدم، با قاسطین تجاوز کار جهاد کردم، و مارقین خارج شده از دین را خوار و زیون ساختم؛ و رهبر خوارج (شیطان ردهه) (2) بانگ صاعقه ای قلبش را به تپش آورد و سینه اش را لرزاند و کارش را ساخت. حال تنها اندکی از سرکشان و ستم گران باقی ماندند، که اگر خداوند مرا باقی گذارد با حمله ای دیگر نابودشان خواهم کرد، و حکومت حق را در سراسر کشور اسلامی، جز مناطق پراکنده و دوردست، پایدار خواهم نمود.

امام علی علیه السلام هنگامی که مأمور جمع آوری مالیات و زکات را به سوی شهرها می فرستاد فرمود:

(ثُمَّ تَقُولَ: عِبَادَ اللَّهِ، أُرْسَلَنِي إِلَيْكُمْ وَلِيُّ اللَّهِ وَ خَلِيفَتُهُ، لَأَخَذَ مِنْكُمْ حَقَّ اللَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ فَهَلْ لِلَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ مِنْ حَقٍّ فَتَوَدُّوهُ إِلَىٰ وَلِيِّهِ) (3)؛ سپس می گویی: «ای بندگان خدا، مرا ولی خدا و جانشین او به سوی شما فرستاده، تا حق خدا را که در اموال شما قرار دارد تحویل گیرم. آیا در اموال شما حقی است که به نماینده ی او پردازید؟»

2. عباراتی که در آن حکومت خود را حکومت خدایی و اطاعت از آن

ص: 144

1- نهج البلاغه، خطبه ی 192، ردیف 112.

2- ردهه، گودالی است که جنازه ی «ذوالثدیه» رهبر خوارج در آن افتاد.

3- همان، نامه ی 25، ردیف 3.

(وَإِنْ فِي سُلْطَانِ اللَّهِ عِصْمَةٌ لَأَمْرِكُمْ، فَأَعْطُوهُ طَاعَتَكُمْ غَيْرَ مُلْؤَمَةٍ وَلَا مُسْتَكْرَهٍ بِهَا. وَاللَّهُ لَتَفْعَلَنَّ أَوْ لَيُنْقَلَنَّ اللَّهُ عَنْكُمْ سُلْطَانَ الْإِسْلَامِ، ثُمَّ لَا يَنْقَلُهُ إِلَيْكُمْ أَبَدًا حَتَّى يَأْرَزَ الْأَمْرَ إِلَى غَيْرِكُمْ) (1)؛ و همانا حکومت الهی، حافظ امور شماست؛ بنا بر این زمام امور خود را بدون نفاق و کراهت به دست امام خود بسپارید.

به خدا سوگند! اگر در پیروی از حکومت و امام، اخلاص نداشته باشید، خدا دولت اسلام را از شما خواهد گرفت و هرگز به شما باز نخواهد گرداند و در دست دیگران قرار خواهد داد.

و در جای دیگر آن گاه که از ویژگی های اهل بیت علیهم السلام سخن می گفت، فرمود:

(فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ؟) «وَأَنْتَى تُؤْفَكُونَ!» وَالْأَعْلَامُ قَائِمَةٌ، وَالْآيَاتُ وَاصِحَةٌ، وَالْمَنَارُ مَنْصُوبَةٌ، فَأَيْنَ يَتَاهُ بِكُمْ! وَكَيْفَ تَعْمَهُونَ وَبَيْنَكُمْ عِثْرَةٌ نَبِيِّكُمْ! وَهُمْ أَرْزَمَةُ الْحَقِّ، وَأَعْلَامُ الدِّينِ، وَالسِّنَةُ الصِّدْقِ! فَأَنْزَلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ، وَرِدُّوهُمْ وَرُودَ الْهِيمِ الْعِطَاشِ، أَيُّهَا النَّاسُ، خُذُوهَا عَنْ خَاتَمِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ «إِنَّهُ يَمُوتُ مَنْ مَاتَ مِنَّا وَ لَيْسَ بِمَيِّتٍ، وَيَبْلَى مَنْ بَلِيَ مِنَّا وَ لَيْسَ بِبَالٍ» فَلَا تَقُولُوا بِمَا لَا تَعْرِفُونَ، فَإِنَّ أَكْثَرَ الْحَقِّ فِيمَا تُنْكِرُونَ) (2)؛ مردم کجا می روید؟! چرا از حق منحرف می شوید؟ پرچم های حق برپاست و نشانه های آن آشکار است، با این که چراغ های هدایت روشن گر راه هستند، چون

ص: 145

1- همان، خطبه ی 169، ردیف 1.

2- همان، خطبه ی 87، ردیف 13.

در حالی که عترت پیامبر شما، زمام داران حق و یقین، پیشوایان دین و زبان های راستی و راست گویان در میان شما هستند، باید آن ها را در بهترین منازل قرآن جای دهید و همانند تشنگانی که به سوی آب می شتابند، به سوی شان هجوم آورید. ای مردم این حقیقت را از خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله بیاموزید که فرمود: هر که از ما می میرد، در حقیقت نمرده است و چیزی از ما کهنه نمی شود. پس آن چه نمی دانید، نگوئید؛ زیرا بسیاری از حقایق در اموری است که نا آگاهانه آن ها را انکار می کنید.

3. عباراتی که در آن ها امام علیه السلام حکومت را حق مسلم خود معرفی می کند، مانند:

(فَوَاللَّهِ مَا زِلْتُ مَدْفُوعًا عَنْ حَقِّي، مُسَدِّتًا ثَرًا عَلَيَّ، مُنْذُ قَبْضِ اللَّهِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى يَوْمِ النَّاسِ هَذَا) (1)؛ پس، سوگند به خدا، من همواره از حق خویش محروم ماندم، و از هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه و آله تا امروز حق مرا از من گرفتند و به دیگری دادند.

و در جای دیگر فرمود:

(وَقَدْ قَالَ قَائِلٌ: إِنَّكَ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ لِحَرِيصٍ. فَقُلْتُ: بَلْ أَنْتُمْ وَاللَّهِ لِأَحْرَضُ وَأَبْعَدُ، وَأَنَا أَحْضُ وَأَقْرَبُ، وَإِنَّمَا طَلَبْتُ حَقًّا لِي وَأَنْتُمْ تَحُولُونَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ، وَتَضْرِبُونَ وَجْهِي دُونَهُ. فَلَمَّا قَرَعْتُهُ بِالْحُجَّةِ فِي الْمَلَا

ص: 146

الْحَاضِرِينَ هَبْ كَأَنَّهُ بُهِتَ لَا يَدْرِي مَا يُجِيبِي بِهِ) (1)؛ شخصی در روز شورا به من گفت: ای فرزند ابوطالب نسبت به خلافت حریص هستی، در پاسخ او گفتم: به خدا سوگند! شما با این که از پیامبر اسلام دورترید، حریص ترید، اما من شایسته و نزدیک تر به پیامبر اسلام هستم؛ هما من تنها حق خود را مطالبه می کنم، ولی شما بین من و آن حایل شدید، و دست ردّ بر سینه ام زدید. بنا بر این چون در جمع حاضران، با برهان قاطع او را مغلوب کردم، در مانده و سرگردان شد و نمی دانست در پاسخم چه بگوید؟

هم چنین فرمود:

(أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَ بِهَا فُلَانٌ وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَا. يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ، وَ لَا يَرْفَى إِلَيَّ الطَّيْرُ؛ فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْبًا، وَ طَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا، وَ طَفِقْتُ أَرْتَبِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بِيَدِ جَنَاءٍ، أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخِيَةِ عَمِيَاءٍ، يَهْرُمُ فِيهَا الْكَبِيرُ، وَيَشْدِبُ فِيهَا الصَّغِيرُ، وَ يَكْدُحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ؛ فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَذَا أَحَجِّي، فَصَبَرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدَى، وَ فِي الْحَلْقِ شَجَا، أَرَى تُرَائِي نَهْبًا، حَتَّى مَضَى الْأَوَّلُ لِسَيْلِهِ، فَأَذَلِّي بِهَا إِلَى فُلَانٍ بَعْدَهُ. فَيَا عَجَبًا!!)

(بَيْنًا هُوَ يَسْتَقِيلُهَا فِي حَيَاتِهِ إِذْ عَقَدَهَا لِأَخْرَ بَعْدَ وَفَاتِهِ، لَشَدَّ مَا تَشَطَّرَا ضَرَّ عَيْنَهَا) (2)؛ آگاه باشید! به خدا سوگند ابابکر، جامه ی خلافت را بر تن کرد، در حالی که می دانست، جایگاه من در حکومت اسلامی،

ص: 147

1- همان، خطبه ی 172، ردیف 1.

2- همان، خطبه ی 3، ردیف 1.

چون محور سنگ های آسیاب است (که بدون آن آسیاب حرکت نمی کند). او می دانست که سیل علوم از دامن کوهسار من جاری است، و مرغان دور پرواز اندیشه ها به بلندای ارزش من نتوانند پرواز کرد، پس من ردای خلافت را رها کردم، و در این اندیشه بودم که آیا به تنهایی برای گرفتن حق خود بپا خیزم، یا در این محیط خفقان و تاریک صبر پیشه سازم؟ که پیران را فرسوده، جوانان را پیر، و مردان با ایمان را تاقیامت و دیدار با پروردگار، اندوهگین نگه می دارد.

پس، صبر و بردباری را خردمندانه تر دیدم، و لذا صبر کردم، در حالی که احساس می کردم خار در چشم و استخوان در گلویم مانده، با دیدگانم می نگرستم که چگونه میراث مرا به غارت می برند، تا این که خلیفه ی اول، خلافت را به پسر خطاب سپرد. شگفتا! ابابکر که در حیاتش از مردم می خواست عذرش را بپذیرند، چگونه در هنگام مرگ، خلافت را به عقد دیگری در آورد؟ و آن دو چه سخت از پستان خلافت دوشیدند و نوشیدند.

با توجه به مباحث گذشته، نتیجه می گیریم مشروعیتی که اسلام و قرآن و نهج البلاغه برای حکومت در نظر گرفته همان مشروعیت الهی است؛ بدین معنا که هیچ کس حق محدود کردن آزادی بشر و امر و نهی کردن به او را ندارد مگر ذات اقدس الهی و منصوبین او.

از این رو به اعتقاد شیعه کسی امام است که اولاً: از طرف خدا منصوب باشد، ثانیاً: دارای مقام عصمت باشد و ثالثاً؛ از علم الهی (علم لدنی) نیز

بهره مند باشد. و لذا در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران حق حاکمیت فقط از آن خداوند دانسته شده است. (1)

پرسش دوم: آیا در نهج البلاغه درباره ی حق حاکمیت حضرت علی علیه السلام نسبت به جامعه ی اسلامی و غصب آن توسط دیگران مطلبی آمده است؟

پاسخ پرسش دوم: امام علی علیه السلام نه تنها حکومت را حق خود می دانست، بلکه معتقد بود با غصب آن، حق مسلم جامعه ی اسلامی تضییع شده است.

1. زمانی که خبر سقیفه به آن حضرت رسید، فرمود:

انصار چه گفتند؟ پاسخ شنید که آن ها گفتند: زمام دار از ما، و رهبری از شما (مهاجرین) انتخاب گردد. سپس امام علیه السلام فرمود: چرا با آن ها به این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله استدلال نکردید که درباره ی انصار سفارش فرمود: با نیکان آن ها به نیکی رفتار کنید و از بدکاران آن ها در گذرید! سؤال کردند: چگونه این حدیث، انصار را از زمام داری دور می کند؟ فرمود: اگر زمام داری و حکومت در آنان بود، سفارش درباره ی آن ها معنا نداشت. سپس پرسید: قریش در سقیفه چه گفتند؟ جواب دادند: قریش می گفتند: ما از درخت رسالتیم. امام علیه السلام فرمود: به درخت رسالت استدلال کردند!! اما میوه اش را ضایع ساختند. (2)

ص: 149

1- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، فصل پنجم، اصل 55.

2- نهج البلاغه، خطبه ی 67.

2. آن هنگام که مردم برای بیعت با عثمان جمع شده بودند، درباره ی حقانیت خلافت خود فرمودند:

(لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ النَّاسِ بِهَا مِنْ غَيْرِي؛ وَاللَّهِ لَأُسْلِمَنَّ مَا سَلِمَتْ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ، وَلَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْرٌ إِلَّا عَلَى خَاصَّةٍ، التَّمَاثُ لَأَخْر ذَلِكْ وَفَضْلِهِ، وَزُهْدًا فِيمَا تَنَافَسْتُمُوهُ مِنْ زُخْرِفِهِ وَزَبْرَجِهِ) (1)؛ همانا می دانید که من از دیگران به خلافت سزاوارترم، سوگند به خدا! به آن چه انجام داده اید گردن می نهم، تا هنگامی که اوضاع مسلمین رویه راه باشد، و جز من به دیگری ستم نشود؛ و پاداش این گذشت و سکوت و فضیلت را از خدا انتظار دارم، و از آن همه زر و زیوری که به دنبالش هستید پرهیز می کنم.

3. و آن گاه که درباره ی وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و وراثت اهل بیت علیهم السلام سخن می گفت، فرمود:

عترت پیامبر صلی الله علیه و آله اساس، دین و ستون های استوار یقین اند، شتاب کننده، باید به آنان باز گردد، و عقب مانده، به آنان بپیوندد؛ زیرا ویژگی های حق ولایت و وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به خلافت مسلمین، و میراث رسالت به آن ها تعلق دارد؛ هم اکنون (که خلافت را به من سپردید) حق به اهل آن بازگشت، و دوباره به جایگاهی که از آن دور مانده بود، بازگردانده شد. (2)

4. حضرت علیه السلام در پاسخ به نامه ی معاویه چنین نوشت:

ص: 150

1- همان، خطبه ی 74.

2- همان، خطبه ی 2، ردیف 13.

و گفته ای که مرا چونان شتر مهار کرده به سوی بیعت می کشاندند. سوگند به خدا! خواستی نکوهش کنی، اما ستودی؛ خواستی رسوا سازی، اما خود را رسوا کردی؛ مسلمان را چه باک که مظلوم واقع شود، مادامی که در دین و یقین خود شک ندارد. این را برای غیر تو نیز دلیل آورده ام تا پند گیرند، و آن را کوتاه آوردم به مقداری که از خاطرم گذشت. (1)

و گاه نیز درباره ی صبر بر مصایب دشوار زمان غصب خلافت می فرمود:

پس از تأمل، صبر و بردباری را خردمندانه تر دیدم، پس صبر کردم در حالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلوی من مانده بود، و با دیدگانم می نگریستم که میراث مرا به غارت می برند. (2)

و در جای دیگر فرمود:

(پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله) به اطراف خود نگاه کردم، به جز اهل بیتم یاوری ندیدم، دیدم اگر آن ها یاری ام کنند، کشته خواهند شد و لذا به مرگ آنان رضایت ندادم. چشم پر از خار و خاشاک را به ناچار فرو بستم، و با گلویی که استخوان شکسته در آن گیر کرده بود جام تلخ حوادث را نوشیده، خشم خویش را فرو بردم، و بر نوشیدن جام تلخ تر از گیاه حنظل، شکیبایی نمودم. (3)

ص: 151

1- همان، نامه ی 28، ردیف 20.

2- همان، خطبه ی 3، ردیف 3.

3- همان، خطبه ی 26، ردیف 3.

5. هم چنین درباره ی ترضیع حقوق مسلمانان به واسطه ی غضب خلافت فرمود:

شگفتا! ابابکر که در حیات خود از مردم می خواست عذرش را بپذیرند، چگونه در هنگام مرگ، خلافت را به عقد دیگری در آورد؟ هر دو از شتر خلافت سخت دوشیدند و از حاصل آن بهره مند گردیدند. سرانجام اولی حکومت را به دست کسی (عمر) که مجموعه ای از خشونت، سخت گیری، اشتباه و پوزش طلبی بود، سپرد. زمام دار مانند کسی است که بر شتری سرکش سوار است، اگر عنان را محکم کشد، پرده های بینی حیوان پاره می شود، و اگر آزادش گذارد، در پرتگاه سقوط می کند.

به خدا سوگند مردم در حکومت خلیفه ی دوم، در ناراحتی و رنج مهمی گرفتار آمده بودند، و دچار دورویی ها و اعتراض ها شدند. من در این مدت طولانی محنت زا و عذاب آور، چاره ای جز شکیبایی نداشتم، تا آن که روزگار عمر هم سپری شد. (1) سپس عمر خلافت را به گروهی سپرد که گمان می کرد من هم سنگ آنان هستم!! پناه به خدا از این شورا!! در کدام زمان من با آن ها برابر بودم که هم اکنون مرا همانند آن ها پنداشته و در صف آن ها قرار داده است؟ به ناچار باز هم کوتاه آمدم و با آنان هماهنگ شدم. یکی از آن ها با کینه ای که از من داشت روی برتافت، (2)، و دیگری دامادش (3) را بر

ص: 152

1- ابابکر در جمادی الآخر سال 13 هجری و عُمر در ذی الحجه سال 23 هجری از دنیا رفت.

2- مراد سعد بن ابی وقاص است.

3- عبد الرحمن بن عوف، شوهر خواهر عثمان است که به دستور عمر در صورت بروز اختلاف در شورا ملاک رأی او بود.

حقیقت برتری داد، و آن دو نفر دیگر که زشت است آوردن نام شان؛ (1) تا آن که سومی (عثمان) به خلافت رسید. دو پهلوی از پرخوری باد کرده، همواره بین آشپز خانه و دستشویی سرگردان بود. خویشاوندان پدری اش از بنی امیه بودند که همراه او بیت المال را حیف و میل کردند. او هم چون شتر گرسنه ای که به جان گیاه بهاری بیفتد آن قدر اسراف کرد که ریسمان بافته اش باز شد، و اعمالش مردم را برانگیخت و نابودش ساخت. (2)

هم چنین در کتاب شریف احتجاج طبرسی مطالب زیادی در این باب وجود دارد، مشتاقان مراجعه نمایند.

پرسش سوم: اگر امام علیه السلام حکومت را حق خود می دانست چرا بعد از عثمان از پذیرش آن امتناع می کرد؟ (3)

پاسخ پرسش سوم: با استفاده از مطالب بحث «مشروعیت و مقبولیت» و دقت در نکته های ذیل روشن می شود که چرا امام علی علیه السلام بعد از قتل عثمان از پذیرش حکومت ابا داشت.

ص: 153

1- طلحه و زبیر، که بر امام شوریدند و با همکاری عایشه جنگ جمل را به وجود آوردند.

2- همان خطبه ی 3، ردیف 15-6.

3- ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ی 92: «دَعُونِي وَ التَّمَسُّوا غَيْرِي... وَ اِنَّمَا لَكُمْ وَ زِيْرًا خَيْرٌ لَّكُمْ مِنِّي اَمِيْرًا؛ مرا واگذارید و به سراغ دیگری بروید... زیرا اگر من وزیر و مشاورتان باشم بهتر است تا امیر و رهبرتان باشم».

1. حکومت حقی نیست که خود امام علی علیه السلام آن را برای خود دست و پا کرده باشد بلکه مسئولیت و وظیفه ای است که از طرف خداوند بر دوش او نهاده شد.
2. در زمان حکومت عثمان خلافتکاری ها و خرابکاری های بی شماری انجام شد که به برخی از آن ها در نهج البلاغه اشاره شده است. امام علیه السلام اگر بی چون و چرا حکومت را می پذیرفت باید مسئولیت آن خرابی را نیز قبول می کرد؛ لذا با امتناع از پذیرش حکومت، آن ها (عملکرد عثمان و...) را ناحق و باطل معرفی کرد.
3. چنان چه در بدو امر حکومت را می پذیرفت، این شایعه ایجاد می شد که ایشان از کشتن عثمان رضایت داشته است؛ در حالی که حضرت علیه السلام به عثمان فرموده بود:
من از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: «روز قیامت رهبر ستم گر را، در حالی که نه یآوری دارد و نه کسی از او عذرخواهی می کند، در آتش جهنم افکنند، و مانند سنگ آسیاب چنان در آن می چرخد تا به قعر دوزخ رسیده به زنجیر کشیده شود».
- من تو را به خدا سوگند می دهم که امام کشته شده ی این امت مباحی؛ چراکه پیش از این گفته می شد «در میان این امت، امامی به قتل خواهد رسید که در کشتار تا روز قیامت گشوده می شود، کار های امت اسلامی با آن مشتبه می گردد، و فتنه و فساد در میان شان گسترش می یابد، تا آن جا که حق را از باطل نمی شناسند، و به سختی

در آن فتنه ها غوطه ور می گردند» (1).

بسیاری از همان ابتدا قتل عثمان را به امام علی علیه السلام نسبت دادند که امام علیه السلام با کناره گیری از پذیرش حکومت و خروج از مدینه و استقرار در باغستان های خود، این اتهام را دفع کرد؛ چنان که می فرماید:

اگر به کشتن او (عثمان) فرمان داده بودم، قاتل بودم، و اگر از آن باز می داشتم از یاوران او به شمار می آمدم، با این همه، کسی که او را یاری کرد نمی تواند بگوید از کسانی که دست از یاری اش برداشتند بهترم، و کسانی که دست از یاری اش برداشتند نمی توانند بگویند یاورانش از ما بهترند. من جریان عثمان را برایتان خلاصه می کنم، عثمان استبداد و خود کامگی پیشه کرد، و شما بی تابی کردید و از حد گذرانید، و خدا برای خود کامگی، ستم کاری، بی تابی و تندروی، حکمی دارد که تحقق خواهد یافت. (2)

4. امام علی علیه السلام آن هایی را که به سوی او دست بیعت دراز کرده بودند صادق نمی دید، بلکه فضا را مه گرفته و غبار آلود می دید، از این رو ابتدا از پذیرش حکومت امتناع نمود، ولی پس از اتمام حجت آن را پذیرفت.

پرسش چهارم: اگر امام علی علیه السلام خلفا را غاصب حکومت می دانست، چرا در اداره و تحکیم پایه های حکومت، به آن ها کمک می کرد؟

پاسخ پرسش چهارم: امام علی علیه السلام خلافت و حکومت را ابزاری برای

ص: 155

1- همان، خطبه ی 164، ردیف 7.

2- همان، خطبه ی 30.

احقاق حقوق بندگان خدا، دفع و رفع ستم از مظلومان، اجرای احکام و مقررات الهی می دانست نه وسیله ای برای رسیدن به مقام، مال و موقعیت. گواه این سخن علاوه بر اعتراف عمر، مطالبی است که از خود آن حضرت در نهج البلاغه نقل شده است:

ابن عباس می گوید: در سرزمین «ذی قار»، امام را در حال پینه زدن کفش دیدم، تا مرا دید، فرمود: قیمت این کفش چقدر است؟ گفتم بهایی ندارد. فرمود: به خدا سوگند، همین کفش بی ارزش نزد من از حکومت بر شما محبوب تر است، مگر این که حقی را با آن بپا دارم، یا باطلی را دفع نمایم. (1)

و در جایی دیگر فرمود:

سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود و یاران، حجت را بر من تمام نمی کردند، و اگر خداوند از علما عهد و پیمان نگرفته بود که در برابر شکم بارگی ستم گران، و گرسنگی مظلومان سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را رها می نمودم، و آخر خلافت را به کاسه ی اول آن سیراب می کردم، آن گاه می دیدید که دنیای شما نزد من از آب بینی گوسفند بی ارزش تر است. (2)

هم چنین فرمود:

خدایا تو می دانی که جنگ و درگیری ما برای به دست آوردن

ص: 156

1- همان، خطبه ی 33، ردیف 1.

2- همان، خطبه ی 3، ردیف 16.

قدرت، حکومت، دنیا و ثروت نبود، بلکه می خواستیم نشانه های حق و دین تو را به جایگاه خویش بازگردانیم، و در سرزمین های تو اصلاح را ظاهر کنیم، تا بندگان ستمدیده ات در آرامش زندگی کنند و قوانین و مقررات فراموش شده ی تو بار دیگر اجرا گردند. (1)

از این رو باید گفت: اولاً کمک امام علیه السلام به خلفا برای تحکیم پایه های خلافت آن ها نبود، بلکه فقط در جا هایی که تحکیم و تقویت پایه های اسلام نیازمند راهنمایی و یاری بود کمک می کرد؛ مثل مشورت دادن به عمر برای شرکت در جنگ با رومیان (2) و جنگ با ایرانیان (3) و فروش پرده ی کعبه (4) و یاری عثمان در ماجرای قتل او (5) و ...

ثانیاً، امام علی علیه السلام گاهی آنان را یاری می کرد تا جلوی تخریب اسلام را بگیرد؛ چنان که می فرماید:

پس از آن که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سوی خدا رفت، مسلمانان در کار حکومت با یکدیگر درگیر شدند... نه در فکرم می گذشت و در نه خاطر می آمد که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله عرب خلافت را از اهل بیت او بگیرد، یا مرا از حکومت باز دارد، تنها چیزی که نگرانم کرد شتافتن مردم به سوی فلان شخص و بیعت با او بود. تا آن جا که دیدم گروهی از اسلام بازگشته، می خواهند دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم را نابود

ص: 157

1- همان، خطبه ی 131، ردیف 3.

2- همان، خطبه ی 134.

3- همان، خطبه ی 146.

4- همان، حکمت 270.

5- همان، خطبه ی 164 و 240.

سازند، پس ترسیدم که اگر اسلام و طرفدارانش را یاری نکنم، رخنه ای در آن بینم یا شاهد نابودی آن باشم، زیرا مصیبت آن بر من سخت تر از رها کردن حکومت بر شماست، که کالای چند روزه ی دنیاست. به زودی ایام آن می گذرد چنان که سراب ناپدید شود، یا چونان پاره های ابر که زود پراکنده می گردد. پس در میان آن آشوب و غوغا، به پا خواستم تا آن که باطل از میان رفت، و دین استقرار یافت و آرام شد.

(1)

ثالثاً، حضرت علیه السلام حتی در ماجرای غضب خلافتش هم به این مطلب تذکر داد که تا جایی که حق من تضییع می شود صبر و تحمل می کنم؛ اما اگر پای مصالح اسلام و مسلمانان در میان باشد تحمل نخواهم کرد:

همانا می دانید که من از دیگران نسبت به خلافت سزاوارترم؛ سوگند به خدا! به آن چه انجام داده اید گردن می نهم، تا هنگامی که اوضاع مسلمین رویه راه باشد و جز من به دیگری ستم نشود، و پاداش این گذشت و سکوت و فضیلت را از خدا انتظار دارم، و از آن همه زر و زیوری که به دنبال آن حرکت می کنید پرهیز می کنم. (2)

پرسش پنجم: اگر امام علی علیه السلام خلفا را غاصب می دانست چرا نحوه ی انتخاب آن ها را تأیید کرد؟

پاسخ پرسش پنجم: امام علی علیه السلام برای این که اثبات کند حکومت در

ص: 158

1- همان، نامه ی 62، ردیف 7-2.

2- همان، خطبه ی 74.

اسلام حقی الهی است و با نصب محقق می شود و خلفای پیش از او غاصب حقوق او بوده اند به دو صورت استدلال نموده است، زیرا مخاطبان آن حضرت دو دسته بودند: دسته ی اول، عامه مردم بودند که نیازمند آگاهی بودند و دسته ی دیگر دشمنان ایشان بودند که خود را به نحوی به خلافت متصل می کردند و خلافت خلفای پیشین را پذیرفته بودند.

حضرت علیه السلام برای دسته ی اول به آیات، ولایت، تبلیغ، تطهیر و... و احادیث غدیر، منزلت، انذار و... استشهاد می نمود و مطالب خود را بیان می فرمود.

ولی در برخورد با دسته ی دوم از باب جدال احسن (وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) [\(1\)](#) به آن چه که مورد پذیرش آن ها بود استدلال می کرد؛ مانند بیعت مردم با خلفا، که در مقابل معاویه به آن استدلال نمود:

همانا کسانی با من بیعت کرده اند که با ابابکر، عمر و عثمان نیز با همان شرایط بیعت نمودند، پس آن که در بیعت حضور داشت نمی تواند خلیفه ای دیگر برگزیند، و آن که غایب است نمی تواند بیعت مردم را نپذیرد. [\(2\)](#)

از این رو نتیجه می گیریم که امام علیه السلام با این سخن نه مشروعیت غیر الهی را برای حکومت پذیرفت و نه به بیعت خلفا مهر صحت زد؛ زیرا در جدال احسن پذیرش اصل دلیل برای استدلال کننده لزومی ندارد، بلکه آن چه مهم است مجاب شدن طرف مقابل است.

ص: 159

1- سوره ی نحل (16)، آیه ی 125.

2- نهج البلاغه، نامه ی 6.

پرسش ششم: چرا امام علی علیه السلام برای حفظ حکومت خود با صحابه و همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جنگید؟

پاسخ پرسش ششم: ابتدا لازم است چند نکته ذکر شود، سپس با استفاده از آن ها پاسخ ارائه گردد:

1. امام علی علیه السلام چه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله، چه در زمان خلفا و چه در زمان و حکومت خود، به عنوان محور حق اقداماتی انجام می داد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«علی مع الحق و الحق مع علی یدور حیثما دار.» (1)

«الحق مع علی اینما مال.» (2)

هم چنین از پیامبر نقل است که فرمود:

«علی سید المؤمنین، علی عمود الدین، هذا هو الذی یضرب الناس بالسیف علی الحق بعدی.» (3)

پس از اثبات حقانیت علی علیه السلام تردیدی باقی نمی ماند که مخالفان و معارضان او بر باطل اند. و این باطل گرایان از هر صنفی و گروهی که باشند می توان با آنان مبارزه کرد.

2. در تأیید مطلب قبلی، بررسی تاریخ جنگ های امام علی علیه السلام (جنگ جمل، صفین و نهروان) ضروری است، زیرا اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ بدر (که در میان صحابه، از ارزش و اعتبار خاصی برخوردارند) و اکثر

ص: 160

1- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 297.

2- محمد بن یعقوب کلینی، کافی، ج 1، ص 294، و عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج 5، ص 605.

3- تفسیر نور الثقلین، ج 5، ص 605.

اصحاب بیعت رضوان، در کنار علی علیه السلام با دشمنان او می جنگیدند تا جایی که در جنگ صفین هشتاد نفر از صحابه ی بدری و هشت صد نفر از اصحاب صدّلی بیعت رضوان و چهارصد نفر از دیگر صحابه ی پیامبر صلی الله علیه و آله در رکاب آن حضرت حضور داشتند و بسیاری از آن ها به شهادت رسیدند. (1)

3. علاوه بر این، بر اساس روایات نبوی بارها پیامبر صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام فرموده بود بعد از من، برای تأویل قرآن با ناکثین (2)، مارقین و قاسطین خواهی جنگید؛ همان گونه که من برای تنزیل قرآن جنگیدم. (3)

4. شاید برای برخی دشوار باشد که امام علی علیه السلام در جبهه ای مبارزه کند که سوی دیگر آن همسر پیامبر و ام المؤمنین (عایشه) حضور دارد؛ گرچه فی نفسه این مطلب درست است ولی به دو دلیل نبرد با عایشه هیچ اشکالی ندارد.

اول این که: او اولین زنی نبود که به فرمان خداوند و پیامبرش پشت کرده، بلکه پیش از او نیز همسران حضرت نوح و حضرت لوط علیهم السلام نیز برخلاف فرمان آن ها عمل کردند؛ چنان که قرآن در این باره می فرماید:

(صَدْرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَةٌ نُّوحٍ وَ امْرَأَةٌ لُّوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ) (4)؛ خداوند برای کسانی که کافر شده اند به همسر نوح و

ص: 161

1- محمد محمدی ری شهری، دانش نامه ی امیرالمؤمنین، ج 5، ص 309 - 311.

2- مراد از ناکثین، همان صحابه (یعنی طلحه و زبیر) و همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (یعنی عایشه) بود.

3- ر.ک: همان، ص 25 - 33.

4- سوره ی تحریم (66)، آیه ی 10.

همسر لوط مثل زده است آن دو تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند و ارتباط با این دو (پیامبر) سودی به حال شان (در برابر عذاب الهی) نداشت، و به آن ها گفته شد: «وارد آتش شوید همراه کسانی که وارد می شوند!»

دوم این که: عایشه باید به فرمان خدا و رسولش در خانه می ماند و در میدان های جنگی که دنیا طلبان اموی و جاه طلبانی چون طلحه و زبیر به راه انداخته بودند حاضر نمی شد.

(يا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنَّ اتَّقِيْتُنَّ فَلَا تَخْصَمَ عَنْ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا* وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا* وَادْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا) (1)؛ ای همسران پیامبر! همانند یکی از زنان معمولی نیستید اگر تقوا پیشه کنید؛ پس به گونه ای هوس انگیز سخن نگوئید که بیمار دلان در شما طمع کنند، سخن شایسته بگوئید! و در خانه های خود بمانید و همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید، نماز را برپا دارید، و زکات را بپردازید، و خدا و رسولش را اطاعت کنید؛ خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و شما را کاملاً پاک سازد. آن چه را در خانه های تان از

ص: 162

آیات خداوند و حکمت و دانش خوانده می شود یاد کنید؛ خداوند لطیف و خبیر است!.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز بارها به عایشه گوشزد نمود که «نکند تو همانند همسر حضرت موسی علیه السلام که در برابر یوشع بن نون ایستاد در برابر وصی من بایستی»؛ هم چنین به حمیرا فرمود: «ای حمیرا، سگ های حوثب بر یکی از همسران من پارس خواهند کرد، مواظب باش تو آن کس نباشی». (1)

نتیجه این که، مبارزات امام علی علیه السلام برای تقویت حق و ابطال باطل بوده است؛ و لذا نباید ایشان را مورد نقد قرار داد، بلکه باید کسانی را که در مقابل ایشان صف کشیده اند مورد نقد و ارزیابی قرار داد.

به علاوه، یکی از مهم ترین وظایف حکومت اسلامی مبارزه با فتنه ها، منکرات، ستمگری ها و باطل گرایی هاست.

نتیجه این که: امام علی علیه السلام در این جنگ ها فقط به وظیفه ی الهی خویش عمل کرده است.

چنان که خود می فرماید:

پس از حمد و ستایش پروردگار، ای مردم! من بودم که چشم فتنه را در آوردم، و جز من هیچ کس جرأت چنین کاری را نداشت؛ آن گاه که امواج سیاهی ها بالا گرفت و به آخرین درجه ی شدت رسید. (2)

ص: 163

1- یعقوبی، تاریخ، ج 2، ص 181؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 9، ص 310 و مسعودی، مروج الذهب، ج 2، ص 366.

2- نهج البلاغه، خطبه ی 93، ردیف 1.

پرسش هفتم: حضرت علی علیه السلام حکومت را بر اساس علم امامت اداره می کرد، یا روال طبیعی؟ اگر بر روال عادی بود چرا حداقل در عزل و نصب ها و جنگ های زیان بار صفین، جمل و نهروان از علم امامت بهره نبرد؟

پاسخ پرسش هفتم: قبل از پاسخ، ذکر چند مطلب ضروری است:

1. مراد از علم امام چیست؟

امام علیه السلام از دو نوع علم بهره می برد:

الف) علم عادی، که از راه تحصیل، آموزش و... قابل دست رسی است همه ی مردم به نوعی از آن بهره می برند.

ب) علم امامت (علم لدنی)، علمی است که بر اساس روایات معتبره، خداوند به آن ها مرحمت فرموده و علم به ما کان و ما یکون است. این علم، موهبتی الهی است که از سرچشمه های ذیل نشأت می گیرد:

اسم اعظم، آیات و وسایل اعجاز انبیا، جفر؛ جامعه، مصحف فاطمه، عروج روحانی به آسمان ها و عرش، قرآن، موارث انبیا، ارتباط با فرشتگان، القای روح القدس و نور الهی. دایره این علم محدود نیست و حتی شامل برخی از اقسام علم غیب هم می شود.

2. آیا امام علم غیب دارد؟

در قرآن دو دسته از آیات مربوط به علم غیب هستند؛ یک دسته کاملاً علم غیب غیر خدا را نفی می کنند، مثل آیات ذیل:

(قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ

ص: 164

يُبْعَثُونَ (1)؛ بگو: کسانی که در آسمان ها و زمین هستند غیب نمی دانند، به جز خدا، و نمی دانند چه وقت برانگیخته می شوند!

(وَعِدْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَأْسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ) (2)؛ کلید های غیب، تنها نزد اوست، و جز او هیچ کس آن ها را نمی داند. او آن چه را در خشکی و دریاست می داند؛ هیچ برگ (از درختی) نمی افتد، مگر این که از آن آگاه است؛ و هیچ دانه ای در تاریکی های زمین، و هیچ تر و خشکی وجود ندارد، مگر این که در کتابی آشکار [در کتاب علم خدا] ثبت شده است.

دسته ای از آیات نیز در عین این که علم غیب را مخصوص خداوند دانسته اند، آن را قابل انتقال به بندگان برگزیده ی خدا نیز می دانند، مثل آیات ذیل:

(عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ أَرَادَ مَنْ أَرَادَ مِنْ رُسُلِهِ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا) (3)؛ دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد، مگر رسولانی که آنان را برگزیده و مراقبینی از پیش رو و پشت سر برای آن ها قرار داده است.

(وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مَنْ يُرِيدُ مِنْ رِيسَالِهِ مَنْ يَشَاءُ)

ص: 165

1- سوره ی نمل (27)، آیه ی 65.

2- سوره ی انعام (6)، آیه ی 59.

3- سوره ی جن (72)، آیه ی 26 و 27.

فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ (1)؛ و (نیز) چنین نبود که خداوند شما را از اسرارِ غیب آگاه کند (تا مؤمنان و منافقان را از این راه بشناسید؛ این برخلاف سنت الهی است)، ولی خداوند از میان رسولان خود، هر کس را بخواهد بر می‌گزیند (و قسمتی از اسرارِ نهان را که برای مقام رهبری او لازم است، در اختیارش می‌گذارد.) پس (اکنون که این جهان، بوته‌ی آزمایش پاک و ناپاک است)، به خدا و رسولان او ایمان بیاورید! و اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید، پاداش بزرگی برای شما خواهد بود.

امام علی علیه السلام زمانی که در ملاقات با احنف بن قیس از آینده‌ی بصره خبر می‌داد، فردی از او پرسید: آیا به علم غیب دست یافته‌ای که این چنین سخن می‌گویی؟ حضرت در پاسخ او فرمود:

ای برادر گلبی! این اخباری که اطلاع می‌دهم علم غیب نیست، علمی است که از دارنده‌ی علم غیب (پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) آموخته‌ام؛ همانا علم غیب علم قیامت است، و آن چه که خدا در گفته‌ی خود آورده است: (علم قیامت در نزد خداست، خدا باران را نازل کرده و آن چه در شکم مادران است می‌داند، هیچ کس نمی‌داند فردا چه خواهد کرد و در کدام سرزمین خواهد مرد؟). (2) پس خداوند سبحان، از آن چه در رحم مادران است، پسر یا دختر، زشت یا زیبا، سخاوتمند یا بخیل، و سعادت‌مند یا شقی آگاه است، و آن کسی که

ص: 166

1- سوره‌ی آل عمران (3)، آیه‌ی 179.

2- سوره‌ی لقمان (31)، آیه‌ی 34.

آتش گیره ی آتش جهنم و یا همسایه و دوست پیامبر صلی الله علیه و آله در بهشت است، از همه ی این ها آگاهی دارد، این است آن علم غیبی (ذاتی) که غیر از خدا هیچ کس نمی داند. به جز این ها، علمی هست که خداوند به پیامبرش تعلیم داده (علم غیب اکتسابی) و او به من آموخته است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از خدا خواست که این دسته از علوم و اخبار در سینه ام جای گیرد و اعضا و جوارح بدنم از آن پر شود. (1)

امام علیه السلام در این جا حوزه ی علم غیب ذاتی را از علم غیب اکتسابی جدا فرمود

3. سیره ی پیامبران الهی و ائمه علیه السلام

با بررسی سیره ی پیامبران الهی و ائمه علیهم السلام نتیجه می گیریم که هیچ کدام از آن ها در امور اجتماعی، از علوم الهی خود استفاده نمی کردند، مگر در موارد اندک که آن هم با اذن الهی بود.

با دقت در مطالب فوق نتیجه می گیریم با این که امام علی علیه السلام از علم الهی و علم غیب برخوردار بود، از آن در امر حکومت و قضاوت استفاده نمی کرد، بلکه همانند پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله در قضاوت و حکومت بر اساس ظواهر، حجج، بینات و بر مبنای علم عادی خود قضاوت و حکومت می کرد؛ و در عزل و نصب ها نیز به همین شیوه عمل می نمود؛ زیرا اگر بر اساس علم خود و یا قدرت امامت و اعجاز و کرامت عمل می کرد نمی توانست به تکالیف ظاهریه خود عمل نماید و زمینه های امتحان الهی

ص: 167

برای مردم و دست اندر کاران حکومت کاملاً از بین می رفت.

در تأیید این جواب می توان گفت علی علیه السلام، امتحانات و آزمایش های الهی را مهم ترین عامل محرومیت های پیامبران از منافع مادی و دنیوی؛ و یا قرار گرفتن خانه ی کعبه در منطقه ای بد آب و هوا معرفی می کند. (1) پس بر اساس سیره و روش انبیاء علیهم السلام، امام علی علیه السلام الان هم نباید از علم لدنی و غیب در امور اجتماعی استفاده می کرد.

پرسش هشتم: با توجه به این که حضرت علی علیه السلام در خطبه ی 216 به اشتباه خود اعتراف نموده، آیا اعتقاد به عصمت امام غلو نیست؟

پاسخ پرسش هشتم: قبل از پاسخ به پرسش فوق توجه به چهار مطلب ضروری است.

1. معنا و مفهوم عصمت

عصمت یعنی خویشتن داری و مصون بودن از گناه، خطا، سهو، نسیان، فکر گناه و... با عنایت الهی. امام صادق علیه السلام در پاسخ به هشام درباره ی معنای معصوم فرمود:

معصوم همان کسی است که خداوند او را از جمیع محرمات باز می دارد، خدای سبحان فرمود: «هر کس به خدا تمسک جوید (و خدا او را نگاه دارد) به راه راست هدایت شده است». (2)

و در حدیث دیگر در بیان صفات امام فرمود:

ص: 168

1- برای توضیح بیش تر به خطبه ی 192 (قاصعه) مراجعه شود.

2- محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمة، ج 6، ص 342.

(امام کسی است که) از هر لغزشی بازداشته شده، و از هر عمل ناروا و زشتی مصون باشد. (1)

امام رضا علیه السلام نیز فرمود:

امام کسی است که (از ناحیه ی خداوند) معصوم، مؤید، موفق و مسدد بوده، از خطاها و لغزشها در امان باشد. این چنین خداوند عده ای را مخصوص گردانید تا حجت او در میان بندگانش و گواه او بر خلقش باشند. (2)

پس عصمت امری الهی است که برخی بندگان خاص و صالح خداوند بدان گرامی داشته شدند، تا حجت خدا و خلیفه ی او در زمین باشند. و به اعتقاد شیعه همه ی امامان علیهم السلام دارای چنین صفتی هستند.

2. معنا و مفهوم غلو

غلو از دوراه ثابت می شود:

الف) اگر کسی پیامبر صلی الله علیه و له وسلم، ائمه علیهم السلام و یا فرد دیگری را از مقام عبودیت بالا تر برده، صفات و افعال خدا را برای او ثابت نماید و او را ربّ العالمین و خدای مجسم بداند، به آن غلو گویند.

ب) اگر کسی به خدای واحد معتقد باشد ولی برای یکی از بندگان خداوند، صفات خدایی قایل شود و تکوین و تشریح نظام هستی را مفوض به او و خدا را معزول از همه ی کارها بداند، این نیز غلو محسوب می شود.

ص: 169

1- همان، ص 347.

2- همان.

غلو به هر کدام از این دو شکل که باشد موجب کفر و ضلالت است. (1)

امام علی علیه السلام نیز درباره ی غلو و غالیان می فرماید:

دو کس نسبت به من هلاک می گردند: دوستی که زیاده روی کند، و دروغ پردازی که به راستی سخن نگوید. (2)

و در جای دیگر می فرماید:

دو تن نسبت به من هلاک گردند: دوستی که از حد بگذراند (و غلو کند)، و دشمنی که بیهوده سخن گوید. (3)

هم چنین می فرماید:

به زودی دو گروه نسبت به من هلاک می گردند: دوستی که افراط کند و به غیر حق کشانده شود، و دشمنی که در کینه توزی با من زیاده روی کرده به راه باطل درآید. بهترین مردم نسبت به من، گروه میانه رو هستند، از آن ها جدا نشوید، همواره با بزرگ ترین جمعیت ها باشید که دست خدا با جماعت است. (4)

3. شیعه و اعتقاد به عصمت ائمه علیهم السلام

بر اساس اعتقادات شیعه، امام و رهبر جامعه ی اسلامی باید دارای این صفات باشد:

یک. از طرف خداوند منصوب شده باشد.

ص: 170

1- حبیب الله طاهری، تحقیقی پیرامون ولایت فقیه، ص 65 (با تلخیص و تغییر).

2- نهج البلاغه، حکمت 469.

3- همان، حکمت 117.

4- همان، خطبه ی 127، ردیف 6.

دو. از علم الهی و خدادادی (لدنی) بهره مند باشد.

سه. معصوم باشد.

4. فلسفه ی اعتقاد به عصمت ائمه علیهم السلام

بر اساس عقاید شیعه، امام علاوه بر این که مسؤلیت حفاظت و صیانت از دین را بر عهده دارد، مبین و مفسر حقایق قرآن و زبان و سخنگوی وحی نیز می باشد، لذا باید معصوم باشد؛ زیرا اگر معصوم نباشند نقض غرض لازم می آید و فلسفه ی اصلی بعثت، که هدایت بندگان خداوند به سوی اوست، با اشکال و نقص مواجه می شود.

مهم ترین ادله ی لزوم عصمت امام:

- محال است بدون عصمت در سطح کلان بتوان از دین پاسداری نمود.

- اطاعت مطلقه، مستلزم عصمت است؛ زیرا اگر امام، معصوم نباشد لازم می آید که از لغزش های او نیز اطاعت شود و این نقض غرض است که خداوند به خاطر آن غرض، دین را تشریح نمود.

- امامت عهدی الهی است که به ظالمین نمی رسد. هنگامی که حضرت ابراهیم علیه السلام به منصب امامت رسید، از خداوند برای فرزندانیش نیز تقاضای امامت نمود، خداوند به او فرمود: (لَا يَتَّأَلُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) (1)؛ ظالمین و گناه کاران به جایگاه امامت نخواهند رسید. پس امام باید معصوم باشد.

و لذا شیعه اعتقاد دارد که مشرکان و گناه کاران لیاقت امامت و جانشینی رسول خدا را ندارند. (2)

ص: 171

1- سوره ی بقره (2)، آیه ی 124.

2- حبیب الله طاهری، تحقیقی پیرامون امامت عامه و خاصه، ص 56 - 65.

بنا بر این، اعتقاد به عصمت نه تنها غلو نیست بلکه از مهم ترین و ارزشمند ترین مبانی دین مبین اسلام به شمار می رود.

اما این سخن امام علیه السلام که فرمود:

«زیرا خود را برتر از آن که اشتباه کنم و از آن ایمن باشم نمی دانم، مگر آن که خداوند مرا حفظ فرماید».⁽¹⁾

برای این است که امام در جایگاه رهبر جامعه ی اسلامی، هم از پذیرش مشورت استقبال می کند و هم از شنیدن انتقاد.

در واقع امام علیه السلام با طرح این مطلب به مسلمانان جرأت داد تا از عمل کرد حکومت او انتقاد نمایند.

به علاوه این نوعی تواضع در برابر خداوند و مردم و نیز استفاده از نظرات عموم مردم است، نه اقرار به اشتباه و خطا، و این منافاتی با مقام عصمت ندارد.

پرسش نهم: اگر شیعیان مورد توجه خاص علی علیه السلام بودند، پس چرا ایشان آن ها را به خاطر بی وفایی، پیمان شکنی و فتنه انگیزی نکوهش کرد و بدتر آن که از یاران معاویه دانست؟

پاسخ پرسش نهم: در پاسخ به این مطلب باید به نکات ذیل توجه شود:

1. شیعه در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام

در سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام مطالب زیادی نسبت به معرفی و

ص: 172

1- نهج البلاغه، خطبه ی 216، ردیف 24.

فضایل شیعه بیان شده است که به چند نمونه اشاره می‌گردد:

علی بن ابی طالب فرمود: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: همانا علی و شیعیان او همان رستگارانند. (1)

حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود:

از حسد مردم به خودم به پیامبر صلی الله علیه و آله شکوه بردم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی! بدان اولین چهار نفری که وارد بهشت می‌شوند من، تو، حسن و حسین هستیم و پشت سر ما فرزندان و ذریه ی ما، پشت سر ذریه ی ما دوستان ما و نیز شیعیان ما، از راست و چپ ما وارد بهشت می‌شوند. (2)

هم چنین فرمود:

اگر با شمشیرم بر بینی مؤمن بزنم که دشمن من شود، با من دشمنی نخواهد کرد، و اگر تمام دنیا را بر منافق بیخشم تا مرا دوست بدارد، دوست من نخواهد شد؛ و این بدان جهت است که قضای الهی جاری شد و پیامبر امی صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی! مؤمن تورا دشمن نگیرد، و منافق تورا دوست نخواهد داشت.» (3)

امام علی علیه السلام فرمود:

امام علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! شیعیان من، از برد باران، دانشمندان خدا شناس و دین شناس، عمل کنندگان به فرامین و

ص: 173

1- شیخ مفید، ارشاد به نقل از: محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمة، ج 5، ص 230، ح 9928.

2- همان، به نقل از: همان ح 9929.

3- نهج البلاغه، حکمت 45.

دستورات الهی، و راه یافتگان به وادی محبت اویند. (1)

2. شامیان و پیروان معاویه در سخنان امام علی علیه السلام

درست است که امام علی علیه السلام به دلایلی چند بار از شامیان تعریف کرد، اما باید توجه داشت که حضرت علیه السلام مدت ها با شامیان جنگید و بسیاری از آن ها را به هلاکت رساند. در پاسخ به نامه ی معاویه، کوفیان را شهیدان راه خدا و حق و عزیمت کنندگان کوی دوست در بهشت برین و کشته های راه معاویه و باطل (شامیان) را روانه شدگان به آتش جهنم معرفی می نماید.

و اما این که گفته ای: جنگ، عرب را، جز اندکی، به کام خویش فرو برده است، بدان آن کس که بر حق بود، جایگاهش بهشت، و آن که بر راه باطل بود در آتش است. (2)

امام علیه السلام درباره ی شامیان چنین می فرماید:

شامیان درشت خویانی پست و بردگانی فرومایه اند که از هر گوشه و از گروه های مختلف ترکیب یافته اند؛ مردمی که سزاوار بودند احکام دین را بیاموزند، تربیت شوند، دانش فراگیرند، کار آزموده شوند، سرپرست داشته باشند، دست شان گیرند، و آن ها را به کار مفید وا دارند. آنان نه از مهاجرانند و نه از انصار، و نه از کسانی که خانه و زندگی خود را برای مهاجران آماده کرده و از جان و دل ایمان آوردند. (3)

ص: 174

1- محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، به نقل از همان، ص 232، ح 9941.

2- نهج البلاغه، نامه ی 17.

3- همان، خطبه ی 238.

هم چنین می فرماید:

سوگند به خدا چقدر به جهالت و نادانی نزدیک اند، مردمی رهبرشان معاویه، و آموزگارشان پسر نابغه (عمر و عاص) است. (1)

و نیز خطاب به یارانش می فرماید:

آماده شوید برای حرکت به سوی شامیانی که از حق روی گردانده آن را نمی بینند، به ستمگری روی آورده، حاضر به پذیرفتن عدالت نیستند، از کتاب خدا فاصله گرفته، و از راه راست منحرف گشتند. (2)

و در نامه ای به قثم، بن عباس، والی مکه، شامیان را این گونه معرفی نمود:

پس از یاد خدا و درود، همانا مأمور اطلاعاتی من در شام به من اطلاع داد که گروهی از مردم شام برای مراسم حج به مکه می آیند، مردمی کوردل، ناشنوا و نابینا، که حق را از راه باطل می جویند، بنده را در نافرمانی از خدا فرمان می برند، دین خود را به دنیا می فروشند و دنیا را به بهای سرای جاودانه ی نیکان و پرهیزکاران می خرند؛ در حالی که در نیکی ها انجام دهنده ی آن پاداش گیرد، و در بدی ها جز انجام دهنده ی آن کیفر نشود. (3)

3. علل نکوهش امام از کوفیان

درست است که امام علی علیه السلام گاهی به جهت بروز برخی صفات و

ص: 175

1- همان، خطبه ی 180، ردیف 8

2- همان، خطبه 125، ردیف 7.

3- همان، نامه ی 33، ردیف 1 - 3.

روحیات ناپسند کوفیان، به شدت از آن‌ها انتقاد می‌نمود (1)، اما این به خاطر آن نبود که آن‌ها شیعه‌اند؛ زیرا در ضمن همین انتقادها، حقانیت فکر و مرام آن‌ها را گوشزد نموده است:

شگفتا، شگفتا، به خدا سوگند، این واقعیت که شامیان در باطل خود وحدت دارند، و شما در حق خود متفرقید، قلب انسان را می‌میراند و دچار غم و اندوه می‌کند. (2)

در واقع انتقاد امام علیه السلام از کوفیان، انتقاد از بی‌وفایی، نافرمانی، دنیاطلبی، تفرقه و... می‌باشد که هر کدام از این‌ها ریشه در علل و عوامل مختلفی چون خستگی از جنگ‌های طولانی، موروثی بودن بی‌وفایی در مهاجران یمنی ساکن در کوفه و... دارند. ناگفته نماند که امام علی علیه السلام از کوفیان فقط انتقاد نکردند بلکه تمجید و تجلیل‌های زیادی نیز از آن‌ها نمود، مانند: خطبه‌های 107 و 124 و نامه‌های 1، 2 و 17.

4. علت تعریف و تمجید امام از شامیان

اگر امام علیه السلام از حالات و روحیات شامیان تعریف و تمجید نموده، بدان جهت نیست که آن‌ها را گروهی بر حق می‌دانسته، بلکه به خاطر برخی خصلت‌های پسندیده‌ی آن‌ها (مثل: اطاعت از رهبرشان، امانت‌داری، وفاداری، روحیه‌ی اصلاح‌خواهی و عمران و آبادی، و...) بود؛ زیرا گاهی یک پدر مهربان نقاط قوت دشمنان خود را برای فرزندانش بر می‌شمرد و نقاط ضعف فرزندان را هم بدان‌ها گوشزد می‌کند تا آن‌ها را به راه راست

هدایت نماید.

ص: 176

1- از جمله در خطبه‌های 25، 27، 29، 34، 69، 71، 97، 113، 121، 131 و... .

2- همان، خطبه‌ی 27، ردیف 8.

امام علیه السلام نیز برخی خوبی ها و بدی های اهل شام را برشمرده تا دوستانش از آن خوبی ها پیروی نموده و از بدی های شان دوری جویند.

پرسش دهم: با توجه به اهمیت آبرو در دین مبین اسلام، چرا امام علیه السلام در جمع آبروی برخی افراد را می برد؛ آیا این کار با مقام امام سازگار بود؟

پاسخ پرسش دهم: آن چه روشن است این است که امام علیه السلام قصد ریختن آبروی یک مسلمان محترم را نداشته، بلکه در صدد بیان اوصاف واقعی فردی خیانت کار، منافق و فاسد بوده که در میان مردم، خود را موجه و با ایمان و مورد اعتماد نشان داده بود.

اگر به موقعیت زمانی و مکانی ایراد این خطبه ها توجه شود روشن می گردد که مراد از این افراد، اشعث بن قیس، مصقلة بن هبیره شیبانی، مروان بن حکم، مغیره بن اخنس بن شریق، برج بن مسهر طایی و... بوده که در صدد فتنه انگیزی و خیانت بودند که امام با این برخورد قاطع، آنان را خلع سلاح کرد و رسوا نمود.

پس این گونه برخورد ها نه با موقعیت امام علی علیه السلام ناسازگار است و نه آن ها دارای آبرو، شرافت، ایمان و... بودند تا امام آن را خدشه دار کرده باشد.

به عنوان نمونه یکی از این چهره ها را معرفی می کنیم:

در تاریخ، خیانت گری و نفاق «اشعث بن قیس» مشهور است؛ چنان که درباره ی او آمده است:

كل فساد كان في خلافة علي عليه السلام فأصله الأشعث؛ در زمان حکومت علی علیه السلام ریشه ی همه ی فساد ها، اشعث بن قیس بود. (1)

امام علیه السلام در مسجد کوفه مشغول سخن رانی بود، اشعث بن قیس به بخشی از سخنان ایشان اعتراض نمود و گفت: این سخنان به ضرر شماست نه به سودتان. امام نگاه خود را به او دوخت و فرمود:

(مَا يُدْرِيكَ مَا عَلَيَّ مِمَّا لِي، عَلَيْكَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ لَعْنَةُ الْأَعْيُنِ! حَائِكُ ابْنِ حَائِكٍ! مُنَافِقُ ابْنِ كَافِرٍ! وَاللَّهِ لَقَدْ أَسْرَكَ الْكُفْرُ مَرَّةً وَ الْإِسْلَامُ أُخْرَى! فَقَا فِدَاكَ مِنْ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مَا لَكَ وَ لَا حَسَبُكَ! وَ إِنَّ أَمْرًا دَلَّ عَلَى قَوْمِهِ السَّيْفَ، وَ سَاقَ إِلَيْهِمُ الْحَتْفَ، لَحَرِيٍّ أَنْ يَمُقْتَهُ الْأَقْرَبُ، وَ لَا يَأْمَنُهُ الْأَبْعَدُ!) (2)، چه کسی تو را آگاه کرده که چه چیزی به سود یا زیان من است؟ لعنت خدا و لعنت کنندگان بر تو باد ای متکبر متکبرزاده، منافق پسر کافر. سوگند به خدا، تو یک بار در زمان کفر و بار دیگر در حکومت اسلام، اسیر شدی و مال و خویشاوندی ات نتوانست به فریادت برسد. آن کس که خویشان خود را به دم شمشیر سپارد و مرگ و نابودی را به سوی آن ها کشاند، سزاوار است که بستگان او بر وی خشم گیرند و بیگانگان به او اطمینان نداشته باشند. (3)

ص: 178

1- محمد دشتی، ترجمه ی نهج البلاغه، پاورقی خطبه ی 19.

2- نهج البلاغه، خطبه ی 19.

3- ر.ک: همان، خطبه ی 228.

پرسش یازدهم: چرا با این که امام علی علیه السلام از عُمَر (در خطبه ی 228) تمجید کرده شیعیان او را نکوهش می کنند؟

پاسخ پرسش یازدهم: اولاً، این خطبه درباره ی یکی از اصحاب امام علی علیه السلام است نه عمر؛ چنان که شارحان نهج البلاغه نیز در این باره چنین گفته اند:

-قطب راوندی: مقصود امام در این خطبه یکی از اصحابش (شاید مالک اشتر) است.

-ابن میثم بحرانی: این سخن درباره ی ابابکر سازگارتر است تا عمر؛ زیرا در خطبه ی شقشقیه درباره ی عمر او صافی بیان می دارد که با این گفته تناسب ندارد.

-ابن ابی الحدید: بنا بر نقل سید فخار بن معد موسوی، مقصود امام، عمر است؛ زیرا در نسخه ی خطی شریف رضی، زیر کلمه ی فلان، عمر نوشته شده است.

این سخن نیز نا تمام است، زیرا هر کس دیگری غیر از شریف رضی می توانست این کلمه را، با احتمال این که این خطبه مربوط به عمر است، نوشته باشد.

-از مرحوم شهرستانی نقل است که: در نسخه ی سید رضی - که دختر سید مرتضی آن را نزد عموی خود آموخت - در ابتدای این خطبه نام سلمان فارسی نوشته شده بود. [\(1\)](#)

ص: 179

1- محمد دشتی، ترجمه ی نهج البلاغه، پاورقی خطبه ی 228.

-مرحوم فیض الاسلام می گوید: این سخن از راه توریه بیان شده و مربوط به عمر است؛ در واقع توییح اوست نه تعریف و تمجیدش.

-اکثر مترجمان و شارحان نهج البلاغه این خطبه را مربوط به یکی از یاران امام علی علیه السلام دانسته اند و احتمال داده اند مربوط به مالک اشتر و یا سلمان فارسی باشد.

ثانیاً، جواز نکوهش دشمنان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام در فرهنگ شیعی مستند به ادله ای است:

1. بر اساس فقه شیعه کسانی را می توان نکوهش کرد که قرآن آن ها را مورد لعن و نکوهش قرار داده باشد، مثل کافران، ظالمان، قاتل مؤمن به قتل عمد، اذیت کنندگان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و....

(إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا) (1)؛ خداوند کافران را لعن کرده (و از رحمت خود دور داشته) و برای آنان آتش سوزاننده ای آماده نموده است.

(أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ) (2)؛ لعنت خدا بر ظالمان باد!

(وَمَنْ يُقْتَلْ مُؤْمِنًا مَّتَعِدًا فَجْرَؤُهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا) (3)؛ و هر کس، فرد با ایمانی را از روی عمد به قتل برساند، مجازات او دوزخ است؛ در حالی که جاودانه در آن می ماند و خداوند بر او غضب می کند و او را از رحمتش دور

ص: 180

1- سوره ی احزاب (33)، آیه ی 64.

2- سوره ی هود (11)، آیه ی 18.

3- سوره ی نساء (4)، آیه ی 93.

می سازد و عذاب عظیمی برایش آماده ساخته است.

(إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا) (1)؛ خداوند کسانی را که خدا و پیامبرش را آزار می دهند، از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته، و برای آن ها عذاب خوار کننده ای آماده کرده است.

2. کسانی را می توان نکوهش و لعن کرد که مورد نکوهش و لعن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واقع شده باشند، مثل:

-متخلفین از سپاه اسامه؛ (2)

-حکم بن ابی العاص و فرزندش مروان؛

-اذیت کنندگان حضرت فاطمه و علی علیهما السلام؛ (3)

مرحوم امین الاسلام طبرسی در حدیثی به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است: «اگر کسی به اندازه ی تار مویی به علی اذیت برساند مرا اذیت کرده و اگر کسی مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده است، پس لعنت خدا بر او». (4)

ثالثاً، دلیل این که شیعه برخی صحابه را سرزنش و نکوهش می کند نحوه ی عملکرد خود آن هاست؛ زیرا شیعه برای اکثر صحابه احترام خاصی قایل است و در حق آنان دعا و طلب رحمت می کند.

ص: 181

1- سوره ی احزاب (33)، آیه ی 57.

2- محمد محمدی ری شهری، دانش نامه ی امیرالمؤمنین، ج 2، ص 389، به نقل از: الملل و النحل، ج 1، ص 23؛ شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 52 و الرواشح السماویة، ص 140.

3- صحیح بخاری، ج 5، ص 26 و صحیح مسلم، ج 4، ص 1903.

4- طبرسی، مجمع البیان، ج 8 (10 جلدی)، ص 370، ذیل آیه ی 57 احزاب.

اما کسانی که در حق دین، پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت بدی روا داشته اند مستحق سرزنش و لعن هستند.

رابعاً، اولین کسانی که باب لعنت بر صحابه را باز کردند پیروان و دست پرورده های خلیفه ی دوم بودند زیرا او به یزید بن ابی سفیان و معاویه در شام ولایت و حکومت داد و دست آنان را در بخشی عظیمی از جهان اسلام بازگذاشت، در حالی که از دشمنی آن ها و پدرشان با اسلام، و از کینه هایشان نسبت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و بنی هاشم کاملاً با خبر بود.

بنابر نقل همه ی کسانی که به نحوی تاریخ صدر اسلام را نقل یا تحلیل کرده اند، معاویه بعد از استقرار خلافت و حکومت، به تمام کار گزارانش فرمان داد تا در مجامع عمومی (مثل نماز های جمعه و جماعت و عیدین) به علی سبّ و لعن کنند و محبت او را سبب طرد شدن از جامعه ی اسلامی قلمداد نمایند.

و این سنت سیئه، از این شجره ملعونه ی قرآن (1) (بنی امیه) تا زمان حکومت عمر بن عبدالعزیز در سال 101 هـ - ق ادامه داشت، اما او با ترفند هایی آن را از میان برداشت. (2)

برخی از علمای بزرگ اهل سنت نیز در کتاب هایشان (مثل ابن تیمیه در منهاج السنّة) اهانت های بی شماری به امام علی علیه السلام نموده اند؛ مثل نخواندن نماز صبح و نزول آیه ی شراب درباره ی او و

از کسانی که به سرزنش و نکوهش برخی صحابه اعتراض دارند باید

ص: 182

1- سوره ی اسراء (17)، آیه ی 60.

2- ر.ک: محمد محمدی ری شهری، دانش نامه ی امیرالمؤمنین، ج 11، ص 401 - 479.

پرسید: مگر علی علیه السلام از صحابه ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نبود که این همه سب و لعن نثار او کردند؟ تا جایی که نقل شده هفتاد هزار منبر در اسلام توسط بنی امیه نصب شده بود که در همه ی آن ها علی علیه السلام لعنت می شد. هر چند تحمل این ها در راه اسلام برای علی علیه السلام آسان بود؛ چنان که به مردم کوفه فرمود: اگر ناچار شدید به من اهانت کنید ولی از من تبری نجوید:

آگاه باشید! پس از من مردی با گلوی گشاده و شکمی بزرگ بر شما مسلط خواهد شد، که هر چه بیابد می خورد، و تلاش می کند آن چه ندارد به دست آورد؛ او را بکشید! ولی هرگز نمی توانید او را بکشید. آگاه باشید! به زودی معاویه شما را به بیزاری و بدگویی من وادار می کند. بدگویی را به هنگام اجبار دشمن اجازه می دهم که مایه ی بلندی درجات من و نجات شماست؛ اما هرگز در دل، از من بی زاری نجوید که من بر فطرت توحید تولد یافته ام و در ایمان و هجرت، از همه پیش قدم تر بوده ام. (1)

پس اولاً، اصل تمجید از عمر در خطبه ی 228 مورد تردید است؛ ثانیاً، آزار و اذیت او نسبت به علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام المحرز است؛ ولی با این حال برای حفظ وحدت امت اسلامی، به خصوص در شرایط خاص عصر حاضر، باید از کار هایی که باعث تضعیف امت اسلامی و ایجاد تفرقه در میان آنان می شود، پرهیز نمود.

ص: 183

1. قرآن کریم.
2. نهج البلاغه، ترجمه ی محمد دشتی، قم: مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمؤمنین علیه السلام، چاپ اول، 1374ش.
3. ابن ابی الحدید؛ شرح نهج البلاغه، قم: اسماعیلیان، بی تا.
4. ابن حزم، علی بن احمد؛ الملل و النحل، تحقیق: محمد ابراهیم نصر و عبد الرحمن عمیره، بیروت: دارجیل، 1416ق.
5. ابن ماجه؛ سنن، بیروت: دارالفکر، بی تا.
6. ابی العباس، احمد بن محمد بن ابی بکر بن خلکان؛ وفيات الأعیان، بیروت: دارالفکر، بی تا.
7. امام خمینی؛ صحیفه ی نور، تهران: مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول، 1365ش.
8. ؛ وصیت نامه ی سیاسی الهی: تهران: وزارت ارشاد، بی تا.
9. امامی، محمد جعفر و آشتیانی، محمدرضا؛ ترجمه ی گویا و شرح فشرده ای بر نهج البلاغه، قم: مطبوعاتی هدف، چاپ اول، بی تا.

10. امینی (علامه)، عبد الحسین؛ الغدیر، بیروت: دارالکتاب العربی، چاپ سوم، 1387ق.
11. بنوات گری؛ زنان از دید مردان، ترجمه ی محمد پوینده، تهران: انتشارات جامی، 1377ش.
12. بهشتی، محمد؛ ترجمه ی نهج البلاغه، تهران: تابان، چاپ دهم، 1380ش.
13. بیات، عبدالرسول و هم کاران؛ فرهنگ واژه ها، قم: مؤسسه ی اندیشه و فرهنگ دینی، چاپ اول، 1381ش.
14. تستری، شیخ محمد تقی؛ بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه، تهران: امیرکبیر، چاپ اول، 1376ش.
15. توضیح الملل، ترجمه ی مصطفی خالق داد هاشمی، تهران: شرکت افست، چاپ دوم، 1358ش.
16. جمعی از محققان؛ نهج البلاغه و گردآورنده ی آن، تهران: بنیاد نهج البلاغه، چاپ دوم، 1361ش.
17. حسن زاده آملی، حسن؛ هزار و یک کلمه، قم: بوستان کتاب، چاپ اول، 1381ش.
18. حسینی خطیب، سید عبدالزهرا؛ مصادر نهج البلاغه و اسانیده، بیروت: دار الزهراء، 1409ق.
19. خطیب خوارزمی؛ المناقب، قم: دفتر انتشارات اسلامی، بی تا.
20. خویی، میرزا حبیب الله؛ منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، قم: دارالهجرة، بی تا.
21. داودی، سعید؛ زنان و سه پرسش اساسی، قم نسل جوان، چاپ اول،

22. دشتی، محمد؛ شناخت نهج البلاغه، قم: مؤلف، چاپ اول، 1367 ش.
23. ؛ شناخت ویژگی های نهج البلاغه، قم: مؤسسه ی امیرالمؤمنین، چاپ اول، 1379 ش.
24. ؛ نهج الحیاة، (فرهنگ سخنان حضرت زهرا علیها السلام)، قم: مشرقین، چاپ اول، 1376 ش.
25. رسولی محلاتی، سید هاشم؛ زندگانی امیر المؤمنین، تهران: انتشارات علمیه اسلامیة، چاپ اول، 1405 ق.
26. زیبایی نژاد، محمد رضا و سبحانی، محمد تقی؛ در آمدی بر نظام شخصیت زن در اسلام، قم: دارالتقلین، چاپ اول، 1379 ش.
27. سجادی، سید جعفر؛ فرهنگ معارف اسلامی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، چاپ دوم، 1366 ش.
28. شهرستانی، ابو الفتح محمد بن عبد الکریم؛ الملل و النحل، قم: منشورات رضی، چاپ سوم، 1367 ش.
29. شهرستانی، سید هبة الدین؛ ما هو نهج البلاغه، ترجمه ی میرزاده ی اهری، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ چهارم، 1372 ش.
30. شیخ طوسی؛ تلخیص الشافی، تصحیح و تعلیق سید حسن بحر العلوم، نجف اشرف: مطبعة الآداب، 1383 ق.
31. شیخ مفید؛ الإرشاد، ترجمه محمد باقر ساعدی خراسانی، تهران: کتاب فروشی اسلامیة، چاپ اول، 1351 ش.
32. طاهری، ابوالقاسم؛ برگی از دفتر انسان شناسی از دیدگاه نهج البلاغه،

قم: نشر مشهور، چاپ اول، 1381 ش.

33. ؛ راهنمای آموزش و پژوهش در نهج البلاغه، قم: نشر معارف، چاپ اول، 1383 ش.

34. طاهری، حبیب‌الله؛ بررسی مبانی فرهنگ غرب و پیامدهای آن، قم: بوستان کتاب، چاپ اول، 1383 ش.

35. ؛ تحقیقی پیرامون امامت عامه و خاصه، قم: انتشارات زائر، چاپ اول، 1381 ش.

36. ؛ تحقیقی پیرامون ولایت فقیه، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ چهارم، 1374 ش.

37. ؛ «منشأ مشروعیت حکومت»، تجلی ولایت، (مجموعه مقالات کنگره تجلی ولایت در استان مازندران)، ساری: دبیرخانه کنگره تجلی ولایت در مازندران، چاپ اول، 1380 ش.

38. طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، چاپ دوم، 1391 ق.

39. موسوی همدانی، محمد باقر؛ ترجمه تفسیر المیزان، قم: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، 1363 ش.

40. طبرسی، امین الاسلام؛ مجمع البیان، بیروت: داراحیاء التراث العربی، (10 جلدی)، 1379 ق / 1339 ش.

41. عبده، محمد؛ شرح نهج البلاغه، بیروت: دارالبلاغه، چاپ اول، 1409 ق.

42. عروسی حویزی، ابن جمعه؛ تفسیر نور الثقلین، قم: اسماعیلیان، بی تا.

43. عسقلانی، ابن حجر؛ لسان المیزان، بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ

44. فنایی اشکوری، محمد؛ منزلت زن در اندیشه ی اسلامی، قم، مؤسسه ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ دوم، 1378ش.
45. فیض الاسلام سید علی نقی؛ ترجمه و شرح نهج البلاغه، تهران: مؤلف، بی تا.
46. کلینی، ثقة الاسلام؛ اصول کافی، ترجمه ی رسولی محلاتی، تهران: انتشارات مسجد چهارده معصوم علیهم السلام، 1358ش.
47. ؛ فروع کافی، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، 1362ش.
48. گروهی از محققان؛ پرسش ها و پاسخ ها: قم، پارسایان، چاپ اول، 1382ش.
49. مامقانی، تنقیح المقال، نجف اشرف: کتابخانه ی مرتضویه، 1352ق، (سه جلدی).
50. مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار، تهران: دارالکتب الاسلامیه، بی تا.
51. مجله ی زن روز، تهران: مؤسسه کیهان، شماره 101 به نقل از: مطهری، مرتضی، نظام حقوق زن در اسلام، تهران: صدرا، چاپ هشتم، 1357ش.
52. محدث قمی، شیخ عباس؛ منتهی الآمال، تهران: کتاب فروشی اسلامیه، 1379ق.
53. محمدی ری شهری، محمد؛ دانش نامه ی امیر المؤمنین، قم: دار الحدیث، چاپ اول.

54. میزان الحکمة، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، 1362 ش.

55. محمدی، سید کاظم و دشتی، محمد؛ المعجم المفهرس لألفاظ نهج البلاغه، قم: مؤسسه فرهنگی و تحقیقاتی امیر المؤمنین، بی تا.

56. مسعودی، علی بن الحسین؛ مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، بی تا.

57. مصطفوی، فریده، و جعفری ورامینی، فاطمه؛ زن از منظر اسلام، قم: بوستان کتاب، چاپ اول، 1382 ش.

58. مطهری، مرتضی؛ مسأله ی حجاب، قم: صدرا، بی تا.

59. نظام حقوق زن در اسلام، قم: صدرا، چاپ هشتم، 1357 ش.

60. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، پیام امام امیر المؤمنین، قم: دار الکتب الاسلامیه، 1386 ش.

61.؛ تفسیر نمونه، قم: دار الکتب الاسلامیه، 1385 ش.

62. مولانا، جلال الدین محمد؛ مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، تهران: انتشارات توس، چاپ اول، 1375 ش.

63. نعمان هندی (علامه)، شبلی؛ علم کلام جدید، ترجمه ی سید محمد فخر داعی، سینا، چاپ اول، 1336 ش.

64. ویل دورانت؛ لذات فلسفه، ترجمه ی عباس زریاب، تهران: شرکت انتشارات علمی، چاپ دهم، 1376 ش.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود. برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

